



میر علی منافی

میرزا عبدالرحیم طالبوف

ترجمہ:

پرویز زارع شاہمرسی

بنام خدا

میرزا عبدالرحیم طالبوف

میر علی منافی

ترجمه:

پرویز زارع شاهمرسی

میرزا عبدالرحیم طالبوف

میرزا عبدالرحیم طالبوف / نوشته میرعلی منافی. ؛ ترجمه پرویز زارع شاهمرسی -
تبریز. پرویز زارع شاهمرسی. ۱۳۹۲.

۱۸۴ ص

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۰۳-۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

عنوان اصلی لاتینی شده: Mirza Abdurrehim talibof

۱. ایران-تاریخ-انقلاب. مشروطه. زندگینامه. الف، زارع شاهمرسی، پرویز،
۱۳۵۰. مترجم. ب. عنوان.

۹۴۷/۵۴۰۸۴۱

DK ۲۶۵/آ۴ ۵

۱۳۸۶

کتابخانه ملی ایران

۴۷۴۹۵-۸۴م

میرزا عبدالرحیم طالبوف

نویسنده: میرعلی منافی

ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی

چاپ اول: ۱۳۹۲

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۰۳-۴ ASBN: 978-964-04-0103-4

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

۷	دیباچه
۱۳	سابقه‌ی پژوهش درباره‌ی زندگی و آثار طالبوف
۶۳	زندگی میرزا عبدالرحیم طالبوف
۷۶	آثار طالبوف
۸۳	سفینه‌ی طالبی
۱۰۱	مسائل الحیات
۱۱۲	مسالك المحسنين
۱۳۰	فعالیت قلمی
۱۳۳	گسترش علم و معارف، مسئله آزادی زنان
۱۴۱	مبارزه با موهومات و خرافات
۱۴۸	آرمانهای آزادی و برابری، آزادی مردم ایران
۱۶۱	درباره‌ی آزادی روسیه
۱۶۴	ترنم آزادی همه انسان‌ها و آرمانهای بین‌المللی گرای
۱۷۰	نمودهای وطن‌پرستی
۱۸۱	منابع و مأخذ

تقدیم به :

همه نامداران و گمنامانی که در راه آزادی جان باختند .

پیشگفتار مترجم

هر حرکت اجتماعی بزرگ و تأثیر گذاری، بی تردید دارای پشتوانه‌ی فکری و نظری است. این پشتوانه‌ی نظری نیز حاصل رنج و کوشش کسانی است که آرمانهای بشری را با مؤلفه‌های هر کدام از جوامع تطبیق داده و مسیری را برای حرکت آن جامعه ترسیم کرده‌اند. این مسیر می‌تواند از جهان بینی، نوع نگرش و خاستگاه اجتماعی و عقبه‌ی مطالعاتی این افراد متأثر باشد.

انقلاب مشروطه‌ی ایران نیز حادثه‌ای نیست که از این قاعده جدا باشد. در این میان نقش میرزا عبدالرحیم طالبوف به عنوان نظریه پرداز و هدایتگر فکری این انقلاب، شایان توجه است. کسانی حتی او را به ولتر در انقلاب فرانسه تشبیه کرده‌اند. مسیری که او برای انقلاب ترسیم کرده بود، مشخصاتی داشت که تلفیقی از آرمانگرایی و تأثیرپذیری از حوادث انقلاب و گاه تعدیل یا تشدید مواضع بودند.

کتاب حاضر بیشتر به پژوهش در زندگی، آثار و اندیشه‌های طالبوف پرداخته و البته از منظری ستایشی به این شخصیت نگریسته است. نویسنده از دیدگاهی به نقد و بررسی نظرات طالبوف پرداخته که خاستگاه و شرایط آن، از زمان و مکان انتشار کتاب پیداست. نویسنده می‌کوشد تا طالبوف را در قامتی ترسیم کند که خود می‌خواهد و این البته چیزی نیست که از چشم خواننده دور بماند.

مترجم از آن روی به ترجمه‌ی این کتاب دست یازید که کتاب دارای

روند پژوهشی و تطبیقی جالب توجهی است. این کتاب سومین کتاب از سه گانه‌ای است که مترجم درباره‌ی سه شخصیت مهم انقلاب مشروطه ترجمه کرده است. در نخستین گام کتاب «ستارخان و جنبش آذربایجان» نوشته‌ی نریمان حسن زاده برگردانده شد که در سال ۱۳۸۶ توسط انتشارات شیرازه در تهران منتشر گردید. دومین ترجمه، کتاب «تبریز توفانی» است که خانم شوکت تقی زاده درباره‌ی شیخ محمد خیابانی نوشته و در سال ۱۳۹۰ توسط انتشارات اختر تبریز منتشر شده است.

کتاب حاضر با نام "Мирза Өбдуррəһим талыбов" در انستیتو ادبیات نظامی گنجوی مستقر در آکادمی علوم جمهوری آذربایجان تألیف و در سال ۱۹۷۷ توسط انتشارات «علم» در باکو منتشر شده است. مترجم در مسیر دشوار ترجمه کوشیده است تا امانت را حفظ کرده و منظور نویسنده را به بهترین بیان ارائه نماید.

خوانندگان گرامی اگر مطلب و یا نظری درباره‌ی کتاب حاضر و درکل پیرامون موضوع دارند، عنایت فرموده و آن را برای مترجم به نشانی shahmarasi@yahoo.com بفرستند. بایسته است که سپاس خود را از همه‌ی اعضای خانواده‌ی مهربانم، کارکنان صبور کتابخانه‌های رشدیه، استاد مطهری و مرکزی تبریز ابراز نمایم.

پرویز زارع شاهمرسی

تبریز، لیل آباد

۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲

دیباچه

میرزا عبدالرحیم طالبوف ابوطالب اوغلو نجارزاده تبریزی (۱۹۱۱-۱۸۳۴م/۱۲۹۰-۱۲۱۳ ش) با فعالیت ادبی خویش، مکان ویژه‌ای را در ادبیات آذربایجان و همچنین تاریخ اندیشه‌ی فرهنگی-اجتماعی به خود اختصاص داده است. آثار او، زندگی واقعی و ضروری‌ترین مسائل روزگار را منعکس می‌کند. طالبوف در تاریخ ادبیات ایران نیز بعنوان یک نوآور شهرت یافته است. او برای نخستین بار ژانر رمان را که در اروپا و روسیه پیشرفت کرده بود، وارد ایران کرد. آثار وی از نظر شیوه‌ی نگارش، چنان ساده و روان هستند که ادبیات‌شناسان ایران، او را بعنوان مهندس و بانی نثر معاصر فارسی قلمداد می‌کنند.

طالبوف بعنوان شخصی دارای دیدگاهی فرانکر، اندیشه‌ای سالم و استعدادی نیرومند، آثاری دارد که اگرچه صبغه‌ای ایده‌آلیستی دارند ولی باید گفت که خود وی به نسل انقلابیون دموکرات منسوب است. این درست است که او بنابه شرایط زمان خود، مسائل دینی و از جمله وجود خداوند را به شکل صریح و دقیق رد نمی‌کند ولی درخصوص مسائلی چون ساختار فرهنگی، آزادیهای اجتماعی و حقوق فردی، بعنوان یک انقلابی دموکرات اظهارنظر می‌نماید. ضمن آشنایی با آثار نویسنده متوجه می‌شویم که او آرمانهای انقلابی و دموکراتیک خود را به شکلی روشن و مداوم بیان کرده است.

طالبوف بطور همه جانبه از آزادیهای تمام انسانها همراه با آزادی ملی، سخن به میان می‌آورد. نویسنده آرمان هدف گردآمدن همه مردم دنیا را در قالب یک فدراسیون و به مثابه‌ی یک خانواده پیش می‌کشد و آن را بعنوان ضرورتی

۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

اجتماعی - فرهنگی بیان می نماید. جالب است که او نام «جمهوری سرخ» را به این فدراسیون داده است. در دیدگاه او این فدراسیون را نمایندگانی از تمام ملت‌های جهان اداره خواهند کرد.

نویسنده این آرمان را به شکلی واقعی مجسم می نماید و امکانات، موانع و عوامل آن را به شکلی علمی توضیح می دهد. در آثار طالبوف آنانکه جنگ را ضروری می پندارند و تمدن و صنعت معاصر را وحشیگری می نامند، به شدت مورد انتقاد قرار گرفته اند. به نظر نویسنده پیشرفت علم و صنعت، در نهایت موجب رضایت عمومی تمامی دولتها و امضاء قرارداد ترک سلاح خواهد شد. نویسنده در رمان «مسالک المحسنین»، روستایی آرمانی را به نام بایسنقر نمایان می کند. در این روستا همه باهم کار کرده و بسیار عمر می کنند و همه چیز مجانی است. شورای ریش سفیدان روستا که طبق اصول انتخاب آزاد برگزیده شده اند، بر اقتصاد روستا و همچنین خزانه ی عمومی با نام «بیت المال» نظارت می کند. اهالی روستا می توانند به هنگام نیاز به صورت بلاعوض، از این خزانه بمقدار دلخواه پول بردارند. می توان گفت که در روستا یک نوع کمون بوجود آمده است.

در آثار طالبوف علاوه بر اینها مسائلی چون روابط ارباب رعیتی، استبداد، دیوانسالاری، استثمار، رشوه خواری مأموران حکومتی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. نویسنده ناسازگاری و تضاد طبقاتی را به نحوی مشاهده نموده و آن را در آثار خود آورده است. او به این نتیجه رسیده بود که استعمارگران و مستبدان به رضایت خود، از استعمار و استبداد دست بر نمی دارند پس باید به هنگام ضرورت از زور استفاده کرد. باید که آزادی را به بهای جان و مال و اولاد بدست آورد. نویسنده در تمام آثارش از منافع طبقه ی زحمتکش دفاع می کند، از طبقه ی فقیر پشتیبانی نموده و خود را از طبقه ی بالا جدا می کند. او حتی افتخار می کند که به خانواده ای زحمتکش منسوب است. او در آثار خود به مقتضای مطلب، از توانایی طبقه ی زحمتکش برای اداره ی جامعه و حتی ضرورت بدست گیری قدرت توسط آنان با استفاده از زور، به صورت آشکار و گاه پنهان حمایت می کند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹

طالبوف شدیداً تحت تأثیر فعالیتهای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، به فراگیری نظریه‌ی سوسیالیسم پرداخته و شاهد نهضتهای انقلابی در روسیه و بویژه انقلاب ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش بوده و از آنها نکته‌ها آموخته بود. بدین جهت نویسنده سوسیالیسم را یگانه راه رهایی زحمتکشان می‌دانست و حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را بعنوان حزبی باور داشت که دارای عزم «تغییر بنیادین ساختار» اجتماعی بود. با اینحال این مسائل به صورت مداوم و برجسته در آثار نویسنده مورد بحث قرار نگرفته‌اند. همچنین مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی به صورت آشکار و قاطع بیان نشده‌اند. دیدگاههای طالبوف درخصوص قوانین اجتماعی، دولت و حقوق بسیار متناقض است. او به صورت آشکار به مقابله با تمام نمودهای استبداد برمی‌خیزد، مونارشی انتخابی را در برابر آن می‌نهد ولی اصلاً آن ایده را تبیین نمی‌کند. گاهی پارلمانهای اروپایی را به سخره گرفته و حتی گاهی به پارلمانهای سرمایه‌داری نیز روی خوش نشان نمی‌دهد.

طالبوف که با آثار خود بر توده‌ی مردم تأثیر ژرفی بر جای گذاشت، به عنوان یکی از پایه‌گذاران نهضت مشروطه و یکی از مهمترین نمایندگان آن شهرت یافته است. با وجود چنین خدماتی، زندگی و آثار طالبوف در آذربایجان و نه در ایران مورد بررسی جدی واقع نشده است. این درست است که مؤلفان ایرانی به هنگام بحث از ادبیات معاصر ایران، گسترش اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و حوادث نهضت مشروطه، از فعالیت ادبی، اجتماعی و فرهنگی طالبوف سخن گفته‌اند ولی این مطالب نمی‌تواند در جهت شناخت موقعیت و نظرات طالبوف کافی باشد. به همین جهت پژوهش در زندگی و آثار عبدالرحیم طالبوف هم از جهت تاریخ ادبیات و هم تاریخ اجتماعی ما، اهمیت ویژه‌ای را کسب می‌کند.

بی‌تردید شناخت چنین شخصیتی، کوششی جدی و جستجویی فراوان می‌طلبد، تاکنون درباره‌ی این نویسنده که دارای آثاری پر ارج می‌باشد، اثری مستقل نوشته نشده است و حتی آثار او به استثنای چند مورد، تحت تأثیر شرایط سنگین زمانه و فشار نیروهای مرتجع تاکنون گردآوری نشده است. بیشتر نامه‌هایی

که به نامداران زمانه نوشته، در دسترس ما نیست. درحالیکه این نامه‌ها می‌توانست وسیله‌ای مفید برای شناخت جهان‌بینی نویسنده باشند.

از آنجا که برخی کتابهای نویسنده در شرایطی بسیار دشوار و پنهانی و با تیراژ اندک انتشار یافته، این کتابها به صورت نسخه‌های نادر درآمده و اکنون بدست آوردن آنها بسیار دشوار است. بنابه اطلاعاتی که بدست آورده‌ایم، طالبوف در منزل خود، کتابخانه‌ای ارزشمند داشته است. از این گنجینه‌ی پر گنج ادبی و علمی، فعلاً چیزی بدست نیامده ولی امکان دارد به برخی از کتابها دسترسی پیدا کنیم که به برخی از معاصرانش داده است.

هدف از این مونوگرافی، ارائه‌ی اطلاعاتی وسیع و همه‌جانبه به خواننده درباره‌ی زندگی و آثار عبدالرحیم طالبوف می‌باشد. در این کتاب ابتدا از سیر پژوهش درباره‌ی نویسنده سخن به میان می‌آید. در اینجا از مقاله‌ها، نوشته‌ها و اظهارنظرهایی گفتگو می‌شود که درباره‌ی آثار، زندگی و مرگ طالبوف در جاهای مختلف و از جمله روزنامه‌ها چاپ شده است. پس از آن آثار نویسندگان ایرانی، آذربایجانی، داغستانی، روس و اروپایی مورد بررسی قرار می‌گیرد که پس از مرگ طالبوف، به زندگی و آثار وی پرداخته‌اند. در اینجا به مقتضای مطلب نقصهای موجود در این نوشته‌ها، بطور مستدل بیان شده است.

بخشی که زندگی نویسنده را دربرمی‌گیرد، به دو دلیل مختصر است. دلیل نخست آنکه در بخش اول مسائلی درباره‌ی حیات نویسنده بیان شده است و در بخشهای دیگر نیازی به تکرار این مطالب نیست. دیگر اینکه چون سالهای دقیق فعالیت نویسنده مشخص نیست، ممکن نبود که این مسئله را بتوان بطور کامل توضیح داد. با اینحال در این مونوگرافی متفاوت با دیگر آثار قبلی، اطلاعاتی مستدل و جالب درباره‌ی شرح حال طالبوف ارائه می‌شود.

تاکنون زمان تولد طالبوف به صورت دقیق مشخص نشده و در این باره نظرات مختلفی بیان شده است. هیچ پژوهشگری نتوانسته روز یا ماه و حتی سال وفات وی را به صورت دقیق مشخص نماید. یکی از مسائل مورد اختلاف، زمان آمدن او به

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۱

روسیه است. در این مونوگرافی دلایلی متقن و مدارکی درباره‌ی این مسائل ارائه شده است.

در بخش مربوط به آثار طالبوف، کیفیت و چگونگی این آثار بطور کامل تبیین شده است. در همین فصل این نتیجه بیان می‌شود که رمان «الحمار یحمل الاسفار» ترجمه نیست بلکه احتمالاً نوشته‌ی خود طالبوف است. برای اثبات این مدعا، دلایلی قاطع و مدارکی محکم آورده‌ایم. در این فصل کتابهای دوجلدی «سفینه‌ی طالبی یا کتاب احمد»، جلد سوم آن با عنوان «مسائل الحیات و یا کتاب احمد» و همچنین کتاب «مسالك المحسنين» به صورت گسترده و از دیدگاه ادبی - هنری تحلیل شده‌اند.

طالبوف هم نویسنده‌ای با قلمی گیرا و هم یکی از روزنامه‌نگاران معروف زمان خود بود. او در روزنامه‌ها و مجلات گوناگون، مقالات متعددی نوشته است. او حتی با هدف مبارزه با استبداد در سال ۱۸۸۸ م/ ۱۲۶۷ ش روزنامه‌ای زیرزمینی را به نام «شاهسون» (شاه دوست) در استانبول انتشار داد. بدین جهت در این مونوگرافی، آثار عمومی او نیز بحث شده است. در آثار عمومی طالبوف چگونگی تبلیغ و گسترش مسائل علمی، مبارزه با خرافات و موهومات، آزادی زنان و بطور کلی آزادی قلم، عدالت و برابری، مبارزه بر علیه استبداد، وطن پرستی و... تحلیل شده است. در این قسمت که جهان‌بینی به صورت گسترده منعکس شده، با برخی مقالات و نامه‌ها آشنا می‌شویم.

علاوه بر اینها، طالبوف دو کتاب عمومی بنامهای «ایضاحات در خصوص آزادی» و «سیاست طالبی» دارد. تاکنون هیچ معلوماتی درباره‌ی این کتابها ارائه نشده و حتی نامی از آن برده نشده است. رونوشتی از این کتابها بدست آمده و در این مونوگرافی از اهمیت سیاسی - اجتماعی آنها صحبت شده است. این دو اثر در ارائه جهان‌بینی نویسنده، اهمیت بسیار دارند. با وجود این مدارک، مفقود شدن آرشیو خانگی طالبوف نمی‌تواند تأثیری منفی در شناخت شخصیت و آثار طالبوف نداشته باشد. با توجه به اسناد موجود می‌توانیم عنوان کنیم که در خانه‌ی طالبوف

۱۲ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

تعدادی آثار چاپ نشده و نامه‌های بسیاری بودند که اهمیت فراوانی برای پژوهشگران دارند. حتی اگر خاستگاه نامه‌ها روشن باشد، با این وجود چون بسیاری از این نامه‌ها در روزنامه‌ها، مجلات و بایگانیها نگهداری نشده‌اند، بسیاری از مقالات و نامه‌های نویسنده تاکنون بدست نیامده‌اند. بدین جهت نیز فعلاً مشخص نیست که نویسنده دقیقاً از چه زمانی، به نوشتن مقالات و فعالیت اجتماعی پرداخته است.

طالبوف همچنانکه متفکر و نویسنده بود، شخصی است که اطلاعاتی بسیار در زمینه‌های علمی دارد. فعالیت فرهنگی و علمی او نیز بسیار گسترده بود. آوردن گنجینه‌ی پر ارج آثار این نویسنده در یک مونوگرافی کوچک، شدنی نیست. از این رو این کتاب نه اولین و نه آخرین اثر درباره‌ی طالبوف است. بایسته است که آثار زیادی درباره‌ی این نویسنده، فیلسوف، خادم سیاسی و دانشمند نوشته شود بگونه‌ای که این متفکر برجسته را بگونه‌ای سزاوار به مردم بشناساند.

سابقه‌ی پژوهش درباره‌ی زندگی و آثار طالبوف در زمان حیات طالبوف

زندگی و آثار طالبوف، توجه دانشمندانی از کشورهای مختلف را برانگیخته است. آنان با آثار وی مشغول بوده و در راه شناخت آنها کوششها نموده‌اند ولی از آنجا که بسیاری از آثار طالبوف مفقود شده، تلاش این پژوهشگران با موفقیت لازم همراه نبوده است. میان محیط زندگی نویسنده و شخصیت وی، تفاوتی باورنکردنی وجود دارد. او سالیان بسیار از نظر مالی در مضیقه بوده ولی به سرنوشت کشوری علاقمند شده که با دانش زمانه همراه نبوده و بی‌سواد و خرافات در آن حکم می‌راند. طالبوف در این کشور زیسته و آثارش را برای مردم آن نوشته است. او برای اینکه بهانه‌ای بدست مرتجعان و پیاده نظامان استبداد ندهد، نمی‌توانست دیدگاه‌های خود را به صورت روشن توضیح دهد. در این دوره میهن پرستان ایرانی این بیت از ادیب الممالک^۱ را سرمشق خود قرار داده بودند که:

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است^۲

-
۱. محمدصادق ادیب الممالک پسر حاجی میرزا حسین فراهانی بین سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۸ زیسته و از آزادیخواهان مشهور ایرانی است. لقب اولیه‌ی او امیرالشعراء بوده و لقب ادیب الممالک را بعدها کسب کرد. او نویسنده‌ی بسیاری آثار عمومی و شعر است. او نخستین بار در سال ۱۹۰۰ به قفقاز و آسیای مرکزی سفر کرده و در سال ۱۹۰۵ دوباره به باکو آمده و دیرزمانی را در اینجا گذراند. او با روشنفکران قفقازی همکاری و فعالیت فکری داشته است. او حتی در چند شماره‌ی روزنامه‌ی «ارشاد» (چاپ باکو) صفحات ضمیمه‌ای را به زبان فارسی به چاپ رسانده بود. در همان سالها او چندین شعر و یک شعر طویل را درباره‌ی باکو منتشر ساخت.
 ۲. روزنامه‌ی «مجلس». تهران. ۱۳ تیرماه ۱۲۷۹ شمسی. شماره‌ی ۱.

آنان این سخنان را به دو گروه کاملاً متضاد عرضه می‌داشتند: در یک طرف کهنه‌پرستان استبداد که دشمن غدارشان بود و در دیگر سوی کسانی که حاضر بودند در راه مردمی فرورفته در جهالت و خرافات، جان فدا کنند. به همین جهت نیز طالبوف برای بیان نظرات خود از راههای گوناگون بهره جسته و همین مسئله، پژوهش درباره‌ی او را دشوار کرده است. بی‌جهت نیست که پژوهشگران گاه نظرانی اشتباه درباره‌ی او ارائه کرده و به نتایجی نادرست یافته‌اند.

نمی‌توان نویسنده‌ای را یافت که درباره‌ی بیداری ایرانیان، نهضت مشروطه و ادبیات جدید سخن بگوید ولی نامی از میرزا عبدالرحیم طالبوف نبرد. تمامی نویسندگان و مورخان ایرانی معاصر، شرق‌شناسان شوروی و برخی پژوهشگران اروپایی درباره‌ی طالبوف سخن گفته و هر کدام به فراخور حال، زندگی و آثار او را تحلیل کرده‌اند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف بطور مداوم با اشخاصی سرشناس خود دیدار کرده و همواره با آنان نامه‌نگاری داشت. از برخی این نامه‌ها که به دستمان رسیده، چنین برمی‌آید که طالبوف از سنین جوانی فعالیت سیاسی را آغاز نموده و در مهمترین مسائل اجتماعی، سیاسی زمانه‌ی خود شرکت داشته است. با این حال درباره‌ی سالیهای جوانی وی فعلاً اطلاع کافی در دست نیست.

پس از آنکه اثر «سفینه‌ی طالبی» در سال ۱۸۹۴ م/ ۱۲۷۳ ش منتشر و به مردم عرضه شد، مرحله‌ای نوین در زندگی طالبوف آغاز شد. هزاران نفر از کسانی که این کتاب را خوانده بودند، نامه‌هایی تحسین‌آمیز به خانه‌ی طالبوف یا روزنامه‌ی «اختر» فرستادند. از آن زمان در صفحات نشریات مختلف، به مطالبی پیرامون طالبوف برخورد می‌کنیم. درست است که همه‌ی نامه‌های اینچنینی بدست ما نرسیده ولی بهر حال مدارکی که یافته‌ایم، به ما امکان می‌دهد تا نظرانی معین درباره‌ی زندگی شخصی و علمی وی ارائه کنیم.

نخستین نوشته درباره‌ی طالبوف را در روزنامه‌ی «اختر» می‌یابیم که در استانبول چاپ می‌شد. در شماره‌ی مورخ ۲۹ مه ۱۸۹۴ / ۸ خرداد ۱۲۷۳ این روزنامه

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۵

اعلانی مبنی بر انتشار قریب الوقوع کتاب سفینه‌ی طالبی درج و اشاره شده است که نامه‌های زیادی درباره‌ی این کتاب به دفتر روزنامه رسیده و از آنجا که چاپ همه‌ی نامه‌ها ممکن نیست، تنها نامه‌های ناظم‌الدوله و میرزا حسن خان به پایان کتاب اضافه خواهد شد. در همین شماره نامه‌ی تقریظ اسدالله طباطبایی (ناظم‌الدوله) سفیر ایران در استانبول عیناً درج و به خوانندگان عرضه شده است.^۱ در شماره‌ی بعدی نیز نامه‌ی میرزا حسن خان چاپ گردید. پس از آنکه کتاب منتشر گردید، در پایان آن به نامه‌ی محمد مهدی تبریزی سردبیر اختر نیز برخورد می‌کنیم.

این سه نامه که در چاپ سال ۱۸۹۴م/۱۲۷۳ش کتاب سفینه‌ی طالبی علاوه شده، نخستین مدارک ما درخصوص طالبوف است. نامه‌ی وزین ناظم‌الدوله درباره‌ی کتاب سفینه‌ی طالبی با این بیت آغاز و با همان بیت به پایان می‌رسد که:

چونکه با طفلان سرکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد^۲

نویسنده این بیت را بطور تصادفی بطور تصادفی در آغاز و پایان نامه نیاورده است. از مقاله چنین برمی‌آید که طالبوف بعنوان یک نویسنده‌ی معروف کودکان شناخته شده و معرفی گشته است. در نامه با لحنی صمیمانه درباره‌ی شخصیت نویسنده و همچنین کتاب سفینه‌ی طالبی سخن به میان آمده و نظراتی ارزشمند مطرح می‌شود. نظام‌الدوله می‌نویسد که مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی بطرزی ساده در کتاب آمده و از این رو به نویسنده «آفرین» می‌گوید. جمله‌ای در نامه برجسته می‌نماید:

«با کنار گذاشتن همه شیوه‌های سخن‌سرایی چنان سخن رانده

است که هم کودک خردسال و هم پیر سالخورده می‌تواند از

سخنانش بهره کافی برد.»^۳

به نظر اسداله طباطبایی تا آن زمان در کشورهای مشرق زمین، کتابی سودمند

۱. روزنامه‌ی «اختر». استانبول. ۲۹ مه ۱۸۹۴. شماره‌ی ۴۶ (به زبان فارسی).

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۲۴۰

۳. همان.

مانند سفینه‌ی طالبی نوشته نشده است. او می‌نویسد:

«هر چقدر درباره‌ی مسائل مطرح شده در این کتاب تحسین گفته شود، باز آنچنانکه باید باشد نمی‌توان آنها را در حد لازم ارج نهاد. همین قدر می‌توان گفت که در تمام کشورهای شرق چنین کتاب مفیدی منتشر نشده که هم بزرگان و هم کوچکترها را با ضروری‌ترین مسائل زمانه خود آشنا کند»^۱

درست است که از نوشته‌ی نظام‌الدوله به این نتیجه می‌توان رسید که برای ارزیابی آثار طالبوف، جملاتی درخور نمی‌توان یافت. با اینحال ارزش طالبوف و کتاب سفینه‌ی طالبی اصلاً اندک نیست چرا که نوشتن مفیدترین کتاب در جهان شرق، خود افتخاری بزرگ است.

بطور کلی لازم است این نکته را در نظر بگیریم که بیشترین پژوهشگرانی که درباره‌ی شخصیت و آثار طالبوف مطلب نوشته‌اند، کتاب «سفینه‌ی طالبی» را ارج فراوان نهاده و به این نکته اشاره نموده‌اند که این کتاب در بیداری ملت فرو رفته‌ی در جهالت ایران و پیدایش روحیه‌ی مشروطه‌طلبی نقش فراوان داشته است. از آنجا که این خود حقیقتی روشن است، گفته‌ی افراد گوناگون به هم شبیه است. از این روست که نظر میرزا حسن تبریزی به شکلی دیگر در نامه‌ی ناظم‌الدوله دیده می‌شود:

«در حقیقت با جسارت می‌توان گفت که هیچیک از گذشتگان یادگاری چنین ارزشمند برای آیندگان بجا نگذاشته است ... در هر سطر آن دنیایی از نکات ظریف وجود دارد. یک دنیا معنا را در قالب جملاتی کوتاه گنجانده است. هم جوانان نو رسیده و هم پیران می‌توانند بهره‌ای از این کتاب ببرند تا به تدریج از دنیای تاریک جهل پا به جهان روشن آگاهی بگذارند»^۲

در پایان کتاب، نامه‌ی تقریظ محمد مهدی تبریزی سردبیر روزنامه‌ی اختر

۱. «سفینه‌ی طالبی». همان. ص ۲۴۰

۲. همان. ص ۲۴۱

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۷

درج شده است. در آغاز نامه از اهمیت کلام و اهمیت آن در زندگی اجتماعی سخن به میان آمده است. نویسنده‌ی نامه سپس از سخندانی میرزا عبدالرحیم طالبوف و تأثیر «سفینه‌ی طالبی» بر جامعه‌ی ایران سخن گفته است. محمد مهدی نیز به این نتیجه می‌رسد که در حقیقت تا آن زمان در زبان فارسی اثری چون «سفینه‌ی طالبی» نوشته نشده است.^۱

نویسنده‌ی نامه ابراز امیدواری می‌کند که «سفینه‌ی طالبی» نیز مانند صوراسرافیل، قلب فرزندان میهن را به جوش آورده و آن را از خواب گمراهی و جهل بیدار خواهد کرد. او آرزو می‌کند که همه از سخنان کودکانه موجود در کتاب، نتایج پیرانه بگیرند و «هر کس از این گلستان گلی و از این بوستان سنبله بهره» بردارند.

لازم به ذکر است از آنجا که اثر حجیم طالبوف نخستین بار به صورت آزاد در استانبول منتشر شد از این رو روزنامه‌ی اختر پیشتر خبر از انتشار قریب الوقوعش داده و مطالعه‌ی آن را به مردم توصیه کرده بود. پس از انتشار کتاب نیز نامه‌های مختلفی درباره‌ی آن چاپ شد.

در سال ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۵م جلد دوم کتاب «سفینه‌ی طالبی» در مطبعه‌ی روزنامه‌ی اختر به چاپ رسید. در آغاز این کتاب تنها نامه‌ی طالبوف درج شده بود. روزنامه‌ی اختر با هدف تبلیغ این کتاب بطور منظم مطالبی درج نمود.

علاوه بر «سفینه‌ی طالبی» کتابها و آثار دیگری نیز از طالبوف منتشر شده است که در بیداری مردم ایران و رشد افکار آزادی خواهانه نقش بسیار داشتند. طالبوف کتابی را که کامیل فلاماریون^۲ دانشمند فرانسوی درباره‌ی ستاره‌شناسی نوشته بود، به فارسی ترجمه کرد. این کتاب با نام «رساله‌ی هیئت جدید» در سال ۱۳۱۲ ق/ ۱۸۹۵م در مطبعه‌ی روزنامه‌ی اختر در استانبول به چاپ رسید. روزنامه بسیار پیشتر

۱. همان. ص ۲۴۲

۲. کامیل فلاماریون (۱۸۴۱-۱۹۲۵) نویسنده‌ی برخی کتابچه‌های علمی و نجومی و رمانهای علمی - تخیلی است.

۱۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

از انتشار کتاب، خبر آن را در مطلبی تحت عنوان «کتاب در علم هیئت» به خوانندگان داده بود. می توان گفت که روزنامه‌ی اختر در تمام شماره‌هایش به تبلیغ کتاب «رساله‌ی هیئت جدید» پرداخته و مطالعه‌ی آن را به مردم توصیه نموده بود. در صفحات این روزنامه می توان به مقالاتی حجیم و نه اعلانی‌هایی کوچک درباره‌ی این کتاب برخورد کرد. مثلاً در شماره‌ی مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۸۹۵ م/ ۲ مهر ۱۲۷۴ ش در مقاله‌ای حجیم تحت عنوان «در فن هیئت» اطلاع داده شده که کتاب هیئت جدید توسط طالبوف ترجمه و بتازگی منتشر خواهد شد و این کتاب چه آثار مفیدی می تواند بر افکار مردم داشته باشد. در مقاله آمده است که این کتاب به درک ماتریالیستی جهان انجامیده و به مردم کمک خواهد کرد تا افکار خرافی را درباره‌ی جهان دور اندازند. مقاله از تأثیر علم ستاره‌شناسی در فهم درست جهان سخن رانده و نویسنده‌ی مقاله اشاره می کند که پیشرفت علم در آینده نتایجی چون فتح فضا و کشف اسرار طبیعت را موجب خواهد شد.

در سال ۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۱ م جلد نخست کتاب «سفینه‌ی طالبی» دوباره به کوشش مطبعه‌ی روزنامه اختر منتشر شد. از نامه‌ی طالبوف در آغاز این نسخه چنین برمی آید که محمد طاهر مدیر مطبعه‌ی اختر کتاب «سفینه‌ی طالبی» را در سال ۱۳۱۸ ق/ ۱۹۰۱ م بدون اجازه‌ی مؤلف به چاپ رسانده است. این درست است که این چاپ کتاب در دسترس ما نیست ولی طالبوف در نامه‌ی خود مطالعه‌ی نشر نوین اختر را حرام محسوب کرده است.

در نسخه‌ای که در سال ۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۱ م در مطبعه‌ی خورشید چاپ شده، متفاوت با نشر اول آن در اختر، تصویری از طالبوف و نامه‌ای از مدیر مطبعه‌ی خورشید موجود است. «م.ج» مدیر مطبعه در نامه‌اش به این نکته توجه کرده است که طالبوف این کتاب را تنها برای خدمت به وطن مقدسش نوشته است.

«مسالک المحسنین» یکی از وزین‌ترین کتابهای طالبوف است. این کتاب نخستین بار در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵ م در شهر قاهره منتشر شده است. برخی مطبوعات که در ایران، مصر و استانبول منتشر می شدند، اظهار نظر و اعلانی‌هایی

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۹

درباره‌ی این کتاب چاپ کردند.

نشریه‌ی «کمال» که از طرف آذربایجانیان در قاهره منتشر می‌شد، یکی از بزرگترین مبلغان کتاب «مسالک المحسنین» بوده و مطالعه‌ی آن را توصیه می‌نمود. این روزنامه به مناسبت انتشار کتاب، مژده‌ی شادی به مردم داده و این کتاب را به مثابه‌ی اثری معرفی نمود که در تاریکی نادانی راه می‌نماید و به کهنه‌پرستانی که ره گم کرده‌اند، راه دوباره‌ی زندگی را نشان می‌دهد. نویسنده‌ی کتاب در نخستین نامه که در روزنامه به چاپ رسید، چنین معرفی می‌شود:

«آثار مفید این نویسنده‌ی چیره‌دست، چنان به ذائقه‌ی ادیبان

زمانه خوش نموده که تاکنون آثار هیچ نویسنده‌ای در زمان

حیاتش، چنین شهرتی برایش به ارمغان نیاورده است و

نوشته‌های هیچ نویسنده‌ای هرگز، هیچ کجا و حال هیچ ملتی را

چنین اصلاح و دگرگون نکرده است.»^۱

روزنامه‌ی «کمال» اشاره می‌کند که پس از انتشار آثار طالبوف، تمایل زیادی برای درک حقایق و آموزشهای نوین در میان مردم بوجود آمده، سخنان یاوه در مجالس کم شده، «تغییرات» اساسی در ادبیات بوجود آمده و شرایط مناسبی برای تحصیل نسل جدید فراهم شده است.

روزنامه در چند شماره خود مقالاتی پیرامون شخصیت، آثار، خدمات، جهان‌بینی طالبوف منتشر نموده و خواهش کرده است تا کتاب «مسالک المحسنین» از دفتر روزنامه خریداری شود. در این مقالات اطلاعاتی درباره‌ی مضمون اثر و حتی شکل آن به خوانندگان ارائه شده است. انتشار اثر در مصر نشانگر آن است که طالبوف امکان چاپ آثارش را در استانبول، قفقاز و ایران نداشته است.

یکی از ارزشمندترین آثار طالبوف کتاب «مسائل الحیات» است. این کتاب در سال ۱۳۲۴ق/۱۶۰۹م در مطبعه‌ی «غیرت» شهر تفلیس چاپ شده است. انتشار کتابهای «مسالک المحسنین» و «مسائل الحیات» هر چند که موجب شادی

۱. روزنامه‌ی «کمال». تقریظ و اعلان. قاهره. ۳۱ اوت ۱۹۰۵. شماره‌ی ۲. (به زبان فارسی).

۲۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

آزادیخواهان ایرانی شد ولی به همان نسبت نیز طرفداران استبداد، قدرتمندان درباری و مرتجعان را ناراحت کرد. به همین جهت نیز مطالعه‌ی این کتابها توسط مرتجعان ممنوع اعلام شد.

تا آنجا که معلوم است محمدآقا شاه تختلی نخستین کسی است که در مطبوعات قفقاز درباره‌ی طالبوف مطلب نوشته است. او در روزنامه‌ی خود «شرق روس» مقاله‌ای نگاشته و در آن به پرسش مورد توجه خوانندگان پاسخ داده و آن اینکه چرا طالبوف آثار خود را به زبان فارسی نوشته است. نویسنده‌ی این مقاله، طالبوف را «با درایت‌ترین و داناترین نویسنده» معرفی کرده و اشاره نموده است که در شرایط آن زمان، استفاده‌ی طالبوف از زبان فارسی طبیعی است.

نویسنده مثال می‌آورد که نویسندگان اروپایی در قرون وسطی به لاتین می‌نوشتند و در ایران نیز پیش از حافظ، سعدی و فردوسی از زبان عربی استفاده می‌شد. او اشاره می‌کند که:

«ما هرگز به نویسنده‌ای ژرفاندیش چون طالبوف آقا ایراد نمی‌گیریم که چرا برای ادای مافی‌الضمیر خود از زبان فارسی استفاده کرده است. بلکه برعکس این کار وی را طبیعی و لازم می‌شماریم. در حالتی که افکار طالبوف مؤثر واقع می‌شوند، پس مسئله‌ی زبان در درجه‌ی دوم قرار می‌گیرد.»^۱

البته شاه تختلی نیز مانند فریدون کوچرلی در مقاله‌ی خود بدرستی در صدد برائت طالبوف است که چرا وی به زبان فارسی آثار خود را نوشته است.^۲ نویسنده در پایان مقاله، آثار طالبوف را به شکل فهرست‌وار خلاصه نموده، آنها را ارج

۱. روزنامه‌ی «شرق روس». تفلیس. ۱۹۰۴. شماره‌ی ۹۲

۲. این هدف با هدفی که طالبوف در شرایط آن روز ایران در پیش گرفته بود، هماهنگ بود. او می‌خواست که در وهله‌ی نخست ابتدا بر روشنفکران ایران اثر گذارده و در مدت اندک نتایج این تأثیر را مشاهده کند. از این روی نیز چند اثر هم خود را به فارسی نوشته است. باینجالب طالبوف آثاری نیز به زبان مادری دارد. او کتابی با نام «ایستوری موخاممد» در جهت معرفی فلسفه‌ی شرق به روسها منتشر کرده است.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۲۱

فراوان نهاده و اعلام کرده که بزودی نامه‌های خود طالبوف را چاپ خواهد کرد. متأسفانه در شماره‌های بعدی روزنامه، به این نامه‌ها برخورد نمی‌کنیم.

فریدون بیگ کوچرلی نویسنده و متفکر معروف آذربایجان، یکی از اشخاصی است که طالبوف با آنها نامه‌نگاری می‌کرد. در حقیقت اصل نامه‌ی کوچرلی خطاب به طالبوف در دسترس ما نیست. با اینحال کوچرلی در زمان نگارش کتاب "Azerbaijan Adabiati Tarikhi Materiallari" نامه‌ای به طالبوف نوشته و از وی خواسته است تا شرح حال خود را بفرستد. طالبوف نیز همراه با شرح حالش، چند اثر را نیز فرستاد.

فریدون بیگ نامه‌ی او را عیناً در کتابش وارد کرد. کوچرلی نخستین کسی است که کوشید تا طالبوف را بین سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ م / ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۵ ش در کتاب تاریخ ادبیاتش وارد کند. اما این کتاب سالها بعد یعنی در ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش منتشر شد، درحالیکه در اوایل سده‌ی بیستم نگارش یافته بود. کوچرلی با آوردن نام طالبوف، کتابش را مزین و منور توصیف کرده است. او در آغاز مقاله می‌نویسد:

«بایسته دانستیم با ذکر نام شریف جناب فضایل المأب حضرت

عبدالرحیم شیخ ابوطالب زاده به نوعی مجموعه‌ی خود را مزین

نماییم.»^۱

فریدون بیگ نیز مانند شاه تختلی، به این مسئله جالب پرداخته که چرا طالبوف آثار اصلی خود را به فارسی نگاشته درحالیکه او از نظر ملیت آذربایجانی است. او در این باره می‌نویسد:

«اگرچه جناب میرزا عبدالرحیم از نظر ملیت به ترکی

آذربایجانی منسوب است و زبان او ترکی است و چون این زبان

تا این اواخر در مرکز ایران غیرمتداول بود آن جناب آثار خود

را به زبان فارسی نگاشته است و با این آثارش بر تمام مردم

^۱ - F. Kocherli. Azerbaijan adabiyati Tarikhi meteryallari. J 1. h2. Baki. Azernashr. 1926. s 196

ایران منت گذارده است.»^۱

کوچرلی اذعان می کند اگرچه طالبوف آثارش را به زبان فارسی نگاشته است ولی او فرزند آذربایجان است و آثارش را برای پیشرفت مردم و اهالی ایران و آذربایجان آفریده است. به همین جهت نیز سخن نگفتن درباره‌ی «آنها [آثار او] بالمره صواب نیست.»^۲

به نظر فریدون بیگ، آثار طالبوف شهد شیرین علم و دانش را به ما می چشاند و همچنین نقش بزرگی در ایجاد هوس باز می کند که برای کسب آن بکوشیم:

«پس بنابراین عاجزانه از ارباب قلم که در عرصه‌ی انتشار معارف می کوشند، می خواهیم که معارف پروران آثار جناب طالبوف را به صورت ساده و روشن از فارسی به ترکی برگردانند. آنان با این خدمت زیبا از یک طرف مردم ما را بیدار کرده و موجب آگاهی آنان از معارف علم خواهند شد و از طرف گنجینه‌ی ادبیات ما را با چنین آثار ارزشمند پربار کرده و برای خود نامی نیکو بر جای خواهند نهاد.»^۳

فریدون بیگ کوچرلی نخستین نویسنده‌ای است که برخی از قسمتهای آثار طالبوف را به زبان آذربایجانی ترجمه کرده و ترجمه‌ی همه آثار وی را مورد تشویق قرار داده. با وجود تمام اینها در مقاله‌ی کوچرلی، نکاتی متضاد و مغشوش درباره‌ی زندگی طالبوف وجود دارد.

آثار ژرف و وزین طالبوف نقش بزرگی در بیداری مردم ایران و همچنین تبلیغ علم و معارف بازی می کرد. در این آثار مبارزه با استبداد و همچنین ارتباط دادن بی عدالتی موجود در ایران به بی قانونی و استبداد، به عنوان هدف اساسی در نظر گرفته شده است. در نتیجه‌ی تمام اینها، احترام ادیب در ایران بسیار فزونی یافته و با آغاز انتخابات مجلس اول مشروطه، مردم تبریز فرزند شایسته‌ی خود را به

۱. همان.

۲. همان. ص ۱۹۸

۳. همان. ص ۱۹۹

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۲۳

نماینده‌گی مجلس برگزیدند. طالبوف ابتدا صمیمانه با این انتخاب مردم تبریز برخورد کرده و اعلام نمود که به تهران خواهد رفت. سپس با مشاهده‌ی ناقص بودن مشروطه، از فکر سفر به تهران امتناع کرد. از این زمان مباحثات مختلفی درباره‌ی طالبوف رخ داد. طالبوف به دفعات در روزنامه‌ها مقاله می‌نوشت. برخی فعالان اجتماعی نیز در پاسخ به مسائل مطرح شده پیرامون وی، انتشار مقالاتی را در روزنامه‌ها آغاز کردند. این مقالات که در روزنامه‌ها و مجلات و کتابها چاپ شده، از نظر پژوهش پیرامون زندگی و آثار طالبوف بسیار ارزشمند هستند. در این مقالات حتی ما می‌توانیم به مطالبی پیرامون دوره‌ی جوانی طالبوف نیز علاوه بر این زمان برخورد کنیم.

در اوایل سال ۱۹۰۷م/ ۱۲۸۵ ش نمایندگان انتخاب شده تبریز برای مجلس مشروطه، برای رفتن به تهران وارد باکو شدند. در این زمان طالبوف از تیمورخانشورا به باکو آمد، با آنان دیدار کرده و حتی عکسهایی نیز دسته‌جمعی انداختند. نمایندگان به دفعات در برابر مردم باکو و همچنین استانهایی که کارگران ایرانی در آنها فراوان بودند، سخنرانی کردند. سپس نمایندگان از راه دریا عازم تهران شدند. طالبوف نیز به تیمورخانشورا بازگشت. در ۵ محرم ۱۳۲۵/۲۰ فوریه ۱۹۰۷ طالبوف تلگرافی در ۱۰۰ کلمه به مجلس ایران فرستاده و در این تلگراف اعلام کرد که در مجلس شرکت نخواهد کرد. پس از این در صفحات روزنامه‌ها و مجلات ایران و حتی برخی مطبوعات خارجی، مقالاتی بحث‌آمیز درباره‌ی طالبوف منتشر شد.

شاه ایران و عمالش که از تأثیر آثار طالبوف و همچنین تلگراف طالبوف به مجلس، به وحشت افتاده بودند، به حیلای جدید متوسل شده و بواسطه‌ی برخی روحانیون، طالبوف را تکفیر نمودند. در این زمان گروه بزرگی از روشنفکران به دفاع از طالبوف برخاسته و به طرح مباحثی در مطبوعات پرداختند. یکی از اشخاصی که مقالاتی آتشین در دفاع از طالبوف می‌نوشت، احمد بیگ آقایی مدیر روزنامه‌ی «ارشاد» باکو بود. او در روزنامه‌ی خود نامه‌ای پیرامون اتهام تکفیر

۲۴ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

طالبوف به چاپ رساند. نویسنده در اینجا فریاد اعتراض را بر علیه این بی حرمتی به ادیب بزرگ بلند کرده، با عباراتی آتشین چنین مردم را خطاب قرار می دهد:

«ورقه‌ی جانسوز و صحیفه‌ی فریادی را به چاپ می‌رسانیم که از طرف آتش زبان‌ترین ادبای ایران و بزرگترین ارباب وطن‌پرستی آمده است.»^۱

آقایف در ادامه مطالبی را در مورد طالبوف ذکر می کند و می نویسد:

«آیا، این همان ملا عبدالرحیم نیست که همه‌ی ایران به وجود او افتخار می‌کردند؟ آیا این همان ملا عبدالرحیم نیست که از شاه تا گدا مفتون موعظه‌ی وی می‌شدند و نوشته‌های او را دست بدست می‌گرداندند؟ آیا این همان ملا عبدالرحیم نیست که با عده‌ای از مجاهدان قلیل، ناقوس فریاد و داد را در ایران از پنجاه سال پیش نواخته و موجب بیداری کنونی ایران شد؟ آیا این همان ملا عبدالرحیم نیست که مردم تبریز وی را به نمایندگی مجلس انتخاب کرده، کل ایران آن را به خود بشارت داده و کل اهالی خواستار اعزام او به تهران شدند!! پس در این میانه چه شد؟»^۲

برای درک اینکه «پس در این میانه چه شد»، لازم است که مطالب روزنامه‌های تهران، تبریز، باکو، قاهره و استانبول بررسی شود. در این روزنامه‌ها خود طالبوف، برخی روشنفکران مهم و همچنین برخی زحمتکشان ساده‌مقلاتی نوشته و در آنها شاه و عمال او و همچنین تکفیرکنندگان را رسوا می نمودند.

روزنامه ارشاد در شماره‌ی مورخ ۲۲ مارس ۱۹۰۷م/۱ فروردین ۱۲۸۶ش تحت عنوان «سبب تکفیر» متن تلگراف طالبوف به مجلس را همراه با نامه‌ی دیگری از وی عیناً چاپ کرد. از کلام نویسنده پیداست که طالبوف تلگراف را تقریباً یک ماه پیش به تهران فرستاده است ولی از آنجا که در این تلگراف مطالبی افشاگرانه

۱. روزنامه‌ی «ارشاد». باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۴۷

۲. همان.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۲۵

وجود داشت، آن را به نمایندگان مجلس نشان نداده و از دید مردم پنهان داشته بودند. برآستی نیز این تلگراف، اتهامنامه‌ای بر علیه دولت ایران بود. در این تلگراف او با خطاب «کو مشروطه؟» آزادی اعطاء شده از بالا را بطور قطع تقبیح کرده بود. در همین شماره سردبیر وعده می‌دهد که در شماره‌های بعدی تعدادی نامه منتشر خواهد کرد که ایرانیان در مخالفت یا اتهام تکفیر طالبوف نوشته‌اند. در شماره‌های ۱۷ و ۷۷ همان روزنامه زیر عنوان «تبریزدن» (از تبریز) نامه‌ای به امضاء «المجاهد آبنی سعد اصفهانی» چاپ شده است. نویسنده‌ی نامه استبداد را به باد حمله‌ی سخت گرفته، برخی اعمال فاسد و شنیع دربار را به صورت دقیق و مستند افشاء می‌کند. او همچنین نشان می‌دهد که شاه و نزدیکان او دائماً در اروپا به عیاشی مشغولند... هزاران نفر شب و روز به عیش و عشرت هستند و تنها طالبوف در اثر خود هویت باطنی آنها را آشکار کرده است. نویسنده با کنایه می‌نویسد:

«با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی

بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی»

اصفهانی در پایان نامه، طالبوف را فرا می‌خواند تا ناامید نشده و همچنان مبارزه را به صورتی متین ادامه دهد و تحت تأثیر وسوسه‌های شیطانی از میدان خارج نشود.^۱

مسئله اعتراض به تکفیر طالبوف تنها مختص به روزنامه «ارشاد» نبود بلکه برخی روزنامه‌ها و مجلات باکو، به مخالفت با این مسئله پرداختند و به افشاء دستگاه استبدادی ایران پرداختند. در همه‌ی این مقالات به یک مفهوم عمومی برخورد می‌کنیم و آن این است که طالبوف ساختار استبدادی ایران را افشاء کرده و از این رو حاکمان ستمگر این کشور، بوسیله‌ی طرفداران خود او را تکفیر کرده‌اند. در نوشتن این مقالات اشخاصی همچون خادمان مشهور دولتی، انقلابیون و افراد مترقی زمانه شرکت داشتند و بر علیه تکفیر طالبوف پاسخهایی شدید دادند. آنان با نشان دادن نقاط چرکین در زندگی تکفیرکنندگان ثابت می‌کنند که اینان

۱. روزنامه‌ی «ارشاد». باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۷۱

۲۶ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

خود بنابه حقایق زندگی‌شان، کافرند و حتی پست‌ترین کارها را در زندگی خود انجام داده‌اند. مقاله‌ای که تحت عنوان «مسکو مکتوبو» (نامه‌ی مسکو) در مجله‌ی «تزه حیات» (زندگی جدید) به چاپ رسیده، از این نظر دارای اهمیت است. این نامه را م. اصفهانی^۱ نوشته است.

شیخ فضل‌الله نوری و شیخ محمود واعظ از تکفیرکنندگان طالبوف بودند. م. اصفهانی شیخ فضل‌الله را چنین معرفی می‌کند: علی اصغر خان امین السلطان پس از ۳۰ سال صدراعظمی سرانجام یک روز تکفیر شد. چرا که در تمام طول دوران صدارتش آشنایان خود بر کارها گمارده، کشور را چپاول نموده، فرزندان شایسته کشور را یا کشته و یا آواره نموده و تمام منافع ایران را به خارجی‌ان فروخته بود. سرانجام از کار برکنار و به خارجه رفتنی می‌شود. پس از مدتی در سایه‌ی مرحمت شیخ فضل‌الله نوری، امین السلطان تطهیر می‌شود.

«در تئاترهای پاریس در جوار دختران شوخ دلربای فرنگستان،

اسلامیت کسب می‌کند. جناب شیخ فضل‌الله از تهران یکباره با

نظر توجه خود به او می‌نگرد. فوراً نور اسلام در قلب او جای

می‌گیرد!! شیخ از این کرامات کم ندارد.»

نویسنده می‌نویسد:

«چند سال قبل یکی از دیوان بیگیهای تهران برای پاک کردن

اموال خود به محضر جناب شیخ فضل مراجعه کرد. آقا چند

دقیقه پس از آنکه ۲۰ هزار تومان از وی گرفت، اموال او را

تطهیر کرد. اوخود نیز قدری از این ۲۰ هزار تومان را در امور

«پاک الشریعه» مصرف نموده و باقی را در سفر حجاز خرج

۱. این شخص در سفارت ایران در مسکو کار می‌کرده و به علت نارضایتی از ساختار موجود ایران از رفتن به آنجا امتناع کرده بود. او برای رسوا کردن این ساختار، مقالاتی تند در خارج از کشور نوشته بود. در اینجا تنها از نامه‌ی بلند وی بحث می‌شود که در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ روزنامه‌ی «تزه حیات» در سال ۱۹۰۷ چاپ شد.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۲۷

نمود که شیخ شیپور^۱ نیز یکی از همراهان او در این سفر بود.

واقعاً نیز روی جمیع ایرانیان را در استانبول سفید کرد. جناب

شیخ برای همان پول نیز حاجی شد، خدا قبول کند...»^۲

م. اصفهانی در قسمت دوم مقاله خطاب به مردم ایران کرده و می‌گوید که من از وطن دورم. شما از شیخ محمد واعظ سوال کنید که جناب طالبوف چه نوشته و چه گفته که کافر شده است؟ با عرق جبین کار کردن و رنج دست را در راه آزادی وطن خرج کردن مگر کفر است؟ نویسنده در این مقاله یکی دیگر از عوامل تکفیر طالبوف را چنین بیان می‌کند:

«بعد طالبوف در یکی از کتابهای خود می‌گوید که علمای ما

اشخاصی هستند که... طمع و چشمداشتی ندارند، از جلال و

طمطراق بدورند، بجای درّاج و کبک به نان و پنیر و نان و پیاز

قانعند، آنان پدران روحانی ما هستند... اطاعت از آنها واجب

است. اما بسیاری... محترکند، عاشق صدای نعلین هستند، هر

سال از ۳۰ هزار تا ۵۰ هزار تومان مداخل دارند... روشن است

که چنین سخنان صریحی به مزاق برخی اهل غرض خوش

نمی‌آید و گوینده‌ی چنین سخنانی را تکفیر می‌کنند.»^۳

نویسنده در قسمت دوم مقاله، ضمن دفاع از طالبوف و سعی در تطهیر او، شیخ محمد واعظ را با سخنانی کنایه‌آلود رسوا و تمام مسائل خصوصی او را افشاء می‌نماید و سپس معنویات مردار او را پیش چشم خواننده می‌آورد. در قسمتی از مقاله خطاب به خود شیخ گفته می‌شود:

«من از خود حاجی شیخ محمد واعظ می‌پرسم که آیا ملایانی که

این جناب طالبوف می‌گوید در ایران کم هستند؟ مگر حکایت آن

۱. شیخ شیپور در نیمه‌ی دوم سده‌ی ۱۹ میلادی، دلقک دربار بود. این نام بعدها به عنوان نامی

سمبلیک، برای دلقکها و چاپلوسها اطلاق شد.

۲. روزنامه‌ی «تزه حیات» باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۱۴.

۳. روزنامه‌ی «تزه حیات» باکو. ۱۸ آوریل ۱۹۰۷.

دختر دارای ثروت ۳۰ هزار تومانی فراموشتان شده است که با شنیدن وصف ثروتش او را برای آقا زاده گرفتید؟ برای دختری که به دیگری عقد شده بود، عقد کردید و پنهان از کسان دختر او را به تهران آوردید. سه چهار سال بر سر این مسئله به اینجا و آنجا رفتید. حاکمان عرف و شریعت را به تنگ آوردید؟ مخصوصاً یک روز در خانه.... السلطنه که من نیز آنجا بودم شما خود نگفتید که امروز یک شال کشمیری به ۸۰ تومان خریدم و برای جناب شیخ بردم تا بر این کاغذ من مهر زند. آیا آن کاغذ درباره‌ی همان دختر نبود؟ نگفتید که آقا در اندرونی بود سفارش کرد که بعداً ملاقات می‌کنیم: شما که مسلمان هستید. در این عمر شصت ساله چه خدمتی به عالم اسلام کرده‌اید؟ کار بزرگ شما کدام است؟ آیا منبری را که برای رساندن حکم خدا و تعلیم تکالیف مردم ساخته شده، برای خود دگانی حساب نکرده و تجارتخانه نکرده‌اید؟^۱

نویسنده‌ی مقاله از امتیاز نامه‌هایی بحث می‌کند که بر طبق آنها بسیاری از قسمتهای کشور را به بیگانگان واگذار کرده‌اند و همچنین از بلاهایی سخن می‌گویند که شاه و نوکران صادق او بر سر این کشور آورده‌اند. او سپس حاج شیخ محمد واعظ را مخاطب قرار داده و می‌گوید که:

«اکنون به عوض تکفیر کردن حاجی ملا عبدالرحیم که قلمش فخر تمام جهان اسلام است و بر گردن تمام مسلمانان حق دارد، قدری از مصیبت‌هایی که ذکر آنها رفت و همچنین این مظالم، سخن راندنی هستید...»^۲

در اوایل سال ۱۹۰۷ به مناسبت آمدن نمایندگان تبریز در مجلس شورای ملی به باکو، روزنامه‌ی «فیوضات» مقاله‌ای بلند بالا تحت عنوان «مسائل الحیات» منتشر

۱. همان.

۲. همان.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۲۹

کرد. در اینجا تصویری دسته‌جمعی از نمایندگان درج شده است. میرزا عبدالرحیم نیز در بین آنان بود. قرارداد نام «مسائل الحیات» بر این مقاله تصادفی نیست. نویسنده‌ی مقاله می‌کوشد از نقطه‌نظر علمی، حل مسائل زندگی را تنها بر عهده‌ی کتاب مسائل الحیات طالبوف بگذارد. مقاله با بیتی مشهور از فیلسوف و متفکر نامدار ابوعلی سینا شروع می‌شود.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود^۱

مقاله را علی حسین زاده سردبیر روزنامه نوشته است. به نظر نویسنده مسائل زندگی بسیار پیچیده‌اند بطوری که حتی نمایندگان دومای روسیه و مجلس شورای ملی ایران نمی‌دانند که مهمترین آنها کدامند و حل کدامیک از آنها ضروری‌تر است. بگفته‌ی کونتوروزو یکی از بزرگترین حاکمان ایتالیا «حد فاصلی میان جنون و خرد و نبوغ و حماقت وجود ندارد»^۲

سرانجام علی بیگ حسین زاده به این نتیجه می‌رسد که برای حل مسئله کافرشدن لازم است کافر شدن! آن هم کافری چون ابوعلی سینا و ملاعبدالرحیم طالبوف! نویسنده سپس می‌نویسد:

«اکنون به نظر من نخستین مسئله‌ای که باید در شرق و بویژه

ایران حل شود، مسئله کافر بودن است. حل مسئله نیز چندان

دشوار نیست. شدنی است که برای بیداری مردم ایران و

ریشه‌کن کردن استبداد مانند طالبوف، «مسائل الحیات» و

«مسائل المحسنین» بنویسد.»

نویسنده خوانندگان را خطاب قرار داده و می‌نویسد:

«اگر صدایی آسمانی از طرف خدا بگوش رسیده و از تو

بپرسد که ای بنده من، یا نام کافر را بپذیر یا به نابودی وطن

راضی شو ای خواننده تو کدامین را می‌پذیری؟...»

۱. روزنامه‌ی «فیوضات». باکو. ۲۴ مارس ۱۹۰۷. شماره‌ی ۱۳. ص ۱۹۳

۲. همان. ص ۱۹۴

پس او چنین خود پاسخ می‌دهد:

«می‌دانم که چه پاسخی آماده کرده‌ای ولی درباره‌ی حضرت طالبوف هرچه می‌خواهد گفته شود. بگذار گفته شود او راضی نخواهد شد که وطن از میان برود و بدست کسانی بیفتد که ظاهراً مسلمانند اما باطنی کافر دارند...»^۱

درست است که علی بیگ حسین زاده کلمه‌ی کافر را در اینجا به آن معنایی بکار نمی‌برد که ما می‌اندیشیم. این به معنای الحاد نیز نیست. پیداست که این مطلب به صورت یک کنایه استفاده شده و یک مفهوم مجازی است. به نظر آنان برای اصلاح وضع ایران و کشورهایمانند لازم است که در چارچوبی معین، این سدّ خرافات شکسته شده و مسائل حیات به صورت درست مانند طالبوف حل گردد. نویسنده‌ی مقاله «علمایی» را که دروغ‌گویی، عیاشی و دغلبازیشان توسط طالبوف افشاء شده، خطاب قرار می‌دهد:

«جانم، در برابر این همه دلایل قویه و براهین قطعیه» از تلعین و تکفیر خشک و خالی چه برمی‌آید؟ اگر علم، فضل و آگاهی دارید با نوشتن کتاب، به کتابهای نوینی که در راه برقراری سعادت وطن، حریت، اتحاد و ترقی انتشار یافته‌اند، جواب دهید. با رساله‌ها و مقالاتتان، خطاهایی را که در کتابها آمده تصحیح کرده و افکاری را که باطل می‌دانید، رد کنید...»^۲

این روزنامه بر چنین ادعایی استوار است که به نظر «فرقه‌ی طالبوف، اسلام در حریت، مساوات، مشروطیت، انتخاب و شورای امت و جستجوی قانون اساسی تبلور می‌یابد ولی به نظر فرقه‌ای که طالبوف را تکفیر کرده‌اند، اسلام را باید در اسارت، عدم مساوات، مطلقیت و استبداد هوی و هوس و خودکامگی یک نفر مشاهده کرد.^۳ بدین ترتیب، آلت تکفیر تنها وسیله‌ی هجوم کنندگان به نویسنده

۱. مجله‌ی «فیوضات» باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۱۳. ص ۱۹۴

۲. همان. صص ۱۹۵ و ۱۹۶

۳. همان. ص ۱۹۷

است که به آن دست یازیده‌اند.

با از نظر گذراندن مقالاتی که درباره‌ی طالبوف در اوایل سده‌ی ۲۰ منتشر شده، متوجه می‌شویم که تنها طرفداران استبداد به شکلی شدید به وی حمله کرده‌اند. نمایندگان دیگر جریانهای سیاسی و ادبی به او رغبت نشان داده و گرمی‌اش می‌داشتند. این از آن روست که نمایندگان جریانهای ضداستبدادی قصد دارند طالبوف را به طرف خود کشیده و از قلم و احترام وی استفاده کنند. طالبوف نیز نسبت به اینها یک نوع بی‌اعتنایی ظاهری نشان می‌دهد. پیداست که او نیز بمانند یک سیاستمدار کهنه کار می‌خواهد از همه آنها در مبارزه‌ی علیه استبداد بهره گیرد. در مطبوعات سال ۱۹۰۷ علاوه بر مسئله تکفیر طالبوف، به مقالاتی نیز برمی‌خوریم که به عدم شرکت وی در مجلس مربوط می‌شوند.

بدین ترتیب مباحثه در این زمینه تا زمان وفات طالبوف به طول می‌انجامد. پس از مرگ طالبوف، بسیاری از کتابها و مجلات تصویر وی را آورده و مقالاتی پیرامون شرح حال و آثار وی به چاپ رساندند. این مقالات از نظر تبیین شرح حال وی ارزشمند هستند.

روزی که میرزا عبدالرحیم درگذشت، همسرش خانیکه با تلگرام این حادثه‌ی اندوهبار را به اطلاع دوستان و آشنایان دوردست رسانید. روزنامه‌ها و مجلاتی که در باکو و دیگر شهرها منتشر می‌شدند، واقعه‌ی مرگ طالبوف را با اندوهی عمیق تلقی کردند. در روزنامه «صدای باکو مورخ ۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ (۲۸ فوریه ۱۹۱۱) شماره‌ی ۴۸ می‌خوانیم:

«براساس تلگرافی که از خانیکه بانوی محترم حاجی ملا عبدالرحیم از تیمورخانشورا دریافت کرده‌ایم، به ما خبر می‌دهد حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف که روحاً و اصلاً ایرانی بوده از پنجاه سال پیش در قفقاز سکونت کرده و یکی از مشهورترین ادیبان، شاعران، فیلسوفان و سائسان ما محسوب می‌شود در گذشته است.»

این مقاله را هاشم بیگ وزیروف سردبیر مجله نوشته است. وزیروف در این

۳۲ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

مقاله ادیب را بسیار ارج نهاده است. او برخی خاطرات را از عبدالرحیم طالبوف نقل می‌کند و از مهمان‌نوازی بیمانند او در دو سال قبل سخن می‌راند و در پایان به خوانندگان وعده می‌دهد که در شماره‌های آینده، شرح حال کامل ادیب تقدیم خواهد شد. به همین جهت در شماره‌ی ۶ مارس/ ۱۴ اسفند روزنامه‌ی «صدا» در مقاله‌ای تحت عنوان «وفات استاد یا فریاد شاگرد» با شرح حال طالبوف آشنا می‌شویم. درست است که این مقاله آنچنان که وزیروف وعده داده بود، «مفصل و کامل» نیست. پیداست که نویسنده‌ی مقاله نتوانسته منابع و مدارک لازم را برای نگارش زندگی‌نامه‌ی طالبوف بیابد. اگرچه اطلاعات این شرح حال که در ورقه‌ای ضمیمه چاپ شده، بسیار گسترده نیز نیست ولی بهر حال تصویری معین را درباره‌ی شرح حال طالبوف در خواننده آفریده است. مقاله چنین آغاز می‌شود:

«دو روز پیش حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف یکی از بزرگترین طرفداران و مجاهدان در راه ترقی و تعالی ایران، جدی‌ترین قهرمان مسائل اسلامی در تیمورخان‌شورا دنیای فانی را بدرود گفت کسی که با آثار متعدد فلسفی، وطن‌پرستانه و آزادخواهانه‌ی خود مشهور و معروف جهان بود.»^۱

مقاله را شخصی بنام سید محمد تقی زاده^۲ نوشته است. اگرچه مقاله در ۶

۱. روزنامه‌ی «صدا». باکو. ۶ مارس ۱۹۱۱

۲. دیرزمانی معلوم نبود که سیدمحمدتقی زاده کیست. در شماره‌ی ۱ روزنامه‌ی «اتفاق» چاپ باکو در ۱۹۰۸ مطالبی تحت عنوان «از خبرنگار ویژه‌ی ما» چاپ شده که در آنجا خبری وجود دارد مبنی بر اینکه دو کمدی به نامهای «آخشام صبری خیر اولار» و «خور خور» اثر سلطان مجید غنی زاده از طرف انجمن تئاتر تیمورخان‌شورا به اجراء درآمده و در اینجا سید محمد تقی زاده در نقش آقاچواد بازی خواهد کرد. از این اعلان مشخص می‌شود که تقی زاده یکی از ساکنان تیمورخان‌شورا بوده و در آنجا مدیر مدرسه‌ی «مجیدیه» است. زمانی که در ۱۹۶۴ به تیمورخان‌شورا رفته بودیم، مرتضی هاشم زاده بلشویک قدیمی و پیر سالخورده که از قدیم در شهر ماخاچ قالا می‌زیسته، اظهار داشت که تقی زاده یکی از جوانانی بوده که با هزینه‌ی طالبوف در این شهر تحصیل کرده است. پدر او با میرزا عبدالرحیم دوست بوده است. در کتابهای طالبوف که در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان و همچنین در دیگر کتابهای طالبوف به مهر (روسی) تقی زاده بر خورد می‌کنیم. او آثار طالبوف را به صورت ویژه صحافی کرده است.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۳۳

مارس/ ۱۴ اسفند انتشار یافته ولی از تأکید نویسنده در «دو روز پیش» چنین برمی آید که نویسنده این مقاله را در ۲۹ فوریه/ ۹ بهمن نوشته و به هیئت تحریره تحویل داده است. هیئت تحریره نیز بنابه دلایلی این مقاله را کمی دیرتر به چاپ رسانده است. به نظر تقی زاده بزرگی طالبوف در «تصور بی‌مایگانی چون ما نمی‌گنجد.» برای اهداف والای چنین نابغه‌هایی تنها اقوال حکیمانه‌ی آنها یعنی نوشته‌هایشان می‌تواند قابل قیاس باشد. تقی زاده در نوشته‌ی خود نمونه‌ای از چند شعر آتشین طالبوف را می‌آورد و نام آثار وی را ذکر می‌کند. در پایان مقاله خطابه‌ای نیکبینانه از نویسنده توجه را جلب می‌کند:

«ای پیر حقیقت! در مزارت آسوده بخواب. تو پندار بذرهایی را که در دل فرزندان وطن کاشته‌ای، بی‌ثمر خواهند بود. آنها مطابق با آمال و آرزوهای تو بهره خواهند داد. آسوده بخواب، ای پیر دعاگوی وطن. روزی دعاهايت به همت فرزندان وطن مستجاب خواهد شد، آن هنگام به افتخار تو جشن برپا خواهد شد، مجسمه‌هايت در قلب وطن برپا خواهد شد.»^۱

تقی زاده از نگارش کتابی توسط طالبوف به زبان روسی نیز یاد می‌کند. از آنجا که بررسی‌های اولیه در بایگانی‌ها و آثار پژوهشگران این مورد را تأیید نکرد، ما این نظر را نادرست محسوب می‌کنیم. در سال ۱۹۱۱ م/ ۱۲۹۰ ش روزنامه‌های «یئنی حقیقت» (حقیقت نوین)^۲، «ایشیق» (نور)^۳، «یئنی فیوضات» (فیوضات جدید)^۴ در باکو و همچنین برخی روزنامه‌ها و مجلات منتشره در داغستان، مقالاتی را درباره‌ی وفات ایران انتشار دادند.

مطبوعات ایران نیز مرگ طالبوف را با اندوهی عمیق درج نمودند. «ایران نو» یکی از روزنامه‌های مترقی، وفات عبدالرحیم طالبوف را یک ماه پس از مطبوعات

۱. روزنامه‌ی «صدا» باکو. ۶ مارس ۱۹۱۱. شماره‌ی ۵۲

۲. همان روزنامه. ۳ مارس ۱۹۱۱

۳. مجله‌ی «فیوضات». باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۱۰

۴. همان. شماره‌ی ۷

۳۴ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

باکو اعلام می‌کند. علت این تأخیر ضعف ارتباط و همچنین لزوم تأیید کامل مرگ وی بوده است. این عامل را در مقاله‌ای می‌بینیم که تحت عنوان «ملاعبدالرحیم نجارزاده»، چاپ شده است:

«پیش از عید نوروز حاجی میرزا عیسی دولت‌آبادی در چهلمین روز وفات سعیدالدوله بر سر مزار وی، خبر تاسف‌بار و اندوه‌زای مرگ حاجی ملا عبدالرحیم نجارزاده طالبوف را اطلاع داد و غمی بر غمهای حاضران افزود. این خبری ناخوشایند بود. ما نمی‌خواستیم این خبر حقیقت داشته باشد. به همین جهت برای کسب اطمینان از درستی خبر، قدری ابراز تأسف و اندوه خود را به تأخیر انداختیم ما انتظار داشتیم که کذب بودن این خبر را شادمانه چون هدیه‌ای نروزی به خوانندگان تقدیم کنیم.»^۱

این مقاله بدون امضاست. پیداست که افجه‌ای سردبیر روزنامه آن را نوشته است. این مقاله از مقاله‌های پیشین گسترده‌تر است. در این مقاله اطلاعات جدیدی درباره‌ی زندگی طالبوف ارائه شده است. در روزنامه‌ها و مجلاتی که سال ۱۹۱۱م ۱۲۹۰/ش در تهران انتشار یافته‌اند، مطالبی در مورد زندگی و مرگ طالبوف وجود دارد.

از برخی منابع چنین برمی‌آید که برخی مطبوعات ترکیه نیز مرگ طالبوف را با حزن و اندوه تلقی کرده‌اند. روزنامه «شمس» در استانبول در شماره‌ی ۸ مورخ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۹/۲۵ مارس ۱۹۱۱ نوشته است که «با اندوه فراوان هفته‌ی گذشته شاهد خاموشی ستاره‌ی درخشان ادبیات ایران بودیم.»^۲

پیداست که خبر مرگ طالبوف دیرتر به ترکیه رسیده است. از دلایلی که گفته شد، پیداست که طالبوف نه در ماه ربیع‌الآخر بلکه در ۹ ربیع‌الاول در گذشته

۱. روزنامه‌ی «ایران نو». تهران. ۲۸ مارس ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳

۲. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. شماره‌ی ۲۳. تهران. خرداد ۱۳۳۵ شمسی. ص ۴۸

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۳۵

است. از آنجا که بسیاری از مطبوعات ترکیه در دسترس ما نیست بحث همه جانبه درباره‌ی آنها دشوار است. این مسئله باید مورد بررسی ویژه قرار گیرد چرا که طالبوف با اشخاص معروفی در ترکیه بویژه مجاهدان ایرانی مقیم آنجا، روابط تنگاتنگ داشته و حتی در مطبوعات آنجا فعالیت چشمگیر و مفید برجا گذارده است.

همچنانکه پیداست سرکوبی جنبش مشروطه در ایران به کمک امپریالیسم انگلیس و حکومت تزاری، با ایام مرگ طالبوف همزمان بود. پس از این زمان مدتی فعالیت انقلابی در ایران به شکل پنهانی انجام می‌شد. انقلابیون در خارج به فعالیت می‌پردازند. دیری نگذشت که جنگ جهانی اول آغاز شد. بطور کلی آغاز جنگ جهانی و گسترش انقلاب در همسایه‌ی شمالی ایران یعنی روسیه موجب تشدید حرکات انقلابی در ایران و آغاز قیام شیخ محمد خیابانی شد. بی‌تردید میراث ادبی - فلسفی طالبوف برای انسانهای پیشرو زمانه، منبع الهام بود.

در ایران مورخ، فیلسوف و یا نویسنده‌ی نامداری را نمی‌توان یافت که از میرزا عبدالرحیم طالبوف سخن نگوید. هر کس به نوعی از وی سخن گفته و از آثار وی بحث نموده. مجاهدتهای وی را در راه وطن و همچنین میراث ادبی وی را مورد تکریم قرار داده است.

شخصیتهای ایرانی همچون سید احمد کسروی، محمد علی تربیت، سید حسن تقی زاده، میرزا علی لعلی، علی اکبر دهخدا، ایرج افشار، اسماعیل یکانی، حاج حسین نخبجوانی، سلطان القرائی، محمد علی مدرسی تبریزی، مهدی مجتهدی، سعید نفیسی، یحیی دولت‌آبادی، محمد طباطبایی، محمد قزوینی، صاحب جواهر، ناظم الاسلام کرمانی، محمد تقی بهار، فریدون آدمیت، صدر هاشمی، خانابا مشار و مهدی ملکزاده و... در آثار و کتابهای خود از طالبوف سخن رانده‌اند. بسیاری از این شخصیت‌ها در یک دوره با طالبوف زیسته، با او فعالیت، دیدار و مکاتبه کرده‌اند.

۳۶ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

از منابع مورد مطالعه چنین برمی آید که علی اکبر دهخدا یکی از کسانی است که با طالبوف ارتباط داشته و متفاوت با دیگر افراد کوشیده است تا اطلاعات کامل در خصوص زندگی طالبوف ارائه نماید. او با این هدف منابع لازم را خوانده با برخی از دوستان و آشنایان و نزدیکان طالبوف ارتباط برقرار کرده و اطلاعاتی ارزشمند درباره‌ی ادیب گرد آورده است. از نوشته‌ی دهخدا پیداست که او درباره‌ی زندگی طالبوف با اشخاصی چون سید حسن تقی زاده، محمود عرفان، حاجی حسین نخجوانی و سلطان القرائی و... تبادل نظر کرده و حتی از آنها اسنادی مکتوب نیز دریافت نموده است. دهخدا پس از ذکر شرح حالی مختصر از طالبوف می‌نویسد:

«بسیار مایه‌ی تاسف است که حیات و چگونگی فعالیت وی تاکنون بقدر لازم مشخص نشده است. از اینروست که شرح حال وی به صورت مبهم، پوشیده و فراموش شده، مانده است. من دیرزمانی در این زمینه کاوش کردم به تمامی منابع که می‌توانستم دست یازیدم ولی هیچکدام از این باده‌ها تشنگی‌ام را سیراب نکرد. سرانجام آقای تقی زاده که با دانشمند دیدار کرده بود، اطلاعات ارزنده‌ای در اختیارم نهاد و در حقیقت عامل انتشار این خاطرات شد... از اینروست که ابلاغ سپاس خود به ایشان دین من است.»^۱

دهخدا پس از ادامه‌ی زندگی‌نامه‌ی طالبوف، در مقاله‌هایی تحت عناوین «زندگی طالبوف»، «طالبوف و مشروطیت»، «آثار طالبوف» و «اشعار و مقالات» و «دیدگاه‌های طالبوف پیرامون مشروطیت» درباره‌ی زندگی، خدمات، جهان‌بینی و میراث ادبی وی بحث می‌کند.

او در بخش «زندگی طالبوف» پس از توضیح کوتاهی پیرامون دوره‌ی زندگی وی، اطلاعات و مدارکی ارزشمند درباره‌ی شرح حال طالبوف می‌آورد. سپس از

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۳۷

انتخاب وی بعنوان نمایندگی مجلس و علت نرفتن او به تهران بحث می‌کند. دهخدا در این اثر، نظرات و افکار پژوهشگران پیش از خود را شرح داده است.

دهخدا در مبحث «دیدگاه‌های طالبوف پیرامون مشروطیت» جملاتی برای نمونه از کتابهای «مسائل الحیات» و «ایضاحات در باب آزادی» آورده و بشکلی ناقص و محدود، دیدگاه‌های طالبوف را پیرامون مشروطیت توضیح می‌دهد: «اگر درباره‌ی کتاب‌ها و نظرات وی نقد و بررسی انجام دهیم بسیار طولانی می‌شود و این نیز از حوصله‌ی مقاله خارج است.» دهخدا با این گفته گویا خود اذعان می‌کند که از تحلیل خود راضی نیست.

در مبحث «آثار طالبوف» توضیح داده شده که نوشته‌های او چه بوده و یا چه ترجمه‌هایی در چه زمان و مکان‌هایی منتشر شده‌اند. اطلاعات ارزشمندی که در این قسمت، پیرامون کتاب «سیاست طالبی» ارائه شده، بسیار تازه و اصیل است. این نقطه نظرات از آن رو ارزشمند است که اولاً هیچکس تا آن زمان درباره‌ی این کتاب بحثی نکرده بود. دوم اینکه اثر دهخدا بسیار مهم است. به نظر وی، مسائل مطرح شده در کتاب «سیاست طالبی» کاملاً جدید است و تا آن زمان از طرف هیچکس مطرح نشده بودند. دهخدا سخنان ناشر کتاب «سیاست طالبی» را که در روی جلد کتاب آمده، عیناً نقل کرده است:

«این کتاب بی‌نظیر در ردیف آن کتابهایی است که تا بحال نسخه‌ای از آن را کس ندیده است، قطعاً در هیچ کجا چاپ نشده است، مسائل این کتاب تاکنون در هیچ کتابی بحث نشده است و مندرجات آن بسیار جدید و جذاب هستند. بویژه برای مردگان قبر جهالت (ایرانیان) آخرین نفخ صور است. این کتاب بخواسته‌ی خود آن مرحوم در زمان حیاتش چاپ نشده است. اکنون به کوشش نماینده‌ی فارس حضرت آقای ثقه الاسلام حاج سید ابراهیم منتشر شده و با نظارت من میرزا حبیب الله

شیرازی برای چاپ آماده شد.^۱

البته از این سخنان میزان اهمیت کتاب روشن می شود. طالبوف بعنوان متفکر، ادیب و فیلسوف زمانه «بنابه تقاضای زمان» نتوانسته است، افکار اساسی اش را به صورت روشن بیان کند ولی بر ما روشن است که او اینها را نوشته و باقی گذارده است. گفتنی است که جهان بینی اجتماعی ادیب را نیز می توان از این نوشته ها دریافت کرد. «سیاست طالبی» یکی از همین نوشته ها است که او به ثقه الاسلام داده و وصیت نموده که پس از مرگش انتشار یابد.

دهخدا در پایان مقاله، اطلاعاتی درباره ی مقالات و اشعار طالبوف ارائه می کند. او پس از اشاره به این مطلب که اشعار طالبوف دارای مضامین اجتماعی است، اذعان می کند که میرزا علی لعلی تبریزی شاعر نامدار تبریزی اشعاری پیرامون طالبوف دارد.

آن چنانکه معلوم است میرزا علی لعلی (شمس الاطباء) شاعر نامدار تبریز در سده ی ۱۹ و یکی از افراد روشنفکر و مترقی زمانه بود. او در اشعار خود به مقابله با جهالت و خرافات برمی خیزد. این شاعر وطن پرست از هیچ اقدامی برای پیشرفت و گسترش آرمانهای مترقی در دل فرزندان وطن دریغ نورزیده است. از آنجا که لعلی بهترین تجسم آرزوهای خود را در وجود میرزا عبدالرحیم طالبوف یافته بود، دوردور برای آشنایی با او بسیار کوشیده است. اگرچه یکی از آنها در تبریز یا تفلیس و دیگری در شهر تیمورخان شورا در داغستان بود ولی دلهایشان بهم نزدیک بود. لعلی اعمال طالبوف را از صمیم قلب پسندیده و آثار او را گرامی می داشت. حتی برای او مدحنامه هایی و نامه هایی منظوم نوشته بود. او در یکی از نامه های منظوم، طالبوف را با عناوینی چون «حکیم پندآموز»، «مربی آدم»، «فیلسوف»، «وطن پرست» و «شیخ تیمورخان شورا» خطاب می کند. یکی از اشعار منظومی که لعلی برای طالبوف نوشته با شخصیت وی آنچنان هماهنگ است که آن را عیناً می آوریم.

۱. دهخدا. همان. ص ۵۰

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۳۹

زنده باش ای مری آدم	زنده باش ای حکیم پندآموز
استوار و قویم و مستحکم	ای بنای وطن پرستی تو
نیست ز ابنای خویشتن خرم	وطن پیر ما بغیر از تو
ای بسا عقده‌ها چو حذر اصم	خامه‌ی موشکاف تو بگشود
تو جهانی گرفته‌ی بقلم	شهر گیرند از شهان با تیغ
ادبا لرزد و عطارد هم	وقت انشاء ز قدرت قلمت
تالیت نیست در دیار عجم	بخدا فیلسوف ایرانی
هست این گوشه رشک باغ ارم	گوشه شوره گرچه مسکن تو است
ای بشهرت چو نیر اعظم	حاجتی نیست شرح فعل تو را
گاه بنوازش بنوک قلم ^۱	لعلی از حضرت تو دارد چشم

همچنانکه از متن شعر برمی آید طالبوف به نظر لعلی، وطن پرستی است که کشورها به قلم گشوده است. قلم او هر نوع گرهی می‌گشاید و از قدرت قلمش ادیبان و حتی ستاره‌ی عطارد بر خود می‌لرزند. در دیار عجم ماندنی ندارد. از مدیحه گونه‌ی لعلی که با ردیف «حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف» ترتیب یافته، پیداست که شاعر طالبوف را دیده و این دیدار را ارج فراوان می‌نهد. شعر چنین است:

رسیدم چو بر حضرت شیخ شوره	مبدل بانگور گشتم چو غوره
چو انگور شیرین شدم رفته رفته	شراب مفرح شدم بالضروره ^۲

مکان دیدار در این شعر مشخص نیست ولی مشخص است که این دیدار در یکی از سه مکان تیمورخانشورا، باکو و تفلیس انجام شده است چرا که لعلی در سالهای پایان عمر خود در تفلیس زیسته بود.

مهدی مجتهدی یکی از نویسندگان ایرانی است که در کتاب «رجال

۱. کلیات دیوان میرزا علیخان لعلی تبریزی. جلد دوم. چاپ چهارم. تبریز. چاپخانه‌ی علمیه. ۱۳۲۲

شمسی. ص ۱۰۸

۲. همان.

۴۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

آذربایجان در دوره مشروطیت» از میرزا عبدالرحیم طالبوف سخن بمیان آورده است. او چنین می‌نویسد:

«حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف افتخار آذربایجان و

آذربایجانیان است. به این اعتبار که بانی نثر نوین و یگانه متفکر

ایرانی است که در صد سال اخیر ظهور کرده است.»^۱

مجتهدی چنین بیان می‌کند که طالبوف دانشمندی است که اطلاعاتی همه جانبه داشت. او نجوم، فیزیک، شیمی، تاریخ و سیاست جهانی را نیک می‌دانست. همواره برای وطن و فرزندان وطن، دل می‌سوزاند. می‌خواست تا راهی برای اصلاحات به هموطنانش نشان دهد و آنان را از چنگ جهالت و بدبختی برهاند. خوشبختانه او قلمی شیوا و روان دارد. بدین جهت او تصمیم گرفت که با قلم خود افکار عمومی را در مسیر اصلاحات بحرکت درآورد و او در این هدف موفق شد.^۲ به نظر مجتهدی نیز کتابهای طالبوف نقش مهمی در ایجاد مشروطه داشت. با اینحال «سفینه‌ی طالبی» شاه اثر اوست.

مؤلف از این مسئله سخن می‌گوید که طالبوف مشروطه‌ی اعطایی از طرف شاه را ناقص و ناتمام محسوب می‌کرد. مجتهدی حق را به طالبوف می‌دهد و می‌نویسد:

«این مطلب کاملاً درست است. باوجود سپری شدن ۴۰ سال از

اعطای مشروطیت، هیچ تغییری در آن رخ نداده و این وضعی

ناراحت‌کننده است. تنها نکته‌ی تسلی‌بخش آن است که این

وضعیت تنها مربوط به ایران نیست.»^۳

مجتهدی در اثر خود، نام تمامی آثار چاپ شده‌ی طالبوف را به غیر از «ایضاحات در خصوص آزادی» و «سیاست طالبی» آورده و از چند نامه‌ی تاریخی

۱. مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. فروردین ۱۳۲۷. چاپخانه‌ی نقش جهان. ص

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۴۱

وی بحث کرده است. مجتهدی درباره‌ی تأثیر قلم انتقادی، سادگی زبان، بودن در میان نویسندگان طراز اول و متفکر بودن چنین نظر می‌دهد:

«اگرچه همواره به زبان کودکان سخن می‌گویند و برای ساده نوشتن می‌کوشد، استادی او در نشر فارسی از سطور کتابهایش روشن است. نشر کنونی فارسی و اشخاصی که بدان افکار خود را بازگو می‌کنند، تنها مدیون او هستند. او یکی از نویسندگان طراز اول ایران است ولی اهمیت اندیشه‌گری او بیشتر است.»^۱

مجتهدی به ویژگی جالب طالبوف پرداخته مبنی بر اینکه او چگونه «تجدید جدید» را پذیرفته است ولی مجتهدی نتوانسته رابطه‌ی طالبوف را با این مسئله بطور کامل روشن نماید. به نظر او طالبوف که فقر و فساد و بدبختی و وطنش را عمیقاً احساس می‌کرد، آرزو داشت که این بدبختی‌ها، ستمها و جهالتها از بین برود بدون اینکه ماهیت ایران تغییر یابد. ایران کشوری اجتماعی شود و تمدن نوینی را با برخی قید و شرطها بپذیرد. طالبوف مسئله‌ی قبول بی‌قید و شرط تمدن را در کتابش نیاورده است. او آن بی‌اخلاقی، وطن‌فروشی و بی‌بندوباری را که برخی افراد بنام «تمدن» رواج می‌دهند و همچنین پرستش کامل غرب را رد کرده است. همچنین طالبوف به این مسئله توجه داشت که تمدن نوین پس از پذیرش، چگونه با توجه به شرایط ایران برپا خواهد شد. از نوشته‌های مجتهدی چنین برمی‌آید که او مسئله «پذیرش با قید و شرط تمدن نوین» را بطور کامل متوجه نشده و این مسئله را ناآگاهانه در کتابش آورده است.

نویسنده‌ی کتاب «رجال آذربایجان در دوره‌ی مشروطه» طالبوف را به ولتر تشبیه می‌کند. ولتر تا پایان عمر در روستایی زیبا در سوئیس مسکن گزیده و مرتباً با روشنفکران فرانسه نامه‌نگاری داشته و برای انقلاب فرانسه زمینه آفریده بود.^۲ تیمورخان‌شورا محل زندگی طالبوف نیز به کعبه‌ی آمال روشنفکران تبدیل شده بود.

۱. همان. ص ۲۱۶

۲. همان. ص ۲۲۷

در آنجا زمینه برای انقلاب مشروطه آماده می‌شد.

یحیی دولت‌آبادی از روشنفکران مشهور ایران، خدماتی بزرگ به معارف کشور انجام داده است. او همچنین یکی از فعالان انقلاب مشروطه بود. از اینرو نیز او بارها از وطن آواره شده و به کشورهای خارجی مهاجرت کرده است. او در یکی از این مسافرتها برای دیدار با طالبوف به تیمورخانشورا در داغستان رفته بود. او در جلد سوم کتاب «تاریخ معاصر یا حیات یحیی» شرح ماجرای دیدارش را با طالبوف آورده است.

صبح روز ۱۹ رمضان ۱۳۲۷ قمری/ ۵ اکتبر ۱۹۰۹ به وقت اذان یحیی دولت‌آبادی به شهر پتروفسکی (ماخاچ قالا) رسیده و از آنجا با فایتون به تیمورخانشورا رفت. پس از ۵ ساعت طی طریق، به خانه‌ی طالبوف در کنار راه رسید. خوشحالی دولت‌آبادی که مدت زیادی در هوس دیدار طالبوف بود، از این سفر قابل وصف نبود. از جوانی که در حیاط ایستاده، نشانی طالبوف را می‌پرسد. جوان می‌گوید که همینجا خانه‌ی طالبوف است. در این زمان مردی، ریش سفید با پاپاقی سیاه و پالتویی بر دوش و لباسی مانند قفقازیان از در خارج می‌شود، به کنار کالسکه می‌آید و دولت‌آبادی را استقبال می‌کند. یحیی از فایتون پیاده شده و آشنایی می‌دهد. طالبوف که بیش از حد خوشحال شده و به وجد آمده است، مرتب می‌گفت: «چقدر در آرزوی دیدار شما بودم. اگر بدون دیدار با من می‌رفتید قلبم را می‌شکستید.»^۱

طالبوف دولت‌آبادی را به اتاق کار خود می‌برد. میهمان را با همسر دانا و مهربانش آشنا می‌کند. یحیی دولت‌آبادی از ادیب می‌پرسد:

– احمد روی کدام صندلی نشسته و از شما پرسشهایی می‌کند؟

طالبوف یک صندلی را نشان می‌دهد که رویش یک ماهوت سبز کشیده‌اند و می‌گوید:

– بین اینجا!

۱. دولت‌آبادی، یحیی. تاریخ معاصر یا حیات یحیی. جلد سوم. تهران. ص ۱۱۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۴۳

- من نیز آمدم تا بر صندلی احمد نشسته و درباره‌ی وضعیت مردم و کشور ایران و مسائل کنونی و آتی وطن با شما مشورت کنم...

طالبوف با حس رضایت و مهربانی، سخن را آغاز می‌کند. دولت‌آبادی می‌نویسد که او از برخی ایرانیان که به تیمور خانشورا رفته بودند، بویژه آنان که پس از به توپ بستن مجلس به اینجا پناه آورده بودند، شکوه می‌کرد. طالبوف می‌گفت که آنان در مقابل محبت‌هایم به من ستم روا داشته و مرا «استبدادگرا» و «اشراف‌پرست» نامیده‌اند. دولت‌آبادی می‌نویسد که من او را تسلی داده و گفتم:

«شما باید از چنین سخنانی رنجیده نشوید. کسانی که هدفی در

دل دارند زمانی که به آن هدف نرسند، بدون قائل شدن حد و

مرزی برای سخنانشان، هر چیز را بر زبان می‌آورند.»^۱

طالبوف در پاسخ به چنین اتهام‌هایی به دولت‌آبادی چنین می‌گوید:

«طالبوف در دوره‌ی استبداد توجه مقامات بلند پایه دولت ایران

را به خود جلب کرده بود. گاهی برخی مقامات عالیرتبه‌ی ایران

در راه سفر به روسیه با طالبوف دیدار می‌کردند. طالبوف

مطالبی را از مکاتبات و روابطش با آنان بیان می‌کرد. به همین

جهت مقداری چنین احساس می‌شد که شاید طرفدار اعیان و

اشراف باشد یعنی جاه طلبی داشته باشد لیکن چنین نیست.

اعتقاد طالبوف بر این است که امین‌السلطان^۲ در بازگشت از

۱. دولت‌آبادی. همان. ص ۱۱۳

۲. امین‌السلطان (اتابک) یکی از نمایندگان استبداد و ارتجاع بود. او مدتی صدراعظم بوده و سپس به اروپا رفته بود. پس از برپایی مجلس اول مشروطه، حکومت شاه برای اجرای نیت خود او را در سال ۱۹۰۷ به ایران فراخواند. او در ۲۶ آوریل همان سال به تهران آمده و در ۲ مه به عنوان صدراعظم تعیین شد. پس از رسیدن اتابک به این مقام، اختلاف در مجلس ایران آغاز شده و تضاد میان مشروطه‌چیان و سطلنت‌طلبان شدت گرفت. سوسیال‌دموکرات‌های ایران با مشاهده‌ی فتنه‌گری‌های اتابک، بارها به وسیله‌ی نامه به او اطلاع می‌دهند که استعفاء دهد و از فتنه‌گری دست بردارد. چون او به این هشدار توجهی نشان نداد، در روز ۳۰ اوت ۱۹۰۷ به هنگام خروج از مجلس توسط عباس آقا عضو تشکیلات سوسیال‌دموکرات به قتل رسید. ن.ک:

آخرین سفرش به ایران با مردم صادق بوده و هدف دیگری به جز مشروطه طلبی نداشته است. شاید نیز به هنگام عبور از باکو در این فکر بوده ... و پس از رسیدن به ریاست نظرش را تغییر داده است.^۱

نویسنده بطور کامل و دقیق این مسئله حقیقی را توضیح می‌دهد. او نشان می‌دهد که طالبوف از ابتدا با برخی شخصیتها و مقامات علیرتبه ایرانی ارتباط داشته و چون خاطرات این ارتباطات را با برخی میهمانان و دوستانش در میان گذاشته، با اتهاماتی چون «استبدادگرا» و «اشراف‌پرست» روبرو شده بود ولی نویسنده مطلبی را توضیح نداده است: طالبوف از آن جهت که یک وطن‌پرست بود در دوره‌ی استبداد، مورد توجه کارگزاران و مقامات علیرتبه‌ی حکومت قرار داشت. «خادمان» استبداد از آن روی به دیده‌ی «مرحمت» به طالبوف می‌نگریستند که اولاً هنوز تضادها قطعیت نیافته بود و آنان به اندازه‌ی کافی نمی‌دانستند که آرزوهای طالبوف چه ثمری در پی خواهد داشت. ثانیاً طالبوف در روسیه بود و حتی اگر مسئله را آشکار می‌کرد، باز کاری نمی‌توانستند بکنند.

اگر طالبوف پس از چاپ آثارش، در ایران می‌بود ماهیت واقعی و درونی روحانیون و عمال شاه بر علیه او آشکارتر نمود می‌یافت. آنان می‌توانستند حمله‌ی قطعی خود را به طالبوف انجام دهند.

در رابطه با مسئله‌ی اعتماد او به امین السلطان، ذکر این نکته لازم است که این نیز مقرون به حقیقت نیست. به هیچ سند واقعی مبنی بر اعتماد طالبوف به امین السلطان برخورد نمی‌کنیم اما برخی موارد نشان می‌دهد که طالبوف و برخی نزدیکان او، با حیات پر از جنایت و خیانت امین السلطان آشنا بوده و بعداً نیز انتظار هیچ عمل خوشایند را از وی نداشتند. م. اصفهانی به دفاع از طالبوف برخاسته و با

- ابراهیموف، تقی (شاهین). ایران کمونیست پارتیاسنین یاراناماسی. باکو. آذربایجان علملر آکادمیسینن نشریاتی. ۱۹۶۳. ص ۶۰-۵۷.

۱. دولت آبادی. همان. ص ۱۱۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۴۵

مدارک دقیق، اعمال امین السلطان را در دوره‌ی ۳۰ ساله‌ی صدارتش، در قبل و مدت صدارت بعدی‌اش به خوبی نشان می‌دهد.

سید احمد کسروی از کسانی است که در دوره‌ی طالبوف فعالیت داشته و در آثارش از او بحث کرده است. به نظر او کتابهای طالبوف بسیار شیرین و سودمند هستند و نقش این کتابها در بیداری ایرانیان بسیار بزرگ است. کسروی تأیید می‌کند که طالبوف علومی چون فیزیک، شیمی و ستاره‌شناسی را بطور کامل می‌دانسته است. مورّخ بزرگ ایرانی با آوردن مضمون کوتاهی از کتابهای «سفینه‌ی طالبی» و «مسالک المحسنین» در کتابش اضافه می‌کند که در این کتابها از پیشرفت اقتصادی اروپا و عقب‌ماندگی ایران بحث می‌شود ولی نویسنده در اینجا نامی از کتابهای دیگر طالبوف یعنی «مسائل الحیات»، «ایضاحات در خصوص آزادی» و «سیاست طالبی» نمی‌آورد.

کسروی نیز مانند برخی دیگر بر این عقیده بود که طالبوف در زمان پایان عمر از مبارزه دست برداشته بود. گویا که او از افکار اولیه‌اش مبنی بر اصلاح ایران روبرگردانده و عقب‌نشسته بود.^۱ محمدعلی مدرس تبریزی در کتاب خود با عنوان «ریحانه الادب» جایگاهی معین به طالبوف اختصاص داده است. در جلد سوم این کتاب، شرح حال مختصری از طالبوف و همچنین نام برخی آثار وی آمده است. مدرس تبریزی در جمله‌ای به بیان نظر خود درباره‌ی طالبوف می‌پردازد: «در برخی از آنها چنان جملاتی مشاهده می‌شود که مخالف قواعد دین اسلام است»^۲

سعید نفیسی نیز در کتاب «شاهکارهای نثر فارسی معاصر» شرح حال مختصری از طالبوف آورده، آثار چاپ شده او را ذکر کرده و برای نمونه فصل سوم کتاب «مسالک المحسنین» را نقل کرده است. به نظر سعید نفیسی «مسالک

۱. کسروی، سید احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. جلد اول. تهران. ۱۳۱۹. ص ۶۲

۲. مدرس تبریزی، محمدعلی. ریحانه الادب. جلد ۲. چاپخانه‌ی شرکت سهامی طبع کتاب. ۱۳۲۸

شمسی. ص ۵

المحسنین» یگانه اثر ادبی طالبوف است^۱ درحالیکه این نظر درست نیست.

ایرج افشار به دفعات از طالبوف سخن گفته و در کتابش با نام «نثر فارسی معاصر» ارزش زیادی برای آثار طالبوف قائل شده و او را یک وسیله‌ی مهم برای تأثیر اروپا بر ادبیات ایران محسوب کرده است:

«طالبوف و حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای در کتابهایشان نخستین

بار قواعد رمان‌نویسی اروپا را در ایران گسترش دادند.»^۲

ایرج افشار نیز مانند سعید نفیسی نام آثار طالبوف و نمونه‌هایی از آثارش را آورده است. ولی در یک جا پس از آوردن نمونه‌هایی از کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی»، در پایان نام کتاب «سفینه‌ی طالبی» را نوشته است.^۳

خانبابا مشار نیز در کتابش «مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی» (در جلد سوم) از آثار طالبوف سخن گفته و ارزش زیادی برای این آثار قائل شده است. خانبابا مشار متفاوت با دیگر نویسندگان نوشته است که گویا طالبوف در سال ۱۲۶۲ ق/۱۸۴۶م بدنیا آمده است. حتی او به سیر دماوند پرداخته و با توجه به خاطرات دانشمندان انگلیسی این مسئله را مطرح نموده است که طالبوف تصویر قله‌های کوه دماوند را بطرزی تخمینی و نزدیک به واقع در کتاب «مسالک المحسنین» آورده است.^۴

مهدی ملک زاده در کتاب ۷ جلدی «تاریخ مشروطیت ایران» از خدمات طالبوف به جنبش مشروطه سخن می‌گوید: «طالبوف در ماوراء قفقاز ساکن شده و کوشش فراوان کرد تا چشم هموطنانش را باز کند». ملک زاده با این جمله فعالیت طالبوف را ارزیابی می‌کرد.

«او با قلم و بیانی ساده، مفسده‌های استبداد و عقب افتادن

ایرانیان از کاروان تمدن را به گوش مردم ایران می‌رساند...

۱. نفیسی، سعید. شاهکارهای نثر فارسی معاصر. تهران. ۱۳۳۰ شمسی. ص ۴۸

۲. افشار، ایرج. نثر فارسی معاصر. تهران. فروردین ۱۳۳۰. ص ۲۵

۳. همان.

۴. مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. جلد ۳. چاپ تهران. ص ۸۲۴

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۴۷

لازم است که آثار طالبوف را مهمترین عامل بیداری ایرانیان دانست.^۱

مؤلف آثار و حیات طالبوف را ارج فراوان نهاده و با قاطعیت، افکار منفی پیرامن طالبوف را پاسخ می‌دهد.

شهریار شاعر بزرگ آذربایجان در جلد چهارم آثارش مقدمه‌ای نوشته و در آن بطور مختصر از سبکهای ادبی ایران سخن می‌گوید. شهریار در بحث از سبک ساده‌نویسی، طالبوف را یگانه نماینده‌ی این سبک معرفی می‌کند:

«درخشانترین نثر این سبک را نابغه‌ی دوران مرحوم طالبوف تبریزی نوشته و خدماتی ارزشمند در بیداری مردم ایران انجام داده است. تأسف آنکه صاحبان قلم از او نام نبرده‌اند.»^۲

با توجه به مطالب ذکر شده، چنین به نظر می‌رسد که بیشتر و شاید همه‌ی ادیبان ایران تا حد معینی از طالبوف سخن گفته و اشاره شهریار به نبرد نام طالبوف در واقع به این معنا است که این نویسندگان، جایگاه شایسته‌ای برای طالبوف قائل نشده و در حد لزوم از او بحث نکرده‌اند. شاعر چنان با مهارت رابطه‌ی نویسندگان ایرانی را با طالبوف نشان می‌دهد که به شکلی کوتاه منظور ما را می‌رساند.

احسان طبری یکی از نویسندگان معاصر ایران است که بطور کامل و همه جانبه به بحث از طالبوف پرداخته است. او پس از مطالعه‌ی مطالب دیگر نویسندگان پیرامون طالبوف و همچنین مرور آثار خود طالبوف، مقاله‌ی مفصلی در مجله‌ی «دنیا» ارگان حزب مردم ایران نوشت. مقاله از سه بخش تشکیل شده است. بخش اول تحت عنوان «روشنفکران انقلاب اجتماعی ایران» مطرح می‌شود. در این قسمت مفهوم روشنگر را توضیح داده و با بیان معانی آن را در ایران و کشورهای دیگر، چنین نتیجه می‌گیرد که کسانی که مفهوم روشنگر بر آنان صدق می‌کند،

۱. ملک زاده، مهدی. تاریخ مشروطیت ایران. تهران. چاپخانه‌ی چهار. جلد اول. صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. دیوان شهریار. جلد ۴. انتشارات کتابخانه‌ی خیام. تهران. ۱۳۳۶ شمسی.

کسانی هستند که نام «متجدد» و یا «منور الفکر» به آنها می‌دهند. نویسنده طالبوف را نیز در ردیف این افراد آورده و می‌نویسد:

«غرض از این نوشته توصیف مختصری از زندگی و جهان‌بینی

میرزا عبدالرحیم طالبوف است که یکی از مهمترین (و شاید

مهمترین) روشنگران انقلاب مشروطه بود.»^۱

قسمت دوم مقاله، «دوره‌ی حیات طالبوف» نام دارد. نویسنده در این قسمت، به درستی از مطالبی چون وضعیت اقتصادی ایران، ستمگری استبداد و سلطنت، نفوذ اشغالگران خارجی به ایران، ظهور مارکسیسم، بروز انقلابات مختلف در فرانسه، ایتالیا، آلمان و روسیه، جنبشهای کارگری، پیدایش احزاب کارگری و سرانجام شروع جنبشهای آزادی‌خواهانه ملی در کشورهای وابسته سخن گفته و نشان می‌دهد که طالبوف در درون همه‌ی این جریانات بالیده و به ظهور رسیده است. نویسنده تأثیر طالبوف را در این جریانات به صورت زیر توضیح می‌دهد:

«همه‌ی این حوادث بزرگ داخلی و خارجی، انعکاس خود را در

آینده‌ی اندیشه طالبوف یافت و تأثیری عمیق بر روح وی

گذارد.»^۲

طبری بطور اجمال از زندگی وطن‌پرستی و تأثیر طالبوف از ادبای کلاسیک روس سخن گفته، برخی از آثار او را نام برده و سپس قسمت سوم مقاله را آغاز می‌کند. در قسمت سوم مقاله، از دیدگاه‌های اجتماعی و فلسفی عبدالرحیم طالبوف بحث می‌شود. نویسنده برای این منظور مطالب سه کتاب طالبوف یعنی «سفینه‌ی طالبی»، «مسالک المحسنین» و «مسائل الحیات» را اساس قرار داده است که البته این برای بیان مطلب کفایت نمی‌کند. چرا که برای آگاهی با یک فیلسوف، آشنایی با تمام آثار او لازم است. حال آنکه نویسنده نه تنها از مقالات، مکتوبات و دست‌نوشته‌های طالبوف بلکه حتی از همه‌ی کتابهای چاپ شده‌ی وی نیز نام

۱. مجله‌ی «دنیا». دوره‌ی دوم. سال دوم. شماره‌ی ۴. ۱۳۴۰ شمسی. ص ۸۵

۲. همان. ص ۸۹

نمی‌برد.

طبری در قسمت سوم مقاله‌اش بدرستی نشان می‌دهد که طالبوف ماتریالیست است و به نظر او دنیا شامل ذراتی است که با یکدیگر ارتباط دارند. او تغییر در کمیت و کیفیت را به هم مربوط می‌داند. از نظر طالبوف مواد تغییر می‌یابند. در مقاله چنین آمده که درست به همین جهت نیز طالبوف از قانون پایستگی ماده در طبیعت، علیرغم حرکت درونی ماده یا استحاله‌ی آن سخن می‌گوید. نویسنده برای اثبات مدعای خود، به مطلبی محکم در یکی از آثار طالبوف اشاره می‌کند:

«همه‌ی موجودات متحرک است اگر ساکن بود تغییر نمی‌یافت.»^۱

در مقاله چنین آمده که طالبوف در تفاوت با معاصرانش، به علوم معاصر باور داشته و به آن امیدوار بود. درست به همین جهت نیز او از منظر دیگری به مسائل اجتماعی و فلسفی می‌نگریست. طالبوف از دیدگاه مرسوم به روند تحولات اجتماعی نمی‌نگریست بلکه می‌کوشید تا آنها را با اصول علمی تحلیل کند. در مقاله چنین می‌خوانیم:

«اعتماد به علم و پیروزی نهایی آن، طالبوف را به آنجا رسانده بود که او نه تنها به مسائل فلسفی بلکه حتی مسائل اجتماعی را نیز از دیدگاه علمی نگریسته و مسائل اجتماعی را نه براساس دیدگاه مرسوم قرون وسطی بلکه براساس جهان‌بینی علمی خود تبیین نماید.»^۲

نویسنده‌ی مقاله با استناد به کتاب «تاریخ فلسفه» که به روسی چاپ شده بود، چنین نظری را پیش می‌کشد که: «طالبوف از نظر عقیده‌ی دینی یک خداشناس است.» این به آن معنا است که خداوند کائنات را آفریده ولی دیگر کاری به حوادث دنیا ندارد. این مدعا از آنجا که بسیار مستند نیست، مقبول نخواهد افتاد. هنگامی که نویسنده از مقابله‌ی طالبوف با موهومات و خرافات سخن می‌گوید،

۱. «مسالك المحسنين». قاهره. ۱۹۰۵. ص ۱۶

۲. مجله‌ی «دنیا». همان. ص ۸۵

۵۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

روشن می‌شود که او یک خداگرا نبوده است. چنین می‌توان گفت که طالبوف از خداگرایی بعنوان نردبانی برای بالا بردن «اطفال شصت ساله» از مرحله‌ی الحاد استفاده کرده است. طالبوف نیز مانند طبری بر این عقیده بود که «در وضعیت فروپاشی فئودالیسم، خداشناسی قالبی مناسب است.»^۱ استفاده‌ی موقتی از برخی قواعد آن، هرگز به معنای پذیرش آن از صمیم قلب نبود. احسان طبری مقاله‌ی خود را چنین به پایان می‌برد که:

«افکار طالبوف تأثیر عمیقی در اندیشه‌ی انقلابیون ایران و بویژه در پیدایش نسل بعدی انقلابیون دموکرات (از خیابانی تا کسروی) برجای گذاشت. طالبوف یکی از بزرگترین روشنگران انقلاب مشروطه ایران و یکی از درخشانترین شخصیت‌های موجود در تاریخ اندیشه کشورمان است. جای آن دارد که کوشش‌های بیشتری برای شناختن و شناساندن او صورت گیرد.»^۲

در سال ۱۳۲۶-۷/م ۱۹۴۸ ش کتابچه‌ای تحت عنوان «حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف» از طرف جمعیت دوستی ایران- شوروی در تبریز منتشر شده که شایان توجه است. از ابتدای کتابچه پیدایست که مراسم باشکوهی به خاطر یادبود طالبوف در تبریز برگزار شده و در همین یادبود، یکی از اعضای جمعیت دوستی ایران- شوروی متن همین کتابچه را بیان کرده است. در اینجا اطلاعاتی درباره‌ی حیات و آثار طالبوف ارائه شده و خدمات او به جنبش مشروطه‌خواهی ایران ارزیابی می‌شود.

در این کتابچه نامه‌ی مهمی از طالبوف به دوستش میرزا ابوالقاسم آذر مرتضوی نیز آمده است. از آنجا که این نامه در آستانه‌ی اقدامات محمدعلی شاه بر علیه مجلس نوشته شده، سندی حائز اهمیت است. طالبوف در این نامه، چگونگی

۱. همان. ص ۸۹

۲. همان. ص ۸۹

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۵۱

عمل نمایندگان مجلس را در این شرایط تحلیل می‌کند.^۱

در اتحاد شوروی نیز ارزش فراوانی به طالبوف داده شده و آثار او در موزه‌ها و بایگانی‌های مختلف نگهداری می‌شد. این آثار توسط دانشمندان شوروی مورد بررسی قرار می‌گرفت. اشخاصی چون برتلس، شایتوف، چایکین و ایوانف در آثار خود، از دیدگاههای فلسفی و اجتماعی و همچنین آثار ادبی او بحث کرده‌اند. تصادفی نیست که در کتاب ۵ جلدی «تاریخ فلسفه» که به روسی چاپ شده به صورت جامع از فلسفه و جهان‌بینی طالبوف سخن به میان آمده است.

ک. چایکین در کتاب خود با نام «Краткий очерк новейшей персидской литературы» ارزشی فراوان، برای میراث ادبی طالبوف قائل شده است. چایکین از آشنایی طالبوف با زبان روسی، مطالعه‌ی عمیق او و همچنین تأثیر انکارناپذیرش بر حرکت اجتماعی و سیاسی در ایران سخن گفته و در بحث از آثار وی نیز برتری را به «سفینه‌ی طالبی» داده است. چایکین این کتاب را بهترین نمونه از ادبیات کودکان دانسته است:

«در کتابهای «مسالک المحسنین» و «کتاب احمدی» رسالاتی درباره‌ی فیزیک، شیمی، نجوم و... به طرز بسیار زیبایی گرد آمده و یا ترجمه شده‌اند. کتاب بعدی او از آن جهت حائز اهمیت است که دستاوردهای تمدن اروپا را از طریق گفتگو میان پدر و پسر کوچکش بیان می‌کند».^۲

برتلس نیز در آثارش به دفعات با احترام از طالبوف اسم برده و ارج فراوان برای آثار او قائل شده است. او در کتابش که با نام «Очерки истории персидской литературы» در ۱۹۲۸ م/ ۷-۱۳۰۶ ش چاپ شده از میراث ادبی طالبوف، نقش او در انقلاب مشروطه و خدماتش به زبان معاصر فارسی سخن گفته

۱. طالبوف، م.ع. تبریز. ۱۹۴۸. صص ۲۰-۱۷

۲. К.Чайкин. "Краткий очерк новейшей персидской литературы". М. 1928. p. 21

و او را چون خادمی بزرگ در برپا کردن ادبیات دارالفنون تهران معرفی می کند. شایتوف یکی دیگر از شرقشناسان شوروی است که مفصلاً به طالبوف پرداخته است. او در پایان چاپ روسی کتاب «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» (لنینگراد- ۱۹۶۳م/ ۲-۱۳۴۱ش) مقاله‌ای آورده و در آن به صورت جامع درباره‌ی طالبوف سخن گفته است. شایتوف پس از ذکر شرح حال مختصری از طالبوف، نظرات خود را درباره‌ی آثار وی بیان کرده است. به نظر شایتوف با اینکه طالبوف فرصت محدودی داشته ولی آثاری گرانقدر به یادگار گذاشته و برخی علوم را عمیقاً آموخته بود. شایتوف نیز مانند دیگران معتقد است که کتاب «سفینه‌ی طالبی» هم برای کودکان و هم برای بزرگترها کتابی بسیار سودمند است. شایتوف با توضیح نظرات طالبوف درباره‌ی آزادی می نویسد: «او اشاره می کند که در جایی که برابری نباشد، آزادی به معنای تجاوز یکی به حقوق دیگری است. .. هر جا که آزادی نباشد در آنجا وطن پرستی نیز نخواهد بود...» «او درباره‌ی موضوعاتی چون آزادی در زمینه‌های شخصی، فکری، بیان، عشق و مطبوعات به تفصیل سخن گفته است.»^۱ شایتوف اضافه می کند که از نظر طالبوف، رژیم سلطنت استبدادی زیانبارترین ساختار حکومتی است.

دیدگاههای فلسفی طالبوف نیز شایان توجه است و او به خاطر این دیدگاهها شهرت فراوانی میان فیلسوفان زمان و منطقه‌ی خود کسب کرده است. نماینده‌ی هر جریان فلسفی خاصی کوشیده است تا فلسفه‌ی طالبوف را از دیدگاه خاص خود تبیین نماید. در کتاب «تاریخ فلسفه» که در مسکو چاپ شده، به نقاط قوت و ضعف فلسفه‌ی طالبوف پرداخته شده است. در جلد چهارم این کتاب بطور گسترده از طالبوف بحث می شود. در آنجا آمده است:

«طالبوف طبقه‌ی حاکم ایران اعم از شاه، وزراء، والیان و سرمایه‌داری انحصاری را به شدت به باد انتقاد گرفته و آنان را مقصر اصلی در غارت وحشیانه‌ی کشور می داند. او می کوشد

۱. مراغه ای، زین العابدین. سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ. چاپ مسکو. ۱۹۶۳. ص ۲۳۸

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۵۳

این مطلب را بیاوراند که همچنانکه سران دولت اشخاصی بی‌لیاقت و ابله هستند. به همان وجه نیز اعضای داخلی آن می‌کوشند تا ناکارآمدی خود را کتمان و مخفی نمایند.^۱

در این کتاب چنین آمده که طالبوف به فروپاشی ساختار ستم فئودالی و ریشه‌های اجتماعی آن در آینده‌ی نزدیک، باور داشته و این اتفاق را ضروری می‌دانست. او همچنین برخی جهات نفرت‌آور سرمایه‌داری معاصر را برشمرده و افشا می‌نمود. طالبوف در بسیاری اوقات به درجه‌ی فهم علت اصلی منازعات جامعه‌ی سرمایه‌داری نزدیک شده بود. او علت این منازعه را در رقابت برای کسب مواد اولیه و گسترش بازار فروش می‌دانست. او بر خلاف نظریه‌پردازان سرمایه‌داری، چنین مطرح می‌کرد که این منازعه ابدی و طبیعی نیست. طالبوف تحت تأثیر ادبیات سوسیال دموکراتهای روسیه دارای تصویری عمومی درباره‌ی سوسیالیسم بوده و پایان منازعه و برقراری صلح ابدی میان مردم جهان را با آن پیوند می‌داد. به نظر او منازعه زمانی پایان می‌پذیرد که جمهوری بزرگ جهانی یا «جمهوری سرخ» توسط همه‌ی مردمان کره زمین برپا شود و... همه‌ی مردم عضوی از خانواده‌ی واحد شوند.^۲

طالبوف تنها متفکر ایرانی بود که لغو مالکیت خصوصی زمین را تنها راه اعمال اسارت فئودالیستی می‌دانست. او سپس می‌نویسد که از این پس باید زمینداری در ایران از میان برود.^۳ در کتاب «تاریخ فلسفه» چنین آمده که به نظر طالبوف، همه‌ی طبیعت از ذرات کوچکی تشکیل شده و این ذرات به شکلی جدایی‌ناپذیر باهم در ارتباط هستند. همه‌ی حوادث در نظام کاینات بطور مداوم در تغییر و تبدل هستند. بدین ترتیب او با حمایت از نظریه‌ی تغییرات اجتماعی، به مقابله با نظریه‌ی اسکولاستیک اسلامی برمی‌خیزد. او حرکت و پیشرفت را قانون

۱. «تاریخ فلسفه». مسکو. ۱۹۵۹. جلد ۴. ص ۵۰۹

۲. همان. ص ۵۱۰

۳. همان.

باید اعتراف کرد که دیدگاههای فلسفی طالبوف به صورت کامل در اتحاد شوروی تبیین و سنجش شده است. ولی در این کتاب از آنجا که آثار طالبوف به دقت مطالعه نشده از این رو نیز برخی اشتباهات و تحریفات در مطالب طالبوف بوجود آمده است. سال تولد و مرگ طالبوف در اینجا بدرستی نیامده است. در کتاب «تاریخ فلسفه» نیز همانند مقالات احسان طبری، به اشتباه طالبوف یک خداشناس معرفی شده است. در کتاب «Современный Иран» نیز از شخصیت و فعالیت‌های طالبوف بحث می‌شود. در این کتاب نقش مثبت طالبوف در پیشرفت ادبیات مترقی اوایل سده بیستم به صورت گسترده ارج نهاده شده است. در این کتاب چنین آمده که طالبوف همراه با فراگیری علوم طبیعی، زبان روسی را نیز به خوبی می‌دانست. او با تمام وجود برای تنویر اذهان ایرانیان می‌کوشید و برای نخستین بار کتابهای درسی فیزیک، شیمی و نجوم را به زبان فارسی نوشته است. طالبوف نویسنده‌ی چندین کتاب علمی است که به سبک هنری نوشته شده‌اند.^۲

در دایرةالمعارف بزرگ شوروی نیز از حیات و آثار طالبوف بحث شده است. در اینجا نیز جایگاه مهمی به آثار طالبوف اختصاص یافته و نام برخی از آنها آورده شده است.^۳

دانشمندان و ادیبان آذربایجانی نیز در آثار خود به طالبوف پرداخته‌اند. میر جلال پاشایف در مقاله‌ی خود با نام «شاگردان فارسی‌نویس میرزا فتحعلی آخوندوف» که در سال ۱۹۴۵ م/ ۴-۱۳۲۳ ش نوشته، قسمت گسترده‌ای را به طالبوف اختصاص داده است. نویسنده پس از بحث معینی درباره‌ی زندگی طالبوف، اهمیت آثار او را ذکر می‌کند. در این مقاله طالبوف در مباحثی چون مبارزه برای تغییر الفباء و همچنین دیگر دیدگاههای فلسفی از پیروان مکتب

۱. همان. صص ۵۱۱ و ۵۱۲

۲ - Современный Иран . М. 1957. p. 473

۳ - Большая Советская эн. М. 1956. p. 553-554

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۵۵

آخوندوف معرفی شده است. نویسنده همچنین اطلاعات جالبی درباره‌ی تسلط طالبوف بر زبان روسی و ارتباطات او با دانشمندان روسی ارائه می‌کند. علاوه بر اینها این قسمت از مقاله حائز توجه است:

«دیدگاههای طالبوف محدود و سطحی هستند. در این افکار

یافتن عنصری جدید ممکن نیست. در بهترین حالت طالبوف یک

مبلغ و مقلد میرزا فتحعلی آخوندوف است.»^۱

چنین ادعایی درباره‌ی طالبوف از طرف هیچ مورّخ یا ادیبی اظهار نشده است. این درست است که دیدگاههای طالبوف بنابه اطلاعات زمان خود محدود هستند و این نیز در ابتدا مورد اقرار واقع شده است. با اینحال محدود دانستن همه‌ی اندیشه‌های طالبوف نیز درست و منصفانه نیست.

در رابطه با مسئله‌ی «سطحی بودن» نیز باید اشاره کرد که حتی اگر محدودیت در آثار طالبوف باشد ولی قطعاً آثار او سطحی نیستند. درست نیست که یک شخص سطحی‌نگر را دنباله‌رو میرزا فتحعلی آخوندوف بدانیم. به هیچ وجه نیز نمی‌توان به این سخن رضایت داد که در افکار طالبوف «یافتن عنصری جدید ممکن نیست.» طالبوف با توجه به اینکه یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی زمان خود بود. یک مقلد ساده‌ی آخوندوف نبود بلکه متفکری بود که دیدگاههای وی را توسعه می‌داد. برخی مطالب و دیدگاههای طالبوف کاملاً جدید و اصیل هستند و قبل از وی توسط هیچکس در دنیا نوشته نشده بودند. در این باره در فصول بعدی بحث خواهد شد. طالبوف هنگامی که در آثار خود از نوشته‌های دیگران استفاده می‌کرد یا نام آنان را می‌آورد و یا عبارت «حکیمی چنین گفته است» را بکار می‌برد. مثلاً او در بحث از نقصانهای الفبای عرب و ضرورت تغییر الفباء چنین می‌نویسد که «این مسئله‌ی تازه‌ای نیست و آن را ۱۰۰ سال پیش از من نیز گفته‌اند.»^۲

۱. برای آگاهی درباره‌ی میرزا فتحعلی آخوندزاده ن.ک: «مقاله لر مجموعه سی». باکو. آذربایجان
علملر آکادمیسینن نشریات. ۱۹۶۲. ص ۲۳۶

۲. «مسالک المحسنین». صص ۵۰-۴۹

پروفسور محمد جعفر جعفروف در کتاب «تاریخ روابط ادبی روس - آذربایجان» که در سال ۱۹۴۶ م/۵-۱۳۲۴ ش منتشر نموده، از طالبوف نیز بحث کرده است. جعفروف در اینجا ارج فراوان برای آثار طالبوف نهاده و به حق او را یکی از «روشنگران آذربایجانی مرتبط با تمدن متمدن متمدن روس» محسوب کرده است. نویسنده در بحث از «کتاب احمد» چنین می‌نویسد:

«عبدالرحیم در کتاب نیمه علمی، نیمه هنری «کتاب احمد» علوم معاصر را تبلیغ می‌کند. او قوانین اساسی شیمی و فیزیک، دستاوردهای جدید زیست‌شناسی، جانورشناسی، پزشکی، هندسه، ریاضیات، جغرافیای طبیعی یا سیاسی، اقتصاد سیاسی، نجوم و دیگر علوم نوآوری‌های جدید، اختراعات مشهور و مخترعان را به نسل جوان ارائه می‌کند. می‌توان گفت که همه‌ی دستاوردهای علم طبیعت‌شناسی روس در سالهای دهه ۱۸۹۰ در این کتاب انعکاس یافته است.»^۱

جعفروف همچنین نشان می‌دهد که طالبوف در «کتاب احمد» درباره‌ی حیات اقتصادی و ساختار دولت کشورهای مختلف بحث کرده و با انتقاد از اصول استبداد، اهمیت فراوانی به ساختار جمهوری داده است. نویسنده این چنین ادامه می‌دهد: «... عبدالرحیم در آثار بعدی بریژه در مسائل الحیات به یک بیانیه سیاسی بسیار نزدیک شده است.»^۲

جعفروف در بحث از جهات محدود جهان‌بینی طالبوف بیان می‌کند که طالبوف راه فرهنگی را برای نجات وطن مناسب می‌دید. «افکار او درباره‌ی وضعیت معاصر کشورهای مسلمان شرق یکجانبه بود.»^۳

آنچنانکه دانسته است شیخ محمد خیابانی انقلابی مشهور، مبارز دموکراتیک و

^۱ - M.J.Jafarof, Azarbayjan- rus adabi alaqalari tarikhindan. Baki. Azernashr. 1964. s 103-104

۲. همان. ص ۱۰۴

۳. همان.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۵۷

اندیشمند بزرگ آذربایجانی، ایام جوانی را همراه با پدر و عموهایش در داغستان گذرانده است. او شخصاً طالبوف را دیده و آثار او را عمیقاً مطالعه کرده بود. غلام محمدلی در کتاب خود با نام «خیابانی» از این مسئله بحث کرده است.^۱

باید اعتراف کرد که حیات و آثار طالبوف تاکنون در حد لزوم مورد پژوهش واقع نشده است. اگرچه در مجموعه‌ی سه جلدی «تاریخ ادبیات آذربایجان» که توسط انستیتو دین و ادبیات نظامی گنجوی مستقر در آکادمی علوم آذربایجان انتشار یافته، به طالبوف و برخی آثار طالبوف او اشاره شده و برخی ادیبان و دانشمندان نیز در آثارشان بطور مختصر به طالبوف پرداخته‌اند ولی با این وجود کارهای کمی برای معرفی این شخصیت به توده‌های مردم صورت گرفته است. طالبوف یک زندگی معنادار و میراث ادبی درخشان دارد. او تمام عمرش را صرف علم، ادب و آزادی نمود. از این رو شناساندن طالبوف به مردم از کارهای ضروری پیش روی فرهیختگان است.

طالبوف یک شخصیت آذربایجانی است که در اواخر سده‌ی ۱۹ و اوایل سده‌ی ۲۰ در روسیه زیسته و در آنجا به کارهای علمی پرداخته و از آنجا زمینه را برای انقلاب مشروطه ایران فراهم می‌کرد. در این وضعیت اگر به موضوع مهم تفکرات فلسفی وی پرداخته نشود، کار به صورت یکجانبه خواهد بود. مثلاً هدایت افندیف کتابی درباره‌ی تاریخ نثر هنری نوشته و متأسفانه نامی از طالبوف در آن نیست. طالبوف از سنین جوانی تا پایان عمر در داغستان زندگی کرده و در آنجا کارهای بزرگی در زمینه‌ی فرهنگی انجام داده ولی فرهیختگان داغستان آنچنانکه شایسته است، به حیات و آثار طالبوف نپرداخته‌اند.

زمانی که ما در ۱۹۶۴م/ ۳-۱۳۴۲ش به داغستان اعزام شدیم، در گفتگو با عالمان آن دیار مشخص شد که تنها برخی از آنان طالبوف را می‌شناسند. با این وجود هیچ اقدامی در پژوهش درباره‌ی وی انجام نشده بود. پس از آنکه آنان از حجم مطالعات طالبوف شناسی در آذربایجان و روسیه آگاه شدند، اکنون تمایلی

^۱ - Q. Mammadli. Khiyabani. Baki. Azernashr. 1949. s 21

۵۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

برای شناخت طالبوف در داغستان بوجود آمده است. دانش آموزان جوان مدرسه‌ای در شهر بونیاکسک موفق به احیای مزار طالبوف شدند. عالمان داغستان مقالاتی در چند روزنامه‌ی محلی انتشار دادند. مرتضی هاشم‌زاده بلشویک سالخورده که طالبوف را شخصاً دیده و در زمان او زیسته بود، نخستین مقاله را در این زمینه نوشت. نام این مقاله «اولو یازیچی» (نویسنده‌ی بزرگ) بود که در ۱۷ دسامبر ۱۹۶۴م/ ۲۶ آذر ۱۳۴۳ش در روزنامه‌ی «لنین یولو» (راه لنین) چاپ شد.

هاشم‌زاده در این مقاله معلومات مختصری درباره‌ی حیات و آثار طالبوف به خوانندگان ارائه می‌کند. چند روز بعد گرای حاجیف استاد تاریخ به مناسبت یکصدوسی‌مین سالروز تولد طالبوف در روزنامه‌ی «داغستان‌کایا پراودا» (حقیقت داغستان) مطلبی نوشت. عادل گرای حاجیف در این مقاله که تحت عنوان «Просветитель и философ» نوشته بود، طالبوف را بعنوان یکی از مهمترین و بزرگترین متفکران شرق در اوایل سده‌ی بیستم و اواخر سده‌ی نوزدهم معرفی کرد. حاجیف پس از بحثی کوتاه درباره‌ی حیات و آثار طالبوف خدمات وی به داغستان را نیز بیان می‌کند.

نویسنده در این مقاله از نظرات طالبوف پیرامون سوسیالیسم و بین‌الملل‌گرایی او نیز بحث می‌کند. او سپس چنین نتیجه می‌گیرد که طالبوف با آثار خود ضربه‌ای محکم بر ساختار فئودالیستی و موهومات وارد کرده و زمینه را برای انقلاب مشروطه ایران فراهم کرد. در مقاله چنین می‌خوانیم:

«آرمانهای موجود در آثار او، نقش مهمی در باروری تفکر فلسفی مردمان دنیا بازی کرد. آثار طالبوف ضربه‌ای محکم در راه محو جهان‌بینی دینی - فئودالی وارد کرده و نقش مهمی در آسایش انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ ایفاء نمود. آرمانهای متمدنی طالبوف اکنون نیز سلاحی قاطع در دست مردمان شرق در مبارزه برای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم

است.^۱»

در سال ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش همزمان با یکصدمین سال تاسیس شهر تیمورخانشورا، بولاج حاجیف کتابی با نام «Ворота в горы Дагестана» منتشر نمود. او در این کتاب، طالبوف را یکی از شخصیت‌های مشهور شهر تیمورخانشورا معرفی کرده و برخی خدمات او به داغستان و تأثیرش در انقلاب مشروطه ایران بیان نموده است.^۲ در این کتاب تصویری از طالبوف درج شده و در زیر آن عبارت «فیلسوف آ.او.ر. طالبوف» آمده است.

این درست است که حاجیف در کتابش، طالبوف را بعنوان یکی از شخصیت‌های مشهور ساکن در زادگاهش معرفی کرده ولی به موارد دیگر به صورت سطحی نگریسته و از این روی نیز برخی تحریف‌ها را باعث شده است. ذکر این نکته لازم است که تاکنون در داغستان کارهای لازم برای انتشار آثار چاپ نشده‌ی میرزا عبدالرحیم طالبوف صورت نگرفته است. آثار چاپ نشده و کتابخانه‌ی طالبوف را وارثان وی در بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ م/۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ ش بطرق مختلف از میان برده‌اند.

بی تردید برخی شرقشناسان اروپایی نیز در آثارشان از میرزا عبدالرحیم بحث کرده‌اند. از آنجا که در حال حاضر بسیاری از این آثار در اختیار ما نیست، نمی‌توانیم بطور کامل از آنها سخن بگوییم ولی به ضرس قاطع می‌توان گفت هر کسی که از تاریخ تفکر اجتماعی در ایران، ادبیات مشروطه و جنبش مشروطه سخن گفته، قطعاً به عبدالرحیم طالبوف نیز پرداخته است. علت آن است که طالبوف در این مسائل توجه شرقشناسان اروپایی را بخود جلب کرده است.

بیست و پنجمین کنگره‌ی بین‌المللی شرقشناسان در سال ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ ش در مسکو برگزار شد. در این کنگره پروفیسور جان روبرتو اسکارچیا دانشمند ایتالیایی

۱. روزنامه‌ی «داغستانسکایا پراودا». ۲۳ دسامبر ۱۹۶۴

۲. Булач Гаджиев. Ворота в горы Дагестана. Даг. Махачкала. 1966. s 178-181

با مقاله‌ای با نام «Заметки об Талыбове» سخنرانی کرد.^۱

جان ریکا دانشمند چک در کتابی که درباره‌ی ادبیات ایران نوشته به آثار طالبوف از جمله «سفینه‌ی طالبی»، «مسائل الحیات»، «مسالک المحسنین» و «آزادی چیست؟» پرداخته و مضمون مختصر آنها را آورده است. «برخی آثارش مانند «مسائل الحیات» و «آزادی چیست؟» حیرت‌آور است.»^۲ با این بیان یان ریکا نظر خود را درباره‌ی این دو کتاب مطرح می‌کند.

او برای هنرمندی طالبوف ارج فراوان نهاده و می‌نویسد روستاهایی که طالبوف ترسیم کرده، اکنون نیز برای انسان جالب است. ریکا برای «سفینه‌ی طالبی» ارزش فراوان قائل شده و می‌نویسد که خانواده‌ی طالبوف که در این کتاب تصویر شده‌اند و همچنین تصاویر کتاب قدیمی نیستند.^۳ ریکا در پایان طالبوف را بعنوان شخصیتی برجسته، آشنا به زبان روسی و مرتبط با تمدن روس معرفی می‌کند. ادوارد براون شرقشناس مشهور انگلیسی نیز بارها از طالبوف سخن گفته و نقش او را در انقلاب مشروطه و تفکر اجتماعی ایران بیان می‌کند.

برخی مدعاها که افراد نامبرده درباره‌ی طالبوف بیان می‌کنند، تأیید می‌کند که این مدعاها نیازی به اثبات ندارند ولی برخی مطالب درباره‌ی زندگی و آثار وی اشتباه است با اینکه برخی از آنها نظر طالبوف را درباره‌ی برخی مسائل بدرستی توضیح نداده‌اند. برخی از این افراد کتاب «سفینه‌ی طالبی»، برخی دیگر «مسالک المحسنین» و پاره‌ای دیگر نیز «مسائل الحیات» را در ردیف اول کتاب‌های طالبوف قرار می‌دهند. هر کدام توجه زیادی به یکی از این آثار نشان داده و به آن رجحان می‌بخشد.

در واقع آثار طالبوف، چنان دارای استخوان‌بندی استواری هستند که برجسته کردن یکی بر دیگری کار درستی نیست. البته اینکه اگر هر کدام از آثار طالبوف

^۱ - Программа XXV международного конгресса востоковедов. М. 1960. s 70

^۲ - Jan Rupka. Iranische Literatur geschichte. Zeipzig. 1959

۳. همان.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۶۱

را از نظر سبک نوشتاری و محتوای فکری دسته‌بندی کنیم، کاری مفید خواهد بود. مثلاً کتاب «مسالك المحسنين» بیشتر یک رمان دارای قالبی هنری و نیمه تخیلی است. این کتاب دیدگاههای فلسفی نویسنده را منعکس می‌کند با اینحال این کتاب «تنها اثر هنری»^۱ وی نیست. «مسائل الحیات» و «سفینه‌ی طالبی» نیز آثاری ادبی هستند و نام دیگری بر آنها نمی‌توان نهاد.

«سفینه‌ی طالبی» تنها اثر نویسنده است که بهترین نمونه‌ی ادبیات کودکان در اثر خود بوده و از این نظر تنها اثر نویسنده است. این کتاب نیز قوی‌ترین اثر نویسنده و اثر درجه یک او نیست. در کتاب «مسائل الحیات» احمد جوانی است که به علوم معاصر مسلح شده و هم شرق و هم غرب را بخوبی می‌فهمد. او رابطه‌ی خوبی با مسائل اجتماعی زمان خود برقرار می‌کند و به هر پرسشی متفکرانه پاسخ می‌دهد. از آنجا که احمد یک شخصیت ایده‌آل و آرمانی برای نویسنده است. نظرات بسیار پیشروانه‌ای درباره‌ی ساختار اجتماعی بیان می‌کند.

«مسائل الحیات» تنها اثری است که مسائل اجتماعی زمان خود را توضیح می‌دهد. با اینحال حتی این اثر را نمی‌توان نخستین و یا آخرین اثر طالبوف نامید. باید اعتراف کرد که چه «سفینه‌ی طالبی» و چه «مسائل الحیات» از نظر ادبی ضعیف هستند. علت نیز آن است که نویسنده در این آثار سعی بر آن دارد تا افکار اجتماعی، علوم مختلف و ضروری‌ترین مسائل زمان خود را توضیح داده و با رساندن آنها به خوانندگان بر فهم آنان تأثیر بگذارد.

برخی نویسندگان و تذکره‌نویسان، تاریخ تولد و وفات او را به درستی نوشته‌اند. مخصوصاً می‌توان گفت که تاریخ وفات او در همه‌ی منابع نادرست بیان شده است. در فصل مربوط به حیات طالبوف به این مسئله خواهیم پرداخت.

اینکه طالبوف از نظر تفکر و نوع نوشتار به کدام جریان ادبی تعلق دارد، خود مسئله‌ای جالب است. آیا طالبوف در آثار و جهان‌بینی‌اش یک نویسنده‌ی علم‌گرا است؟ از نگرش به آثار طالبوف چنین برمی‌آید که وی دشمن قطعی استثمار

۱. نفیسی، سعید. همان. ص ۴۸

روستاییان توسط اربابهاست. او آتشین‌ترین مبارز در راه آزادی روستاییان بود. در عین حال او با در نظر گرفتن اینکه ایران یک کشور روستایی است، نیروی اصلی را در روستاییان دیده و رفاه مردم ایران را به آزادی روستاییان مربوط دانسته است. طالبوف به مخالفت با جریان فرنگی کردن کشور پرداخت. در آثارش به طرفداران این جریان حمله کرده و گاهی بی‌اخلاقی موجود در اروپا و همچنین استثمار داخلی و سیاست استعماری آن را بیان می‌کند. او در وصف استثمار موجود در اروپا می‌نویسد که هزاران کارگر کارخانه‌ها گرسنه هستند و چند نفر قلیل در رفاه بسر می‌برند.^۱ طالبوف حتی پارلمانهای اروپا را «بازیچه» و آزادی آنها را «وحشت» می‌نامد.

در زمانی که جنبش کارگری ظهور می‌یافت، طالبوف نمی‌توانست نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. او در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» توضیحاتی درباره‌ی چگونگی انجام اصلاحات و برپایی ساختار دولت بیان می‌کند. توگویی که برنامه‌ای را ارائه می‌کند. در این اثر به صورتی مبهم از سوسیالیسم بحث می‌شود. طالبوف خود را «کمونیست»، «سوسیالیست» و یا «سوسیال دموکرات» نامیده ولی ضرورت سرنگونی استبداد و برپایی ساختار جدید را مطرح کرده و برای انجام آنها کوشیده است.^۲

او چنین مصلحت می‌دید که همه کارها با توجه شرایط ایران باید انجام گیرد. او نخستین کار را آگاه کردن توده‌ها با حقوقشان می‌دانست. به دشواری می‌توان با عنوان «خداشناس» که در کتاب «تاریخ فلسفه»^۳ و احسان طبری در مجله‌ی دنیا به طالبوف داده موافق بود. چرا که پس از بررسی افکار و نظریات طالبوف مشخص می‌شود که او اندیشه‌هایی نیز برضد «خداواری» داشته است.

۱. «مسالك المحسنين». صص ۴۲ و ۴۱ و «الحمار». ۱۳۰۶ قمری. صص ۴۹-۴۴.

۲. در این باره در فصل آینده مفصلاً بحث خواهیم کرد.

۳. «تاریخ فلسفه». چاپ مسکو. همان. جلد ۴. ص ۵۱۱.

زندگی میرزا عبدالرحیم طالبوف

اسنادی که درباره‌ی زندگی و فعالیت میرزا عبدالرحیم طالبوف اطلاعاتی به ما می‌دهند، بسیار اندک هستند. طالبوف از سر تواضع، نه خود شرح حالی نگاشته و نه به دیگران اجازه‌ی چنین کاری داده است. حتی در سال ۱۹۰۱ م/ ۱۲۷۹ ش که جلد نخست کتاب «سفینه‌ی طالبی» برای چاپ مجدد در استانبول آماده می‌شد، مدیر مطبعه‌ی «خورشید» از وی عکس می‌خواهد تا آن را در آغاز کتاب چاپ کند. طالبوف در نامه‌ای که به همراه عکس به مدیر چاپخانه فرستاده، چنین می‌نویسد:

«اکنون که اصرار دارید تا عکس ناقابل مرا در کتاب بیاورید،

من مایل نیستم. تنها به این شرط اجازه می‌دهم که در زیر آن

عبارتی جز «تصویر نویسنده‌ی کتاب احمدی» نوشته نشود.»^۱

تنها سندی که شرح حال مختصری از وی را در برداشته و مربوط به زمان حیات خود اوست، نامه‌ای مختصر است که به فریدون بیگ کوچرلی نوشته است. کوچرلی تقریباً در سالهای ۱۹۰۳ م/ ۲-۱۲۸۱ ش یا ۱۹۰۴ م/ ۳-۱۲۸۲ ش نامه‌ای به طالبوف نوشته و از وی شرح حالش را خواسته است. طالبوف خواهش او را اجابت کرده و شرح حال خود را در نامه آورده و تذکر داده است که کوچرلی نوشته‌ی وی را بدون کم و کاست و افزایش در مجموعه‌ی خود بیاورد. کوچرلی این خواسته را برآورده کرده ولی در مقاله‌اش اشاره‌ای به این نکته نکرده که طالبوف کجا و در چه سالی متولد شده، اکنون کجاست و به چه کاری مشغول است و نام

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۱. استانبول. ۱۳۱۹ق. مقدمه‌ی کتاب.

البته این نوشته برای شناخت زندگی پر معنا و پر بار طالبوف کفایت نمی‌کند. منابع زیر اطلاعات ما را تکمیل می‌کنند:

الف) برخی مطالب موجود در آثار تألیفی یا ترجمه‌ای طالبوف یا نامه‌های او خطاب؟ اطلاعاتی به ما ارایه می‌کند که بفهمیم او به کجاها رفته و چه کارها انجام داده است.

ب) در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۵ ش روحانیون مرتجع ایران طالبوف را «تکفیر» کردند. بدین جهت نیز مطبوعات قفقاز، ایران و ترکیه و مصر مباحثاتی را در باره‌ی طالبوف مطرح کردند. روشنفکران شرق نزدیک به حمایت از وی برخاستند و در روزنامه و مجلات، مطالب گسترده‌ای منتشر ساختند که می‌تواند منبعی مهم برای شناخت وی محسوب گردد.

ج) خبر مرگ طالبوف و توضیحات پیرامون آن در ربع نخست ۱۹۱۱ م/ ۱۲۸۹ ش در مطبوعات شرق نزدیک آورده شده است. مقالاتی که به این مناسبت انتشار یافتند، دارای اسنادی مهم برای شناخت او هستند.

د) دوستان و معاصران طالبوف پس از مرگ وی، مقالاتی در مطبوعات نوشتند که ارزشمند هستند.

ه) طالبوف قسمت بسیاری از عمرش را در داغستان گذرانده است. مصاحبه با خویشاوندان و یا کسانی که او را ملاقات کرده‌اند، می‌تواند اطلاعاتی مهم در اختیار ما قرار دهد.

و) آنچنان که پیداست طالبوف دوره‌ی فعالیت اجتماعی و کار خود را در روسیه گذرانده است. او در آنجا با برخی تشکیلات اجتماعی و یا ادارات دولتی ارتباط داشته است. از این جهت در بایگانی‌های ادارات مختلف شوروی، اسنادی از وی نگهداری می‌شود که حائز اهمیت هستند.

۱. ن. ک.: فریدون بیگ کوچرلی. «آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریالاری». باکو. آذرشر. ۱۹۲۶.

جلد ۲. قسمت ۲. صص ۱۹۷-۱۹۶

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۶۵

میرزا عبدالرحیم طالبوف در سال ۱۸۳۴ م/ ۳-۱۲۱۲ ش در محله‌ی سرخاب تبریز در یک خانواده‌ی متولد شد. نام پدرش ابوطالب و نام جدش علیمراد است. درباره‌ی زمان تولد او مباحثات فراوانی وجود دارد. بیشتر پژوهشگران بر این عقیده‌اند که او در ۱۸۵۵ م/ ۱۲۷۱ یا ۱۲۷۲ ق متولد شده است.

اگر بپذیریم که طالبوف در ۱۸۵۵ متولد شده باشد، چنین نتیجه می‌گیریم که او جمعاً ۵۵ سال زیسته است. حال آنکه در تصویری که ۱۰ سال پیش از مرگش برای کتاب «سفینه‌ی طالبی» کشیده شده، او را بسیار پیرتر می‌بینیم. در برخی مقالات نیز سن او ۸۰ یا نزدیک به ۸۰ ذکر شده است.^۱ برای تعیین تاریخ تولد طالبوف توجه به مطالب زیر ضروری است:

فریدون بیگ کوچرلی نویسنده معارف پرور و مشهور آذربایجان در کتاب خود با نام «آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریال‌لاری» در بحث از طالبوف چنین می‌نویسد:

«این فقیر دو سال قبل از آن جناب پاره‌ای معلومات را درباره‌ی سیر و سلوکشان خواسته بود و او عنایت بزرگی نموده شرح حال خود را با چند اثرش برای ما فرستاده بود و خواسته بود تا آن گونه در مجله بنویسیم که ایشان تحریر کرده بودند. ما نیز به فرمایش آن جناب عمل نموده، نوشته‌ی ایشان را نقل می‌کنیم: «نام عبدالرحیم، پدرم ابوطالب نجار، محل زادتم تبریز، ۱۸۵۵ میلادی، مسکنم لاینفک، تیمور خانشورا مرکز داغستان، پیشه‌ام تجارت».^۲

همچنان که پیداست فریدون بیگ، عین نوشته‌ی طالبوف را آورده و در همین نوشته طالبوف تاریخ تولدش را ۱۸۵۵ م/ ۴-۱۲۳۳ ش ذکر نموده است. برخی نویسندگان و پژوهندگان نیز تاریخ ذکر شده در کتاب فریدون بیگ را معتبرترین

۱. طالبوف با حساب سال قمری ۸۰ سال و با حساب سال شمسی و میلادی ۷۷ سال داشته است. از این رو نیز نویسندگان رقم ۸۰ یا نزدیک به ۸۰ را ذکر کرده‌اند.

۲. فریدون کوچرلی. همان. صص ۱۹۷-۱۹۶

۶۶ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

سند محسوب کرده‌اند. عبارت «۱۸۵۵» را از آنجا اخذ و در نوشته‌های خود آورده‌اند. اگر همین نویسندگان، نامه‌ی طالبوف را تا پایان می‌خواندند و به دقت بررسی می‌کردند، آنگاه متوجه می‌شدند که این تاریخ، اشتباه چاپی است. چرا که در پایان نامه‌ی طالبوف چنین جمله‌ای وجود دارد: «سنم ۶۹ شمسی است.»^۱ پس طالبوف در زمان نوشتن نامه ۶۹ سال داشته است. اگر او در ۱۸۵۵ زاده شده و به هنگام نوشتن نامه برای فریدون بیگ ۶۹ سال داشته پس با این حساب، طالبوف نامه را در ۱۹۲۴ م/ ۳-۱۳۰۲ ش نوشته و فریدون بیگ نامه‌ی او را در ۱۹۲۴ در کتابش آورده است حال آنکه آگاهان به زندگی ادبی فریدون بیگ کوچرلی، نیک می‌دانند که او مجموعه‌ی خود را در سالهای ۱۹۰۳ م/ ۲-۱۲۸۱ ش تا ۱۹۰۸ م/ ۷-۱۲۸۶ ش گرد آورده است. او خود در ۱۹۲۰ در گذشته است. طالبوف نیز بسیار پیشتر از ۱۹۲۴ م/ ۹-۱۲۹۸ ش دیده بر جهان بسته است. پس ادعای تولد طالبوف در ۱۸۵۵ اشتباه است. ۶۹ ساله بودن طالبوف در زمان نوشتن نامه، امری واقعی و پذیرفتنی است. چرا که برخی معاصران و دوستان طالبوف تاریخ ۱۲۵۰ هجری قمری را به عنوان زمان تولد او ذکر کرده‌اند. این نیز با سالهای ۱۸۳۴ یا ۱۸۳۵ برابر است.^۲

اگر بپذیریم که طالبوف در ۱۸۳۴ متولد شده و ۶۹ سال نیز بر این تاریخ بیفزاییم، چنین نتیجه به دست می‌آید که او در ۱۹۰۳ م/ ۲-۱۲۸۱ ش شرح حال مختصر خود را برای فریدون بیگ کوچرلی فرستاده است. فریدون بیگ نیز مقاله‌ی خود را در ۱۹۰۵ م/ ۴-۱۲۸۳ ش برای چاپ آماده نموده که این نیز به واقعیت بسیار نزدیک است. با این حال بسیاری از پژوهندگان، کتاب فریدون بیگ کوچرلی را به عنوان سند معتبر محسوب کرده و تاریخ «۱۸۵۵» را به عنوان تاریخ تولد طالبوف از آن اخذ کرده‌اند. بدین ترتیب آنها تاریخ تولد طالبوف را نادرست ثبت کرده‌اند.

۱. همان

۲. کسانی مانند محمد قزوینی، ایرج افشار، علی اکبر دهخدا و نیز سعید نفیسی و دیگران که طالبوف را نیک می‌شناختند، سال ۱۲۵۰ را به عنوان تاریخ تولد او ذکر کرده‌اند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۶۷

بسیار مایه‌ی شگفتی است که دانشمندان مشهور آذربایجانی و ایرانی چون محمدعلی تربیت، مهدی مجتهدی، محمدعلی مدرسی تبریزی، و صدر هاشمی نیز در آثار خود سال ۱۸۵۵/۱۲۷۲ق را به عنوان تاریخ تولد طالبوف آورده‌اند. حال آنکه تربیت از بسیار پیشتر، با طالبوف از نزدیک آشنا بود. حتی او روزنامه‌ی «گنجینه‌ی فنون» را با همکاری طالبوف و سیدحسن تقی‌زاده منتشر می‌کرد.^۱

خانبابا مشار از نویسندگان ایرانی متفاوت با همه‌ی نویسندگان سال ۱۲۶۲ق یعنی ۱۸۴۶ میلادی را به عنوان تاریخ تولد طالبوف آورده و مشخص نیست که او با استناد به چه منبعی، چنین ادعای اشتباهی را پیش کشیده است.^۲

احسان طبری از نویسندگان ایرانی، در مقاله‌ی خود با عنوان «عبدالرحیم طالبوف تبریزی» به درستی با استناد به محمد قزوینی و ایرج افشار سال ۱۲۵۰ق را به عنوان سال تولد طالبوف ذکر می‌کند. با این حال او در تطبیق سال قمری با سال میلادی اشتباه کرده و به جای ۱۸۲۴ تاریخ ۱۸۳۱ را ذکر کرده است.^۳

برخی روشنفکران قفقازی که با طالبوف معاصر بوده و حتی به خانه‌ی او رفته‌اند، در آثار خودشان ذکر کرده‌اند که طالبوف نزدیک به ۸۰ سال داشته و ۵۰ سال در داغستان اقامت کرده است. احمد بیگ آقایف مدیر روزنامه‌ی «ارشاد» چاپ باکو، بر علیه تکفیر طالبوف برخاسته در مقاله‌ی خود عباراتی نظیر «عمر ۸۰ ساله را به خاطر این ملت بذل نموده»، «از پنجاه سال پیش تاکنون با به آهنگ در آوردن ناقوس فریاد و داد موجب بیداری کنونی ایران شده است.» تصادفی دانستن این توضیحات دشوار است. او نیز سالخوردگی نویسنده‌ی بزرگ را چنین بیان کرده است.^۴ در مقاله‌ای که مصطفی علی بیگوف پیرامون وفات طالبوف نوشته می‌خوانیم:

«تلگرافی از شهر تیمور خانشورا دریافت کردیم مبنی بر این که

۱. مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران. ۱۳۲۷ شمسی. ص ۱۸

۲. مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. تهران. جلد سوم. ص ۸۲۴

۳. مجله‌ی «دنیای». دوره‌ی دوم. ۱۳۴۰ شمسی. شماره‌ی ۴. ص ۸۶

۴. روزنامه‌ی «ارشاد» باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۴۷

۶۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

حضرت حاجی ملا عبدالرحیم طالب زاده از مشهورترین ادبای
اواخر اسلام در سن ۷۵ سالگی از دار فانی به دار باقی شتافته
است.^۱

هاشم بیگ وزیروف نیز مقاله‌ای را از سیدمحمد تقی زاده در نشریه‌ی «صدرا»
چاپ باکو به مناسبت وفات طالبوف با عنوان «وفات استاد و یا فریاد شاگرد» آورده
است. نویسنده‌ی این مقاله در بحث از زندگی طالبوف، اذعان می‌کند که او بیشتر
از ۷۰ سال عمر داشته است.^۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف نیز در برخی آثارش به دفعات، اطلاعاتی پیرامون
سن و سالش آورده که همه‌ی آنها با زاده شدن او در ۱۸۳۴ هماهنگی می‌کند. در
کتاب «سفینه‌ی طالبی» که در ۱۸۹۴ م/ ۱۲۷۳ ش برای چاپ آماده شده و در
۱۸۹۵ م/ ۱۲۷۴ ش به چاپ رسیده، با چنین جمله‌ای برخورد می‌کنیم:

«با این حال که اکنون من ۶۰ سال دارم می‌بینم که به اندازه‌ی
یک کودک ۷ ساله دانشی ندارم.»^۳

با در نظر گرفتن تمام این موارد درست و منطقی است که تاریخ ۱۲۵۰ق/
۱۸۳۴م را به عنوان سال تولد میرزا عبدالرحیم طالبوف بپذیریم. یکی از مسائل
مناقشه آمیز درباره‌ی طالبوف، مسأله‌ی زمان مسافرت او به روسیه است. بسیاری
مورّخان با محاسبه‌ی ۵۰ سال اقامت طالبوف در روسیه و سن و سال کم او به هنگام
مهاجرت به آنجا، این ادعا را پیش آورده‌اند. با توجه به اینکه طالبوف نزدیک به
۸۰ سال زیسته و ۵۰ سال از عمرش را در روسیه گذرانده، پس باید او در ۳۰
سالگی به آنجا رفته باشد. برخی معاصران و نزدیکان او نیز به این مسأله معتقدند.
مثلاً نظرات افجه‌ایی مدیر روزنامه‌ی «ایران نو» که در تهران انتشار یافت و چند تن
دیگر در این باره نظر ما را جلب کرده و حقیقت مسأله را آشکار می‌کنند. در

۱. ن. ک: «ارشاد» باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۷

۲. روزنامه‌ی «صدرا». باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۵۲

۳. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۳۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۶۹

مقاله‌ای که «ایران نو» به مناسبت درگذشت طالبوف چاپ کرده، چنین آمده است:

«حاجی ملا عبدالرحیم ... در ۳۰ سالگی به تفلیس رفت و در

آنجا با فعالان ایرانی و هم چنین کنسول ایران در ارتباط برقرار

کرده است.»^۱

روزنامه‌ی «امین حقیقت» چاپ باکو یکی از منابع بسیار مهمی است که درباره‌ی زندگی و فعالیت طالبوف، اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارد. این روزنامه مقاله‌ای تحت عنوان «شرح حال مختصر طالبوف» به چاپ رسانده که ادعای ما را به روشنی توضیح می‌دهد.

«ادیب شهیر و عالم بی‌نظیر ملا عبدالرحیم طالبوف در شهر

تبریز مرکز آذربایجان متولد شده، در ایام جوانی دوره‌ی علوم

منطقی، اصول، نحو و صرف عربی را گذرانده و با علمای

طایفه‌ی شیخیه معاش بوده، با آنان در مباحثات علمی مفصلی

شرکت کرده و در ۳۰ سالگی به تفلیس تشریف آورده بود.»^۲

این مقاله با امضای «سیف الله معلم» در روزنامه انتشار یافته است. برخی مطالب موجود در مقاله، نشانگر این نکته است که نویسنده طالبوف را به خوبی می‌شناخته و به همین علت هیأت تحریریه نگارش مقاله را به او واگذار کرده بود. از طرز نگارش مقاله‌ها چنین گمان می‌رود که سیف الله معلم خود در تبریز بوده و میرزا عبدالرحیم طالبوف را از تبریز می‌شناخته است.

همچنان که طالبوف نزدیک به ۸۰ سال عمر کرده و تقریباً پنجاه سال در روسیه زیسته است. هیچ منبعی وجود ندارد که بیشتر از ۵۰ سال را برای زندگی او در روسیه عنوان کند. پس طالبوف نه در سالهای کودکی بلکه در سالهای جوانی و حدوداً ۳۰ سالگی به روسیه رفته است.

علت آمدن طالبوف به روسیه نیز جالب توجه است. در مقاله‌ای که از

۱. ن. ک: روزنامه‌ی «ایران نو». ۲۸ مارس ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳

۲. روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۳ مه ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳

۷۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

روزنامه‌ی «یثنی حقیقت» در بالا مثال آوردیم و برخی مدارک دیگر، چنین برمی‌آید که طالبوف در تبریز به سن جوانی در مجالس و مباحثات دینی شرکت می‌کرد. او از مباحثات دینی به مبارزات سیاسی کشیده شد و در اعتراض به جهالت، موهومات و استبداد، زادگاهش را ترک کرده و به روسیه کوچیده است.^۱ تصادفی نیست که روزنامه‌ی ارشاد این چنین مسأله را توضیح می‌دهد:

«بر ظلم و استبداد وطنش صبر نتوانسته و ۵۰ سال قبل ترک دیار نموده است»^۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف پس از ورود به روسیه، ابتدا در تفلیس اقامت می‌کند و به تحصیل می‌پردازد. زبان و ادبیات روسی را به خوبی فرا می‌گیرد و با فرهیختگان روسی ارتباط برقرار می‌کند.^۳ پس از پایان تحصیل در نزد محمد علیخان شیبانی (ابراهیم بیگوف) به کار مشغول شده^۴ و مدیریت اداره‌ی پست او را بر عهده می‌گیرد. محمدخان در این زمان پیمانکار راهها نیز بود. طالبوف در فعالیت‌های راهسازی او نیز شرکت داشت.

طالبوف به خانواده‌ی محمد علیخان نزدیک شده بود. محمد علیخان دو پسر به نامهای اسد و فرخ و دختری با نام ماهرخ داشت. نامهای اسد و ماهرخی که بعدها در کتاب «سفینه‌ی طالبی» آمده، با نام فرزندان محمد علیخان مربوط است. پیداست طالبوف به این دو بسیار علاقه داشته که با آوردن آنها در آثارش، نام آنها را جاودانه کرده است.

طالبوف مدتی در نزد محمد علیخان به کار مشغول بوده، سرمایه‌ی فراوانی

۱. دلایل زیادی وجود دارد که طالبوف به خرافات و موهومات دین اسلام اعتقاد نداشته است. لزومی برای ذکر همه‌ی اینها نیست. تکفیر شدن او نیز بر ما معلوم است. با این حال نظر وی درباره‌ی دین را در جای دیگری خواهیم آورد.

۲. ن. ک: «ارشاد». باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۷

۳. علی اکبر دهخدا. لغت نامه. شماره‌ی ۲۳. تهران. ۱۳۳۵ شمسی

۴. محمدعلی کاشانی از خانواده‌ی مشهور شیبانی بود. او از ایران به روسیه آمده بود. در آنجا او سرمایه‌ای هنگفت گرد آورده بود. در دوره‌ی انقلاب مشروطه، شاهد فعالیت‌های انقلابی او در قاهره هستیم.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۷۱

گرد آورده و سپس خود مستقلاً به مقاطعه کاری پرداخت. او به مقاطعه کاری جاده‌های شوسه‌ی روسیه مشغول شد. جاده‌ی مشهور استاوروپول-قفقاز را طالبوف کشیده بود.^۱ طالبوف پس از مدتی به شهر خاساویورد در داغستان مهاجرت کرده و برای ایرانیان مقیم آنجا یک مسجد و مدرسه می‌سازد.^۲ مدتی بعد ملک‌ی در شهر تیمور خانشورا (بوناکسک) مرکز داغستان خریده و به آنجا می‌رود. طالبوف در آنجا عمارتی به سبک اروپایی بنا می‌کند. اشخاص مشهور و سرشناس آن زمان درباره‌ی نویسنده‌ی و آراستگی این عمارت بسیار سخن گفته‌اند.

«صیبه‌ی مظفرالدین شاه و حاجی میرزا علی خان امین الدوله صدر اعظم ایران به هنگام مسافرت به فرنگستان، یک ماه تمام در این عمارت میهمان بودند و هنگام ترک آنجا، نقشه‌ی باغ آن را برداشتند و گلزاری به همان قاعده در ایران بنا کردند.»^۳ سمت شمال این باغچه‌ی بهشت مثال، جایی بود که طالبوف با سلیقه‌ی بسیار زیبا آن را برای میهمانان تعمیر کرده بود. مرحوم طالبوف ما را به آنجا برد و گفت: «آن اتاق مقر العرفاء است.» کمتر نویسنده و مبارزی را می‌توان یافت که هفته‌ها و یا ماهها در اتاق اقامت نکند.^۴

طالبوف به هنگام سکونت در داغستان به امر تجارت مشغول بود. علاوه بر این او ۷ چاپارخانه در شهرهای مختلف و ۴ کارگاه آجرپزی در تیمور خانشورا داشت. او قسمت اعظم درآمدش را برای امور خیرخواهانه و عام المنفعه به کار می‌برد. در داغستان جمعیت خیریه و یا تشکیلات اجتماعی را نمی‌توان یافت که طالبوف در آن سهمی نداشته باشد. او با هدف خدمت به مردم در این فعالیت‌ها شرکت می‌جست. او مدتهای مدید در کمیته‌ی داغستان جمعیت هلال احمر روسیه، کمیته‌ی حمایت تورمه داغستان، شورای فرهنگی داغستان و کمیته‌ی ژیمنازیای

۱. ن.ک: روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۳ مه ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳

۲. روزنامه‌ی «ایران نو». تهران. ۲۸ مارس ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳

۳. روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۳ مه ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳

۴. هاشم بیگ وزیروف. روزنامه‌ی «صدا». باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۴۸

۲۲ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

بانوان و کمیته‌ی استاتیسکا عضویت داشته و کمک خود را به این تشکیلات دریغ نمی‌داشت. تصادفی نیست که مصطفی بیگ علی بیگوف نویسنده‌ی مجله‌ی «ارشاد» پس از مرگ طالبوف، اندوه خود را چنین بیان کرد:

«اهالی مسلمان داغستان و تیمور خانشورا یتیم و بی‌یاور شدند.»^۱

طالبوف مسافرت‌هایی طولانی نیز کرده است که تنها ۳ مورد از آنها بر ما شناخته است. نخستین مسافرت او به استانبول در ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۸، دومین مسافرت به مکه در ۱۲۷۵ م/ ۱۸۹۶ ش و سومین مسافرت به برلین در ۱۹۰۱ م/ ۱۲۸۰ ش یا ۱۹۰۲ م/ ۱۲۸۱ ش بوده است او در این مسافرت‌ها برخی آثارش را منتشر نموده، با ایرانیان ساکن آنجا ارتباط برقرار کرده و فعالیتی شایان توجه انجام داده است. طالبوف با چشم تیزبین و نکته‌یاب خود در این مسافرت‌ها، نکته‌های ادبی برای آثار خود گردآورده، با مسائل اجتماعی و اقتصادی کشورهای که از آنها می‌گذشت، به خوبی آشنا شده و برای انعکاس آنها در آثارش کوشیده است. مثلاً او در سفر مکه به مسئله‌ی بیماری‌های ناشی از عدم رعایت بهداشت توجه کرده و آن را با مهارت در کتاب «مسالک المحسنین» آورده است. او در سفر به کشورهای اروپایی پیشرفت‌های صنعتی و سایر جهات مثبت آنجا دیده و همراه با تبلیغشان در آثار خود، بی‌بند و باری، استثمار و ستم موجود در آنها را نیز از نظر دور نداشته است. آثار او سهم عمده‌ای در بیداری مردم ایران دارد. از این رو برخی نویسندگان او را به ولتر تشبیه کرده‌اند.

پس از صدور فرمان مشروطیت، مردم تبریز با در نظر گرفتن خدمات و فعالیت‌های میرزا عبدالرحیم طالبوف، او را به صورت غیابی به نمایندگی خود در مجلس برگزیدند. طالبوف ابتدا این انتخاب را از صمیم قلب پذیرفت ولی پس از صدور فرمان اعطای مشروطیت آن را کافی ندانسته، تلگراف حاوی ۱۰۰ کلمه برای مجلس فرستاده و اعلام کرد که در مجلس شرکت نخواهد کرد. عملاً درباری دیر زمانی تلگراف او را پنهان کرده و برای نمایندگان مجلس نخواندند.

۱. «ارشاد». باکو. ۱۹۱۱ ش ۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۷۳

طالبوف که وضع را چنین می‌بیند به وسیله‌ی مطبوعات باکو، متن تلگراف را منتشر کرده و با نوشتن مقالاتی آتشین، علت نیامدنش را به مجلس توضیح می‌دهد.

عمّال درباری از اقدامات آتی وی به وحشت افتاده و برای خراب کردن وجهه‌ی وی، به شیخ محمد واعظ و شیخ فضل الله نوری «ژاندارمهای دستاری شاه» متوسل شدند. آنان نیز طالبوف را تکفیر کردند و به لعن و نفرین او مشغول شدند. با این وصف تضاد میان طالبوف و مرتجعان بیشتر از پیش تشدید شده و صورتی آشکار یافت. طالبوف به نوشتن مقالات آتشین می‌پردازد. به نظر برخی طالبوف ابتدا تکفیر شده و با ترس از این مسأله در مجلس شرکت نکرده است. گویا که طالبوف با عدول از نظرات انقلابی خود علاقه‌ای به شرکت در مجلس نداشته است. طراح اصلی این نظر «سید احمد کسروی» بوده است.^۱

با توجه به متن تلگراف طالبوف به مجلس و مقالات بعدی وی آشکار می‌شود که او هرگز از مواضع انقلابی خود عدول نکرده بلکه با فرستادن تلگراف خود به مجلس، در کوشش برای مشروطه‌ای بود که آرزو می‌کرد. او می‌کوشید شرایطی مناسب فراهم کند تا به تهران و مجلس برود و به عبارت دیگر موقعیت مبارزه را برای نیروهای انقلابی و نمایندگان آماده کند. او می‌خواست این نکته را به آنان برساند که شاه مستبد و مجلس یکجا جمع نمی‌شود یا مجلس ماندنی است یا استبداد. در تلگراف او عبارتی مانند «کو مشروطه؟»، «دزدان کهنه کار بر سر کارند» و... آمده است. آیا می‌توان نویسنده‌ی این جملات را شخصی دانست که از مواضع انقلابی برگشته باشد. طالبوف در یکی از مقالاتش بیان می‌کند که استبدادگران تا چه حد از تلگراف او به خشم آمده‌اند:

«ژاندارمهای دستاری که موجب تزیاد اقتدار هیکل استبداد

بوده و در واسطه‌ی دفترها مرسومات می‌گرفتند با اغوای

شاهزاده‌ای که خبثت و رذالت در او مخلوط شده، از تلگراف

سرزنش آمیزی که در ۶ محرم الحرام مشتمل بر ۱۰۰ کلمه

۱. کسروی. سید احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. جلد اول. تهران. ۱۹۱۹. ص ۶۲

فرستاده بودم، چنان برآشفتمند که دو کتاب مرا با نامهای «مسالك المحسنين» و «مسائل الحيات» ابتدا شيخ محمود واعظ در منبر و سپس جناب شيخ فضل الله در مجلس درس، خطاب به طلاب از كتب ضالّه معرفي نموده و از مؤلف آنها ملا عبدالرحيم طالبوف با کلماتی مانند کافر و ملعون یاد کرده‌اند.^۱

طالبوف در این مقاله به روشنی اشاره می‌کند که او تصمیم داشته برای شرکت در مجلس به تهران برود و استبداد خواهان با ترس از این تصمیم، او را کافر نامیده‌اند. او اعلام می‌کند که مبارزه‌اش را به شکلی قاطع ادامه خواهد داد:

«سیاست حکومت و شاهزاده‌ی خبیث که سزاوار مجازات اعدام هستند، به ترتیبی است که انشاءالله در آینده ذکر خواهیم کرد امروزه هم و غمشان این است که من به تهران نرفته و در مجلس نباشم...»^۲

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که نظر کسروی در این باره درست نیست که می‌گوید «طالبوف از آنجا که از طرف مرتجعان تکفیر شده بود، به فکر عدم شرکت در مجلس افتاد.»^۳ طالبوف را پس از فرستادن تلگراف به مجلس تکفیر کردند. در آن زمان طالبوف برای روحانیون مرتجع و استبدادخواه، ترسناک‌ترین فرد بود. او برخی از مهمترین نظراتش را درباره‌ی آزادی در سال ۱۹۰۶ در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» آورده بود. استبدادگران از همین کتاب به نتایج لازم برای خودشان دست یافته بودند. طالبوف در این کتاب ناسازگاری استبداد و مشروطه در یکجا را به صورتی قاطع و منطقی بیان می‌کند.

او با وارد کردن ضربه‌ای سنگین بر روحانیون چنین نظر می‌دهد که خمس و زکات باید از دست آنان گرفته شده و به شکل مالیات دولتی درآید. طالبوف دشمن آشتی ناپذیر استبداد و خودکامگی بود. این طرز تفکر در آثار طالبوف به

۱. «ارشاد». باکو. ۱۹۰۹. ش ۴۷

۲. همان.

۳. کسروی. سیداحمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. بخش دوم. چاپ دوم. تهران. ۱۳۲۰. ص ۹۷ و ۹۶

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۷۵

شکل مداوم حضور دارد. استبدادگران نیز این مسأله را عمیقاً متوجه شده و منظور و مسلک او را به خوبی متوجه شده بودند. به همین خاطر نیز مرتجعان با تمام نیرو کوشیدند تا مانع آمدن طالبوف به ایران شوند. آنان در یک فرصت مناسب با کمک ژاندارمهای روسیه برخی از انقلابیون سازش ناپذیر را به دار آویختند و برخی را وحشیانه کشتند.

باید اشاره کرد که در دوره‌ی شدت جنبش مشروطه، طالبوف بیشتر از ۷۰ سال داشته است. او در آستانه‌ی نابینایی بود. او برای خواندن کتاب آن را تا فاصله سه انگشتی چشمانش می‌آورد ولی با این حال هرگز از مبارزه دست برنداشت. او زبان روسی را به خوبی می‌دانست و با فرهیختگان روسی ارتباط داشت.^۱ او حوادث انقلابی ۱۹۰۵ م / ۱۲۸۴ ش روسیه را از نزدیک شاهد بوده و به بررسی اوضاع آنجا پرداخته بود. او با انقلابیون روسی همچون گرتسن، بلینسکی، دوبرولیووف و چرنیشفسکی آشنا بوده و مبارزه‌ی آنها را می‌ستود.^۲ انقلاب روسیه تأثیری بس شگرف در جهان بینی طالبوف بر جای نهاد.

سرانجام میرزا عبدالرحیم طالبوف پس از بر جای گذاشتن میراثی پر بار بر گنجینه‌ی ادبیات آذربایجان، در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۱۱ م / ۶ اسفند ۱۲۸۹ ش (در تقویم قدیم) و ۱۰ مارس / ۱۸ اسفند (در تقویم جدید) در تیمور خانشورا درگذشت. مزار او در قبرستان همین شهر جای گرفته است.

۱. ن. ک: «یثنی حقیقت». باکو. ۱۹۱۱. ش ۳۳ و مجله‌ی «دنیا». دوره‌ی ۲. شماره‌ی ۱۳۴۰. ش ۴. ص ۸۶

۲. در سال ۱۸۹۶ طالبوف به دعوت استاد کورشون رئیس جمعیت نویسندگان روسیه به خارکوف رفت و در آنجا مقاله‌ای برای هیأت علمی دانشگاه خارکوف قرائت کرد. استاد کورشون که نویسنده‌ی بیش از ۶۰ کتاب پزشکی است، به افتخار طالبوف مجالس مهمانی ترتیب داد.

آثار طالبوف

میرزا عبدالرحیم طالبوف نخستین کسی است که به شیوه اروپایی در آذربایجان رمان نوشته است. همچنانکه کمدیهای میرزا فتحعلی آخوندزاده اساس درام‌نویسی آذربایجان را تشکیل می‌دهد. طالبوف همچنین یکی از صادقترین اشاعه‌دهندگان تفکرات اجتماعی میرزا فتحعلی آخوندزاده است. طالبوف بانی ساده‌نویسی در نثر فارسی بوده و مقالات، کتابها و نامه‌های بسیاری به زبانهای ترکی و روسی نیز نوشته است.

در سال ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۸ م کتابی به نام «الحمار» انتشار یافت. در این کتاب فارسی نه محل انتشار و نه نام نویسنده نوشته نشده بود. کتاب در ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۴ م در تهران تجدید چاپ شد ولی در این چاپ نیز نام نویسنده نیامده بود. از این رو نیز ادبیات‌شناسان نتوانسته‌اند بطور دقیق نویسنده‌ی این کتاب را بشناسند. به نظر برخی، این کتاب اثر طبع طالبوف است ولی به نظر برخی دیگر طالبوف این کتاب را از نویسندگان اروپایی اقتباس کرده است. با توجه به دلایل و مدارک موجود می‌توان احتمال داد که این کتاب را طالبوف خود نوشته است. پس چرا آن را همچون یک کتاب ترجمه‌ای تلقی می‌کنند؟ چرا طالبوف تا پایان عمر موضوع تألیف این کتاب را پنهان نگاه داشته و نامی از آن به میان نیاورده است؟ ما با توجه به کدام مدارک ادعا می‌کنیم که این کتاب اثر طبع طالبوف است؟ هر کدام از این پرسشهای جالب، نیازمند بررسی می‌باشند. نویسنده (یا مترجم کتاب) در مقدمه‌ی کتاب چنین نوشته است:

«چنین شد که کتابی حاوی پند و اندرز و فضایل و رسوم مردم به دستمان رسید. با اینکه این کتاب مطالب را از زبان یک الاغ

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۷۷

بیان می‌کند ولی شایسته دیدم که آن را به فارسی ترجمه کنم.^۱

ادبیات‌شناسان با توجه به همین گفته ادعا می‌کنند که این کتاب ترجمه است. حتی برخی با استناد به نام کتاب چنین بیان می‌کنند که این کتاب از اثر آپول نویسنده‌ی یونانی با نام «خر سرخ» اقتباس شده است. از این رو مطالب کتاب «خر سرخ» با کتاب «الحمار» مقایسه شد و معلوم گردید که هیچ ارتباطی میان آن دو وجود ندارد.

کتاب «الحمار» در موزه‌ی دست‌نوشته‌های کمیاب بریتانیا نگهداری می‌شود. در فهرست کتاب‌های موزه، تصویر کتاب «الحمار» آمده و ذکر شده است که این کتاب از داستان کوچکی از کنتس دسگور نویسنده‌ی فرانسوی ترجمه شده است.^۲

مشورت با برخی ادبیات‌شناسان غربی و مروری بر آثار اروپایی مشخص کرد که در هیچ کجا، مطالبی در مورد این داستان فرانسوی وجود ندارد. به عبارت دیگر معلوم نیست که «الحمار» ترجمه‌ی چه اثری است. با اینحال مدارک موجود نشان می‌دهد که کتاب «الحمار» یا اثر طبع خود طالبوف است و یا به صورت بسیار جزئی از اثر دیگری اقتباس شده است. به نظر ما طالبوف از آن روی تا پایان عمر سخنی از تعلق این کتاب به خود نگفته که این کتاب دارای مطالب بسیار جدی بوده و احتمال خطر برای نویسنده وجود داشت. در طول این اثر اعیان و اشراف، درباریان و روحانیون بلندپایه افشاء می‌شوند. بی‌لیاقتی، کندذهنی و ستمکاری این افراد به انحاء مختلف و به شکلی هنرمندانه به خواننده بیان می‌شود.

نویسندگان آن دوره برای رساندن مطالب خود به خوانندگان، آثار خود را به نام افراد دیگر می‌نوشتند. میرزا فتحعلی آخوندزاده درحالی‌که «مکتوبات کمال الدوله» را خود نوشته بود ولی «برای پنهان کردن نام مؤلف آن می‌کوشید.»^۳ او تنها خود را مترجم کتاب از فارسی به ترکی معرفی می‌کند. کتاب «الحمار» نیز با توجه

۱. «الحمار». چاپ سال ۱۸۸۸. ص ۲

۲ - Edward Edwards. A Catalogue of the Persian printed books in the British Museum. London, 1922. P. 261

۳ - "Azarbaijan adabiyati Tarikhi". J 2. Baki. Azarnashr. 1960. s 191

به دلایل زیر می‌بایست اثر خود طالبوف باشد:

۱- آنچنانکه معلوم است طالبوف برخی کتاب‌ها مانند «پندنامه‌ی مارکوس»، «رساله‌ی هیئت جدید» و «کتاب فیزیک یا حکمت طبیعی» را ترجمه کرده و در مقدمه‌ی همه آنها، نام مؤلف کتاب را آورده است. حتی در آثار ادبی خود نیز گفته است که مثلاً کدام ایده را از چه کسی برگرفته است. در مقدمه‌ی کتاب «الحمار» هیچ اشاره‌ای به نام مؤلف کتاب وجود ندارد. حال آنکه اگر کتاب مؤلف دیگری می‌داشت، مترجم لااقل با بردن نام او خود را از بار مسئولیت رها می‌کرد. حال و هوای ترجمه نیز در کتاب احساس نمی‌شود. حوادث در ایران و آذربایجان ایران اتفاق می‌افتند، نامهایی چون تاری و ثردی و داش‌دلن در آن بکار رفته است، همه‌ی آداب و رسوم صرفاً متعلق به آذربایجان هستند مانند مراسم عید نوروز و... مادر میرزا جعفرخان آخرین صاحب‌اللاغ بوده و الاغ تمام سرگذشت خود را برای جعفرخان نقل می‌کند و کتاب با مباحثه‌ی این دو پایان می‌پذیرد. اگر آذربایجان و ایران از این اثر بیرون کشیده شوند، دیگر در آن چیزی باقی نمی‌ماند. دشوار است که چنین کتابی را اثر نویسندگان اروپایی بنامیم. این دشواری از یک زاویه دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه اگر طالبوف این کتاب را ترجمه کرده قاعدتاً باید آن را از زبان روسی ترجمه می‌کرد. حال آنکه در زبان روسی اثری شبیه به این وجود ندارد.

۲- در این اثر عبارات و مفاهیمی وجود دارد که به غیر از طالبوف هیچ نویسنده‌ی دیگری آنها را بکار نبرده است یا اینکه بسیار بندرت به این عبارات در آثار دیگر اشاره شده است. مثلاً در کتاب «الحمار» عبارت «رشوه‌ی زمین گچی» بکار رفته است.^۱ در کتاب «سفینه‌ی طالبی» نیز در این باره جداگانه بحث شده و حتی این عبارت عنوان یکی از فصول کتاب می‌باشد.^۲ موارد دیگر اینکه در کتاب «سفینه‌ی طالبی»، نویسنده به بیان چگونگی برگزاری مراسم عید نوروز در زمان

۱. «الحمار». چاپ سال ۱۸۸۸. ص ۱۴۵-۱۳۱

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۲۹۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۷۹

جمشید شاه پرداخته^۱ و همین بیان در «الحمار» نیز وجود دارد.^۲ در «مسالک المحسنین» توصیفاتی درباره‌ی خیرخواهان شده است که این توصیفات در «الحمار» نیز وجود دارد.^۳ برخی عبارات که به صورت منحصربفرد در آثار طالبوف وجود دارد در «الحمار» نیز موجود است. در این کتاب از آزادی بحث شده و چنین بیان می‌شود که انسان باید تا اندازه‌ی معینی آزاد باشد و فراموش نکند که باید با جامعه زندگی کرد.^۴ این مسئله در «مسائل الحیات» و «ایضاحات در خصوص آزادی» نیز بطور مفصل آمده و تفاوت میان آزادی و هرج و مرج بخوبی بیان شده است. مثالهایی از این دست فراوان هستند. در کتاب «الحمار» مباحثی درباره‌ی زندگی کودکان، علوم طبیعی، اقتصاد، تاریخ، جغرافی و دیگر علوم وجود دارد که در دیگر آثار طالبوف نیز مشابه آنها مشاهده می‌شود.

۳- هم «سفینه‌ی طالبی» (جلد یک) و هم «الحمار» هر دو شامل ۱۸ فصل می‌باشند. حتی اگر این مسئله دلیل کافی نباشد، باز تصادفی دانستن این مشابهت دشوار است. احتمالاً نویسنده با این کار به صورت رمزی تعلق کتاب «الحمار» به خود را اعلام کرده است.

۴- در پایان کتاب «مسالک المحسنین» که در سال ۱۹۰۵ چاپ شده، نام تمام آثار قبلی طالبوف به غیر از «الحمار» آمده است. جمله‌ای در اینجا وجود دارد: «گویا آثار چاپ شده فعلاً عبارت از همین تعداد است». از عبارات «گویا» و «فعلاً» چنین برمی‌آید که اثر دیگری نیز از مؤلف چاپ شده است. این نیز می‌تواند «الحمار» باشد.

۵- در کتاب «آذربایجان ادبیاتی تاریخی» که توسط انستیتو زبان و ادبیات نظامی گنجوی آکادمی علوم آذربایجان شوروری منتشر شده، نام کتاب «الحمار»

۱. همان.

۲. «الحمار». چاپ سال ۱۸۸۸. ص ۳۷

۳. همان. ص ۷۷

۴. همان. ص ۷۱

۸۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

در فهرست آثار طالبوف آمده است.^۱ علاوه بر این آ.علیف در کتاب «آذربایجان کتابی» درباره‌ی تعلق کتاب «الحمار» به طالبوف این نظر قطعی را داده است: «الحمار يحمل الاسفار» (داستان). تبریز-۱۳۰۶ (۱۸۸۸). ۱۶۰ صفحه. ۲۰×۱۳ سانتیمتر (قبل از سرلوحه مؤلف: عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی). به زبان فارسی.^۲ همچنانکه پیداست نام کتاب بطور کامل در اینجا نوشته شده است. اگرچه نام مؤلف و محل چاپ کتاب به صراحت آمده ولی مشخص نیست که علیف با استناد به چه منبعی این مطلب را آورده است. در گفتگوی خصوصی که با علیف داشتم، ایشان نتوانست توضیح قانع‌کننده‌ای در این خصوص ارائه کند.

۶- کتاب «الحمار» از دیرباز در تمام بایگانیهای جمهوری آذربایجان در ردیف آثار طالبوف نگهداری می‌شود. این نیز یکی از دلایل اساسی تعلق این اثر به طالبوف می‌باشد چرا که طالبوف تا سال ۱۹۱۱ م/ ۱۲۹۰ ش زیسته است. بسیاری از روشنفکران و نویسندگان معاصر او، نویسنده‌ی کتاب را بدرستی شناخته و از این روی نیز کتاب در مجموعه آثار طالبوف نگهداری می‌شود و کسی نیز به این مسئله اعتراض نکرده است. درست به همین علت نیز نویسندگان «آذربایجان ادبیاتی تاریخی» و همچنین علیف نیز به این مسئله استناد کرده و کتاب «الحمار» را اثر طبع طالبوف دانسته‌اند.

۷- بجز مطالبی که در فهرست کتاب‌های موزه‌ی بریتانیا آمده، هیچکس چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی عنوان نکرده که این کتاب نوشته‌ی شخص دیگری است یا از کتاب دیگری ترجمه شده است.

۸- یکی از مهمترین دلایل، مطلبی در مقالات طالبوف است. طالبوف پس از آنکه در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۶ ش از طرف مستبدان و برخی روحانیون تکفیر شد، در یکی از مقالاتش به افشاء استبداد پرداخته و می‌نویسد: «۱۸ سال است که کتاب‌های

^۱ - "Azarbaijan adabiyati Tarikhi". J 2. Baki. Azarnashr. 1960. s 191

^۲ - A. j. Aliyeb. "Azarbaijan Kitabı". Baki. 1963. s 19

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۸۱

من راههای شناخت خود و ریشه کن کردن استبداد را به ایرانی آموخته است.^۱ همچنانکه معلوم است طالبوف در ۱۹۰۷ می گوید که آثار او از ۱۸ سال قبل چاپ شده اند. و این نیز تاریخ انتشار کتاب «الحمار» یعنی ۱۲۶۷/م ۱۸۸۸ ش است. حال آنکه اگر «الحمار» را به حساب نیاوریم. نخستین کتاب او با مضمون سیاسی ۱۳ سال قبل یعنی در ۱۸۹۴/م ۱۲۷۳ ش با نام «سفینه ی طالبی» چاپ شده است. نکته ی جالب این است که طالبوف در این مقاله به جای نام نخستین کتاب، چند نقطه گذاشته است. نکته ی مهم در جمله ی طالبوف نیز این است که نویسنده هدف از نگارش این کتاب و آرمان اصلی آن را بیان کرده است.

۹- کتاب «رساله هیئت جدید» در سال ۱۸۹۵/م ۱۲۷۴ ش از میرزا عبدالرحیم طالبوف انتشار یافت. جمله ای در مقدمه ی این کتاب ثابت می کند که کتاب «الحمار» نیز متعلق به طالبوف است: «این پنجمین اثر من دورافتاده از وطن پاک است که به ترجمه آغاز کردم. باشد که در مدارس و طلم درس داده شود.»^۲ با این وصف «رساله ی هیئت جدید» پنجمین اثر طالبوف است. پس چنین نتیجه می توان گرفت که «الحمار» (۱۸۸۸م) نخستین، «نخبه ی سپهری» (۱۸۹۳م) دومین، «کتاب فیزیک یا حکمت طبیعه» (۱۸۹۴) سومین و کتاب «سفینه ی طالبی» (۱۸۹۴م) چهارمین کتاب طالبوف هستند. کتاب «رساله ی هیئت جدید» پس از اینها انتشار یافته است. کسانی که با آثار طالبوف آشنا هستند می توانند به ما بگویند که جلد دوم «سفینه ی طالبی» نیز در ۱۸۹۵/م ۱۲۷۴ ش چاپ شده و از آنجا که پیش از «رساله ی هیئت جدید» انتشار یافته، بدین ترتیب باید پنجمین کتاب طالبوف محسوب شود.

با این حال پژوهش ها نشان می دهد که جلد دوم «سفینه ی طالبی» پس از «رساله ی هیئت جدید» چاپ شده است و ششمین اثر طالبوف محسوب می شود. جمله ای در جلد دوم «سفینه ی طالبی» این مطلب را روشن می کند:

۱. روزنامه ی «ارشاد»، چاپ باکو. ۱۹۰۷. شماره ی ۵۰

۲. «رساله ی هیئت جدید». استانبول. ۱۸۹۵.

«درباره‌ی گردش زمین و کرویّت زمین به این قناعت کن چرا که قدری از موضوع سخن بیرون آمدم. اگر بخواهی شرح این مسائل را بدانی به ترجمه‌ی «هیئت جدید» که عبدالرحیم تبریزی چاپ کرده مراجعه کن.»^۱

دلایل فوق این احتمال را به یقین نزدیک می‌کند که کتاب «الحمار» رمانی است اثر طبع طالبوف ولی این به معنای یقین کامل نیست. از این روی نیز در این مونوگرافی بخش جداگانه‌ای به تحلیل ادبی «الحمار» اختصاص نیافته است. در نوبت اول کتاب «سفینه‌ی طالبی» مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بطور اجمال می‌توان گفت که کتاب «الحمار» یک رمان رئالیستی - تمثیلی است.

در اینجا اگرچه برخی شخصیتها تخیلی و مبهم هستند ولی حوادث متعلق به زندگی واقعی می‌باشند. الاغ بعنوان شخصیت اصلی داستان، کنایه‌ای است از نگاه تحقیرآمیز طبقات بالای جامعه به طبقات فرودست. قهرمان اصلی داستان شخصیتی جسور، دانا، اندیشمند و دلاور و مبارز است. در طول داستان فلسفه‌ی او به دفاع از منافع زحمتکشان بعنوان برپاکنندگان اصلیل زندگی می‌پردازد. او خود را «زحمتکش» نامیده و شخصیتهای منفی را «استبدادگر» و «مطلق‌گرا» نامیده و تمامی نقصانهای آنها را آشکار می‌کند. اثر تنها به افشای ستمکاری طبقات بالا اکتفا نکرده و بلکه به مبارزه با اسارت و ستم «انسان‌ها» (یعنی استبدادگران) برخاسته و ثابت می‌کند که فلسفه‌ی زحمتکشان از فلسفه‌ی مفتخوران برتر است. ثابت می‌کند که طبقه‌ی پایین می‌تواند بر طبقات بالا غالب شود. او می‌خواهد آزاد زندگی کند و در طول اثر برای این هدف مبارزه می‌کند. گفتنی این اثر به مبارزه در راه آزادی اختصاص یافته است. در پایان اثر الاغ متوجه می‌شود که دچار حس انتقامجویی شده و از برخی کارها که از روی جوانی انجام داده، پشیمان می‌شود و مطالبی عمیق درباره‌ی انتقام و قصاص بیان می‌کند.

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۶۰

سفینه‌ی طالبی

این اثر به زبان فارسی نوشته شده و عبارت از دو جلد است. جلد اول نخستین بار در ۱۸۹۴م/ ۱۲۷۳ش و جلد دوم در ۱۸۹۵م/ ۱۲۷۴ش در استانبول منتشر شده است. با بررسی برخی منابع، این احتمال وجود دارد که «سفینه‌ی طالبی» پیشتر از این تاریخ در جایی چاپ شده ولی این چاپ معلوم نیست. مهمترین منبعی که این احتمال از آن برمی آید، قسمت نخست رمان «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» اثر حاجی زین العابدین مراغه‌ای است. تاکنون در همه‌ی منابع این مطلب آمده است که این اثر در سال ۱۸۸۷م/ ۱۲۶۶ش تمام شده و در سال ۱۸۸۸م/ ۱۲۶۷ش به چاپ رسیده است. نویسنده‌ی «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» در چند جا از «کتاب احمد» «سفینه‌ی طالبی» نام می‌برد. ابراهیم بیگ قهرمان داستان که از مصر حرکت کرده و راهی ایران است در استانبول به خانه‌ی یکی از دوستان پدرش می‌رود. او از کتابخانه‌ی صاحبخانه «کتاب احمد» را برای مطالعه در طول راه می‌برد. ابراهیم بیگ تبعه‌ی ایرانی که به «بیماری» تعصب ملی دچار شده، پس از آشنایی با این کتاب، نویسنده‌ی آن را فردی «عالم»، «کامل» و «عرضه‌کننده‌ی مسائل مهم» معرفی می‌کند. با اینحال ابراهیم بیگ از مؤلف کتاب خرسند نیست چرا که او از وضعیت موجود ایران انتقاد می‌کند. ابراهیم بیگ می‌نویسد که مؤلف یا از وضع ایران خبر ندارد، یا اشتباه می‌کند و یا از ما (ایرانیان) نیست.^۱ پس از آنکه ابراهیم بیگ در ایران گردش کرده و نابسامانیهای آن را می‌بیند، در پایان سفرنامه نوشته است:

«با این وصف با شرمندگی بی‌پایانی از مؤلف آگاه «کتاب

احمد» معذرت می‌خواهم که در اثر تعصبم نظری بد درباره‌ی

آن جناب داشتم. اکنون نظرات حکیمانه‌ی آن انسان بزرگوار را

۱. مراغه‌ای، حاجی زین العابدین. «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ». جلد ۱. قاهره. ص ۱۶

متوجه می‌شوم و تأیید می‌کنم که این آتش حقیقتاً در جان او روشن بوده است.^۱

از این مطلب چنین نتیجه می‌توان گرفت که نویسندگی «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» پیش از نوشتن کتابش، «کتاب احمد» را خوانده بود. این تردید وجود دارد که حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای پیش از سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش یا نسخه‌ی دست‌نویس و یا نسخه‌ی چاپ شده‌ی «کتاب احمد» را خوانده است. چرا که اسدالله طباطبایی در نامه‌ای که در رابطه با نشر «سفینه‌ی طالبی» در ۱۸۹۴م/۱۲۷۳ش نوشته این مسئله را مطرح می‌کند: «چندی پیش قسمتی ناتمام از این کتاب را دیده، مطالب آن را بسیار پسندیده و به مؤلف آن آفرینها گفته‌ام».^۲

هم مطالب موجود در سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ و هم این جمله‌ی طباطبایی این تردید را بوجود می‌آورد که «سفینه‌ی طالبی» پیش از سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش در جایی نامعلوم چاپ شده است. با اینحال در هیچ منبعی اشاره‌ای به چنین نسخه‌ای وجود ندارد. برای توضیح علت طرح چنین ادعای دشوار و متناقضی دقت در مطالب ذیل ضروری است:

در چاپ اول کتاب سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ نیز مانند کتاب «الحمار» نام مؤلف و تاریخ انتشار نوشته نشده است. ولی محمد کاظم شیرازی در مقدمه‌ای که بر چاپ بعدی کتاب نوشته، این مطلب را آورده است که کتاب در سال ۱۸۸۷م/۱۲۶۶ش آماده و در سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش منتشر شده است.

آشاتیوف که همین کتاب را به زبان روسی ترجمه و منتشر نموده، در مقدمه‌ای که بر آن نوشته، ادعای محمد کاظم شیرازی را تکرار کرده و سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش را به عنوان تاریخ چاپ نخست کتاب بیان می‌کند. مشخص است که هر دو این افراد، تاریخ چاپ نخست کتاب «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» را بدرستی اعلام نکرده‌اند چرا که این کتاب پس از چاپ کتاب «سفینه‌ی طالبی» در

۱. همان. ص ۲۰۱

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۱. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۲۴۰

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۸۵

سال ۱۲۷۳/م ۱۸۹۴ش به چاپ رسیده است. یکی از مقالات فریدون بیگ کوچرلی این مسئله را بطور دقیق روشن می کند. کوچرلی در مقاله ای که با عنوان «ایرانیان و ایانماسی» (بیداری ایران) به مناسبت اعلام مشروطیت در ایران نوشته، می گوید:

«ده سال قبل من بطور تصادفی با یک ایرانی ثروتمند آشنا شدم. او در رابطه با امور تجاری خود به استانبول می رفت. این آشنای من به عنوان فرزند اصیل ایران فردی بسیار آگاه و جالب توجه بود. او به پرسشهای من در رابطه با ایران پاسخ داده و اطلاعات مفصلی درباره ی وضعیت کشور ارائه کرد... ۵ سال پس از این گفتگو، کتابی افشاگر با نام «سیاحتنامه ی ابراهیم بیگ» از مؤلفی نامعلوم منتشر شد که به زبانی ادبی روانی نوشته شده و در مصر انتشار یافته بود. این کتاب در خارج نیز همچون داخل ایران تأثیر فراوان برجای گذاشت.»^۱

همچنانکه از این مختصر پیداست کوچرلی در سال ۱۸۹۶ م/ ۱۲۷۵ش با یک ایرانی آشنا شده و ۵ سال بعد یعنی در ۱۹۰۱ م/ ۱۲۸۰ش کتاب «سیاحتنامه ی ابراهیم بیگ» در مصر منتشر شده است. این مقاله در شماره ی مورخ ۴ اوت ۱۹۰۶ م/ ۱۲ مرداد ۱۲۸۵ روزنامه ی «Отголоски» در تفلیس چاپ شده است. مطمئناً کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» پیش از تاریخی که کوچرلی بیان می کند، چاپ نشده است. اگر چنین می بود، قاعدتاً نباید کوچرلی از آن بی خبر باشد. همچنین برخی صحنه ها و حوادث در کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» وجود دارد که مربوط به دوران آغاز جنبش مشروطه یعنی سالهای پایانی سده ی نوزدهم می باشند. این نیز شدنی است که دلایل و مثالهای فراوانی در این باره از هر سه جلد کتاب یافت می شود. تنها اشاره به این نکته کفایت می کند که جلد سوم کتاب «سیاحتنامه ی ابراهیم بیگ» در سال ۱۹۰۹ م/ ۱۲۸۸ش چاپ شده و حاجی زین العابدین مراغه ای در مقدمه ی آن شرح حال خود را آورده و گفته است که ۱۲ سال قبل چاپ نخستین

^۱ - F.Kocharli. Sechilmish asarlari. Baki. Azarnashr. 1963. s 126-127

جلد کتاب بدون امضاء مؤلف انجام شده است.^۱

بدین ترتیب این ۳ دلیل انکارناپذیر که هر یک مکمل دیگری است، ما را در ذکر این نکته محق می‌سازد که کتاب «سفینه‌ی طالبی» پیش از کتاب «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» نوشته و چاپ شده است. دلیل دیگری نیز برای این مدعا وجود دارد و آن این است که از سال ۱۸۹۴ م/ ۱۲۷۳ ش در مطبوعات منتشره در ایران، استانبول و باکو، آگهی‌ها و اعلاناتی در رابطه با کتاب «سفینه‌ی طالبی» چاپ شده ولی تا سالهای آغازین سده‌ی بیستم، در این مطبوعات به نام کتاب «سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ» نیز برخورد نمی‌شود. گویا کتاب «سفینه‌ی طالبی» تا سال ۱۸۹۴ م/ ۱۲۷۳ ش در هیچ کجا به صورت یک کتاب مستقل منتشر شده و هیچ مطلبی در هیچکدام از منابع در این باره وجود ندارد. در هیچکدام از فهرستهای کتابخانه‌ها، به نسخه‌ای از کتاب که مربوط به پیش از این تاریخ باشد، برخورد نمی‌کنیم. اسدالله طباطبایی نیز نسخه‌ی ناتمام و نسخه‌ی دست‌نویس کتاب را خوانده و یا بخشهایی از اثر در مطبوعات استانبول ارائه شده و طباطبایی به این بخشها استناد کرده است.

بدین ترتیب اگرچه کتاب «سفینه‌ی طالبی» در سال ۱۸۹۴ م/ ۱۲۷۳ ش چاپ شده ولی تاریخ تألیف آن در این سال نیست. برخی حوادث و صحنه‌های اثر نشان می‌دهد که این کتاب چند سال پیشتر نوشته شده است. نویسنده با گذشت زمان بر روی اثر کار کرده و بخشهای جدیدی را با خواست تکمیل آن افزوده است. مؤلف در نامه‌ای که در ابتدای چاپ ۱۹۰۱ م/ ۱۲۸۰ ش این کتاب آورده، اشاره می‌کند که ۲۰ سال برای نگارش این کتاب زحمت کشیده است.^۲

ایران که در ادوار مختلف تاریخی از نظر تمدنی و اقتصادی، از بسیاری کشورها جلوتر بود در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم این برتری را از دست داده و بسیار عقب افتاده بود و موهومات و خرافات در این کشور به معضلی مهم تبدیل

۱. همان. ص ۸

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۱. استانبول. ص ۱۹۱

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۸۷

شده بود. آنچه در آن زمان ضرورت داشت این بود که برخی محدودیتهای دینی در راه تبلیغ علوم دنیوی از میان برداشته شود. این کار تنها از طریق برپایی مدارس نوین و فرهنگی کردن مردم ممکن بود. درست به همین دلیل نیز طالبوف در چنین شرایطی با تألیف «سفینه‌ی طالبی» می‌کوشید تا نقش فرهنگ، صنعت، تکنولوژی و علم را به مردم تفهیم کند.

لوازم آموزشی در مکتب‌خانه‌های آن زمان ایران در حد صفر بود. منابع درسی آن دوران یا مانند «جامع عباسی» تأثیر بدی بر دانش‌آموزان داشت و یا مانند «گلستان سعدی» با مقتضیات سنی آنان هماهنگی نداشت. علوم دنیوی اصلاً به کودکان آموزش داده نمی‌شد. طالبوف با تألیف «سفینه‌ی طالبی» می‌خواست تا این اثر بعنوان یک منبع درسی استفاده شود چرا که این کتاب برای کودکان هم جالب و هم سودمند بود. براستی نیز این کتاب برای کودکان نوشته شده بود و از زندگی پیش از دبستان و حتی دوران دبستان احمد پسر خیالی مؤلف بحث می‌شود ولی نویسنده با استفاده از این مسائل، نظرات خود را از زبان احمد به گوش خواننده می‌رساند. احمد در این اثر سمبل وطن و مردم است.

نویسنده در «سفینه‌ی طالبی» مهمترین مسائل سیاسی و علمی را چنان با مهارت بیان می‌کند که این مطالب هم برای کودکان کم سن و سال هم برای بزرگسالان و حتی عالمان سودمند است. تصادفی نیست شخصیت‌های برجسته‌ای نظرات خود را پیرامون این کتاب نوشته‌اند به این ترتیب که هم کودکان هم پیران می‌توانند سهم خود را از این کتاب بردارند. معمولاً تمامی ادبیات‌شناسان طالبوف را بنیانگذار نشر معاصر ایران نامیده‌اند. طالبوف خود نیز این مسئله را احساس کرده و در نامه‌ای بتاريخ ۱۶ رمضان ۱۳۱۴ ق/ ۱۹ فوریه ۱۸۹۷ م به میرزا یوسف اعتصام الملک نوشته است: «در نتیجه‌ی مطالعه‌ی بسیار و کوشش مجدّانه برخی آثار مختلف به یادگار گذاشتم که اخلاف من آنها را تکمیل کرده و مرا مهندس ثن‌نویین بدانند.»^۱

براستی نیز «سفینه‌ی طالبی» از همه‌ی آثار پیش از خود متفاوت بوده چرا که به

ساده‌ترین و روان‌ترین زبان نوشته شده است. استفاده از قالب مصاحبه و بیان حوادث به زبان کودکان در این اثر تصادفی نیست. نویسنده با خلق شخصیت احمد از یک طرف خواسته تا توجه کودکان را جلب کرده و از سوی دیگر نشان داده که بیان مسائل علمی به زبان کودکان، برای جامعه ایران امری لازم و ضروری است. نویسنده با مهارت از این قالب برای بازکردن چشم مردمی استفاده کرد که در بند موهومات و خرافات گرفتار آمده و علوم جدید را نمی‌فهمیدند.

نویسنده از تمام وسایل برای رساندن افکار خود و مسائل ضروری به مردم استفاده می‌کرد. در این اثر به برخی حوادث برخورد می‌کنیم که یا به صورت ساده و گاه با سبکی بسیار ادبی بیان شده‌اند. نویسنده برای اینکه توضیح برخی مسائل مهم علمی، به سبک ادبی اثر خلل وارد نکند در حاشیه‌های متعدد به شرح این مسائل پرداخته است.

طالبوف از آنجا که می‌خواسته اثری کوچک شامل مهمترین مسائل زمان خود بیافریند، سرگذشت مفصل احمد را نیاورده است درحالی‌که در سبک رمان‌نویسی شخصیت، احساسات و عواطف شخصیت داستان بطور همه جانبه نمایش داده می‌شود. نویسنده نه به تمام زندگی احمد بلکه تنها به بخشی از زندگی وی و به برخی گفتگوها و کارها اشاره می‌کند.

براستی نیز ظاهراً در اثر خط سیر واحدی وجود ندارد و از این روی نیز ادبیات‌شناسان به دشواری می‌توانند سبک ادبی اثر را تعیین کنند برخی آن را رمان و برخی دیگر یک تراکت علمی می‌نامند. با اینحال آشکار است که اثر دارای یک خط سیر درونی و منسجم است.

در جلد نخست کتاب، احمد که هنوز به سن مدرسه نرسیده برخی سوالات را درباره‌ی بسیار از اشیاء و حوادث با پدرش مطرح می‌کند. پدر نیز با متانت و صبوری و مهربانی به پرسشهای فرزند پاسخ می‌دهد. با رشد سطح فکر احمد و توسعه‌ی دایره‌ی خیال، او سوالات پیچیده‌تری مطرح می‌کند و می‌کوشد تا ماهیت هر چیز را عمیقاً درک نماید. پدر مهربان نیز در تطابق با این روند، رفته رفته افکار

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۸۹

عمیقتری را بیان می‌کند و او را بسان کودکی آماده‌ی رفتن به مدرسه تربیت می‌کند.

در جلد دوم می‌بینیم که احمد چهار ماه است که بعنوان شاگردی زیرک و باهوش در یک مدرسه‌ی جدید در تبریز درس می‌خواند. اگرچه احمد تنها ۴ ماه است که به این مدرسه می‌رود ولی معلومات از برادر بزرگترش محمود که سه سال به مکتب رفته بیشتر است.

در جلد دوم متفاوت با جلد اول، به مباحثات علمی در کنار مصاحبه‌های علمی برخورد می‌کنیم. احمد در مدرسه علل برخی اتفاقات فیزیکی و شیمیایی را فرا گرفته و مرتب می‌خواهد که این دانسته‌ها را برای برادرانش محمود و اسد و خواهرانش زینب و ماهرخ نشان دهد. برای آنها نماهای عجیبی نمایش می‌دهد ولی پدر از هیچکدام از این حوادث برکنار نمانده در آنها بطور فعال شرکت می‌کند. او در تمام مباحثات افکار کوچکترها را تکمیل می‌کند، گاهی افکار اشتباه آنها را تصحیح می‌کند و اصلاً به آنها امکان نمی‌دهد که از قواعد ادب خارج شده و یا رفتاری مغایر با نزاکت انجام دهند.

در این قسمت متفاوت با قسمت نخست، مباحثات به شکل علمی و با عمق بیشتری انجام می‌شوند. امتحانات و آزمایشات مختلف انجام می‌شود. همزمان احمد مسائل عمیق علمی را فرا می‌گیرد چرا که او استعداد کافی را برای فراگیری هر نوع مسئله‌ی دشوار علمی دارد.

در جلد دوم «سفینه‌ی طالبی» مسائل اجتماعی نیز مانند مسائل علمی بسیار مفصلتر از جلد اول مطرح می‌شوند. کودکان در این اثر اطلاعات مهمی درباره‌ی ساختارهای دولت، قواعد و قوانین دولتها، حقوق بشر، ماهیت ظلم، استثمار و استبداد از پدرانشان دریافت می‌کنند. در این اثر به مثالهای جالبی از تطبیق حوادث طبیعی بر مسائل اجتماعی برخورد می‌کنم. در این قسمت می‌بینیم که محمود برادر بزرگتر احمد نیز به سلاح علم جدید مسلح شده است. مشخص می‌شود که او نیز پس از گشایش مدرسه‌ی جدید در تبریز، مکتب‌خانه را رها کرده و به مدرسه رفته

۹۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

است. هر دو برادر به صورت رقابتی، آموخته‌های خود را در خانه به نمایش درآورده و آنها را تکمیل می‌کنند.

در کتاب «مسائل الحیات» که جلد سوم کتاب «سفینه‌ی طالبی» محسوب می‌شود، به احمد در حالتی برخورد می‌کنیم که رشته‌ی مهندسی را در به پایان رسانده و نظرات پخته‌ای را درباره‌ی ضروری‌ترین مسائل طبیعی و اجتماعی بیان می‌کند. همه اینها سوژه‌ی اثر را تشکیل می‌دهند و خوانندگان با سرگذشت احمد آشنا می‌شوند.

این درست است که در هر دو قسمت کتاب «سفینه‌ی طالبی» حوادث یا به صورت ساده و یا به صورت مباحثات جدی بیان می‌شوند. با اینحال برخی صحنه‌های موجود در کتاب و تصویرپردازی ادبی به مراتب بر ارزش ادبی اثر افزوده و آن را از خشک بودن می‌رهاند. صحنه‌هایی که در داخل توضیحات علمی آورده شده، داستانهای زیبا برای کودکان را در ذهن تداعی می‌کند. از این رو نیز خواننده بدون احساس خستگی و با علاقه آن را دنبال می‌کند. ماجراهایی چون رفتن احمد با گربه‌اش به شکار، تماشای بندبازان، رفتن به موزه‌ی اشیاء باستانی، تهیه مرکب، عکاسی، سوارشدن بر اسب جشستان، عینک زدنش به گربه، پوشیدن لباس توپچی (در جلد اول)، نمایش قوانین عجیب فیزیکی در برابر برادر و خواهرانش، آوردن کودکان به باغ (در جلد دوم) و... همچون قویترین داستانهای کودکان بر ذهن خواننده اثر می‌گذارد.

علاوه بر اینها در کتاب «سفینه‌ی طالبی» بسیاری از مطالب علمی و خصوصیات گیاهان و جانوران نیز با بیان ادبی ارائه می‌شود. مسائل علمی در بسیاری مواقع نه به صورت توضیح ساده بلکه در قالب گفتگو بیان می‌شود و هر کس می‌کوشد تا نظر خود را ثابت کرده و برتری علم را نشان دهد که این نیز بر وجه ادبی اثر افزوده است.

نویسنده در هر دو جلد کتاب «سفینه‌ی طالبی» تابع محدودیت زمان و مکان نبوده است. حوادث موجود در کتاب از زمان هفت سالگی احمد آغاز شده و پیش

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹۱

می‌رود. گاهی مؤلف و گاه برخی شخصیتها به عقب بازگشته و برخی حوادث را یادآوری می‌کنند. نویسنده با استفاده از این شیوه، مطالبی را درباره‌ی دوره‌ی طفولیت کودکان (و بویژه احمد) به خوانندگان ارائه می‌کند و از اینجا نیز مشخص می‌شود که پدر برای تربیت کودک بعنوان فردی مستعد، تعلیم و تربیت را از سنین طفولیت آغاز کرده است. بدین ترتیب نویسنده برای تألیف کتاب «سفینه‌ی طالبی» از قالبی معمولی استفاده کرده و از این قالب به صورتی سودمند بهره برده است.

همچنانکه «سفینه‌ی طالبی» از نظر قالب در تاریخ ادبیات ما تازگی دارد از نظر محتوا نیز جالب توجه است. نویسنده تربیت نسلی کارآمد و مجهز به علوم نوین را عاملی اساسی برای برپایی اداره‌ی حیات معاصر می‌داند و از این روی نیز او ایمان دارد که فهم انسانی باید به صورت همه جانبه گسترش یابد. او تنها مجهز شدن به سلاح علم را کافی نمی‌داند بلکه مسائل دیگری چون جهان درونی انسان‌ها، تغییر معنویات و ایجاد فهم اجتماعی، شخصیت‌های مثبت و احساسات انسان‌گرایانه در آنها را عامل پیش‌برنده به حساب می‌آورد. نویسنده کوشش فراوان کرده است تا چنین شخصیت‌هایی را به قهرمانان کوچکش و همچنین تمام هموطنان القاء نماید. نویسنده در عین حال با روش‌های مختلف تربیتی، قهرمانان داستانش را از تنبلی، دروغ‌گویی، خرافه‌گرایی و رفتارهای خشن و صفات غیرانسانی باز می‌دارد. درست به همین جهت نیز قهرمان اصلی داستان یعنی احمد می‌تواند در حد یکی از بزرگترین اندیشمندان و عالمان دموکراتیک زمان خود معرفی شود.

در این اثر پدر برخی قوانین فیزیک، شیمی و ریاضیات و همچنین علت برخی پدیده‌های طبیعی را به فرزندش می‌آموزد و اطلاعات بیشتری درباره‌ی رشته‌های دیگر علمی نیز به او ارائه می‌کند. احمد درحالی‌که هنوز به مدرسه نرفته ولی از ساده‌ترین کارها مانند آماده کردن جوهر، قلم و کاغذ گرفته تا مسائل دشواری چون چگونگی پیدایش آتش و نقشه، تبدیل آب به بخار، کشف فسفر، ایجاد حرارت، کشف میکروب‌های مختلف بیماری‌زا، قوانین جذب و دفع اجسام،

ویژگی‌های گاز هیدروژن، امکان شنیدن صداها و دیدن اجسام از طریق سیم الکتریکی، ترکیب خون، تلگرافهای زمینی و دریایی، ماشین تلگراف، تعیین مسافت با استفاده از توپ، آذرخش و ساعت، ذوب طلا و آبکاری دیگر مواد با آن، به هوا فرستادن بالن و... به آسانی آموخته و به خاطر می‌سپرد. احمد تعداد زیادی از حیوانات دریا و خشکی را شناخته و خصوصیات آنها را می‌داند. او چگونگی پیدایش کره زمین، زبانها و خطوط مختلف، ساختارهای مختلف دولت و دیگر مسائل را بسیار خوب آموخته بود. پدر احمد اطلاعات خوبی درباره‌ی اختراعات علمی به احمد داده و نام مخترعان و مکملان آنها را می‌شناساند. همه اینها به طرزی بیان می‌شود که کودک بتواند آنها را بفهمد.

در هر دو جلد کتاب «سفینه‌ی طالبی» علاوه بر علوم دنیوی، برخی مسائل اجتماعی نیز مطرح شده و این روند به صورت مداوم در تمام اثر پیش می‌رود. آرمانهای میهن‌پرستانه همچون یک مسیر اصلی از اول تا آخر اثر دیده می‌شود. در اثر به مسئله تربیت نسل جوان اهمیت بسیار زیادی داده شده است.

نویسنده نظرات مختلفی را درباره‌ی چگونگی تربیت کودکان مطرح کرده و صحنه‌های جالب روانشناسانه آفریده است. او با تصویر حیات فرزند خیالی اثر یعنی احمد، گویی به همه خوانندگان می‌گوید که ببینید باید که فرزند را چنین تربیت کنیم. اکنون وطن چنین فرزندی را می‌طلبد. به نظر نویسنده ذهن کودکان مانند یک آینه‌ی صاف و یا یک فیلم عکاسی حسّاس است. هرچه را که می‌بیند و می‌شنود فوراً آن را اخذ می‌کند و این آموزه‌ها به صورت ابدی در ذهن آن می‌ماند.^۱ یعنی کودکان هر چیزی را به سرعت می‌فهمند.

بدین جهت نیز لازم است که مسائل حیات به صورت صحیح و واقعی به آنها ارائه شود. خلف وعده، دروغ‌گویی و ترساندن کودکان با موهومات آنان را بطور همه جانبه ناتوان می‌کند. تأثیر این مسائل در ۶۰ سالگی نیز در آنها باقی می‌ماند.^۲

۱. «سفینه‌ی طالبی». تهران. ۱۹۱۱. ص ۷۰

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۱. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۹۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹۳

نویسنده بارها تأکید می‌کند که آموختن هر مطلب سودمند به کودکان و جوانان ضروری است. «بر هر خاک که قابلیت کشت داشته باشد باید بذر افشاند، در کار طبیعت مضایقه نیست، حتماً که خواهد رویید.»^۱ نویسنده با این گفته ادعای خود را بیان می‌کند و نقش همه جانبه‌ی تربیت را مورد تأکید قرار می‌دهد.

یکی از مسائلی که میرزا عبدالرحیم طالبوف در کتاب «سفینه‌ی طالبی» به دفعات و به اشکال مختلف بیان کرده، مسئله‌ی آزادی اندیشه، بیان و بروز استعدادهای کودکان است. به نظر طالبوف برخورد تحقیرآمیز و استهزاآمیز با سخنان، افکار و آثار کودکان زیان‌آور است. نویسنده با انتقاد از چنین برخوردها در برخی از والدین می‌نویسد:

«ما کودکان خود را نمی‌شناسیم. هرگاه که سخن عاقلانه و یا حقی بر زبان می‌رانند، آنها را بی‌ادب نامیده آنها را به تنبیه کردن تهدید کرده و جلوی استعدادهای طبیعی آنها را می‌گیریم. هرچه می‌پرسند بجای پاسخ دادن به آنها خشم می‌گیریم که تو هنوز بچه‌ای و این سخنان به چه کارت می‌آید. آری، کودکان نباید که سخنانی آمیخته به دروغ، زشت و ناپسند بر زبان آورند، نباید که غیبت و پر حرفی کنند و سخن دیگری را قطع کنند. آنان باید به حرفهای درست والدین عمل کنند، تا دعوت نشده‌اند به سر سفره نیایند، به مجلس بزرگترها بدون اجازه وارد نشوند. بیجا سخن نگویند، قواعد ادب را واجب شمارند... نه اینکه اگر بگوید غذا شور است و نمی‌خورم بگوییم که غلط می‌کنی، باید بخوری. یا اینکه اگر بگوید این درخت کج درآمده بگوییم که فضولی نکن. وظیفه ما است که در هر جا جواب آنها را «آری» بدهیم. اگر سخن آنها نامربوط و یا بی‌معنا باشد باید به او بفهمانیم که دیگر نباید آن سخن را تکرار کند و اگر سخنانش مربوط به علم باشد باید که پاسخ

دهیم. به عبارت دیگر باید آنها را در سخن و عمل آزاد بگذاریم تا استعدادهای خود را بروز دهند. در هر کدام از این سخنان که شایسته و بایسته‌ی حفظ کردن است آنها را تشویق کنیم و هر کدام که شایسته نباشد به کودک بفهمانیم...»^۱

همچنانکه پیداست نویسنده در اینجا رفتار خشن و استبدادی با کودک و سعی در مطیع نگه داشتن او را به باد انتقاد می‌گیرد. او همچنین بدفعات نظرات ارزشمند روانشناسانه را درباره‌ی چگونگی استفاده کودک از وقتشان ارائه می‌کند. با اینحال او تفاوت سنی کودکان را در نظر گرفته و کوشش و فعالیت بیش از حد را برای آنان زیان‌آور می‌داند. احمد در مورد کم بودن درس شکایت کرده و می‌گوید که کاش هر روز ۱۰ ساعت به جای دو ساعت درس بخواند. پدرش مسئله‌ی ضرورت تقسیم مناسب زمان را به او فهمانده و می‌گوید: «نمی‌توان برای کودکان سه ساله پیش از ۲ ساعت، برای ۱ ساله‌ها بیش از ۴ ساعت و برای ۱۴ ساله‌ها بیشتر از ۸ ساعت آموزش در نظر گرفت.»^۲

روشن است که نویسنده رعایت زمان‌بندی را برای سبک کردن زحمت و رنج کودکان ضروری شمرده است. پدر چگونگی تقسیم زمان را به فرزندانش آموخته و حتی کتاب دانشمندان آمریکایی درباره‌ی زمان را برای آنها می‌خرد. فرزندان نیز با مسرت آن کتاب را می‌خوانند.^۳ یکبار زمانی که پدر درباره‌ی اختراع میکروسکوپ و نقش آن در شناسایی میکروب سخن می‌گفت، احمد به پدرش گفت اگر شما درباره‌ی این مسئله شگفت‌آور بیشتر برای من صحبت کنید، من از ساعت بازی می‌گذرم و به سخنان شما گوش می‌دهم. پدرش چنین پاسخ می‌دهد:

«تو ساعات بازیات را به هیچ چیز دیگر صرف نکن. در چنین سنی هیچ مطلبی مانند بازی و بالا و پایین پریدن برای تو مفید نیست. چرا که این سنین زمان رشد تو است. هر نوع راه رفتن،

۱. همان. جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۳۲

۲. همان. جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۳۷

۳. همان. ص ۲۵

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹۵

تقلا کردن و تاب‌بازی کردن به حرکت قوای رشد تو منجر شده و تو را نیرومند می‌کند. کودک باید هر روز چند ساعت بازی کند. با این شرط که آن بازی با شرایط خاص و هماهنگ باشد. البته کودک در زمان بازی باید دو مسئله را رعایت کند یکی پرهیز از دروغ‌گویی و دیگری رعایت قواعد. کودکان باید در فضای صاف و تمیز باغچه بازی کنند تا همراه با افزایش قوای فیزیکی در بدنشان، استعدادهای درونی آنها نیز تکمیل شود.^۱

طالبوف درباره‌ی چگونگی اسباب‌بازی کودکان نیز ملاحظات روانشناسی جالبی را مطرح می‌کند. به نظر او اسباب‌بازیهای کودکان کم سن و سال باید حاوی مسائل علمی ساده بوده و آنها را برای فهم مسائل علمی پیچیده‌تر در دبستان آماده کند.^۲ او چنین می‌گوید:

«در کشورهای پیشرفته نه تنها اسباب‌بازی بلکه در هر چیزی که برای آموزش به تمام دختران و پسران می‌سازند معانی چون سلیقه، قناعت، وضعیت جهان و وطن‌پرستی را می‌رسانند. روی دستمالهای مخصوص کودکان تصاویری چون یک حیوان یا یک درخت عجیب، یک شهر، صحرا یا دریا و یا صحنه‌ی جنگی که کشورشان در آن پیروز شده یا شکست خورده است، را رسم می‌کنند تا کودک هر بار دستمال را باز کرد، آن تصویر را دیده و بیاموزد. از بابت خوش‌سلیقگی روی لفاف شیرینی‌ها تصویرهایی رسم می‌کنند تا کودکان به هنگام خوردن آنها روی لفاف را بخواند و اگر متوجه نشد و با این قواعد حیرت‌آور دو سه سال بعد یعنی در ۴ یا ۵ سالگی خانه‌هایی برای خود ساخته، زوایای هندسی را شناخته و ردیف و خط می‌سازد... از آنجا که الفباء آسان است در ۵ سالگی بدون اینکه درس خوانده باشد، همه چیز را می‌خواند در ۲۱ سالگی همه‌ی علوم عادی را فرا

۱. همان. جلد ۱. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۵۳

۲. همان. جلد ۱. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۱۰۲

می‌گیرد و در ۳۰ سالگی درجه‌ی معلمی را کسب می‌کند...»^۱.

طالبوف مسئله‌ی تغییر الفباء و زبان مادری را چندین بار به شکل جدی مطرح کرده و نظرات خود را پیرامون این مسئله بیان می‌کند. البته احمد گاهی به اقتضای سن، برخی پرسشها را نیز از پدر می‌پرسد که یا با سن او هماهنگ نیست و یا دانستن برای او خطرناک است. پدر که نامناسب بودن پرسش را تشخیص می‌دهد، هرگز با خشونت با فرزندش رفتار نمی‌کند بلکه آن مسئله را به صورتی بیان می‌کند که با سن و سال فرزند هماهنگی داشته باشد. در اوایل احمد زمانی که برخی آموخته‌های علمی را آزمایش می‌کند، برخی اشتباهات را نیز مرتکب می‌شود ولی پدرش هرگز بر او خشم نمی‌گیرد و احمد به چشم خود می‌بیند که انجام کار بی‌اجازه‌ی پدر چه عواقبی دارد و می‌آموزد که برخی آزمایشات علمی می‌تواند همراه با خطا باشد. مثلاً چون احمد طریقه‌ی تهیه مرگب را از پدر آموخت کوشید تا خود این کار را بکند ولی تمام سر و صورت و لباس خود را سیاه کرد. او فهمید اشتباه کرده و پشیمان شده^۲ و خود به این نتیجه می‌رسد که آزمایش باید با مشورت و راهنمایی بزرگترها انجام گیرد.

درست است که پدر به فرزند اجازه می‌دهد که آزادانه بزرگ شود ولی او را تماماً به خود وانمی‌گذارد. وقتی احمد پرسشی از پدر می‌پرسد که آزمایش آن خطرناک است، پدر همان مسئله را توضیح داده و یادآوری می‌کند که این آزمایش ویژگیهای خطرناکی دارد. مثلاً یکبار سخن پیرامون چگونگی مومیایی کردن مرده جریان داشت. احمد درباره‌ی چگونگی تهیه روغن «بلسان» به عنوان ترکیب اساسی مومیایی از پدر می‌پرسد. پدر پاسخ می‌دهد دانستن این مسئله برای احمد بی‌فایده است. احمد فوراً به پدرش می‌گوید:

«خود شما بدفعات گفته‌اید که تنها دانستن مطالب افسانه‌ای و

دروغین لازم نیست، به جز آنها هر چیز را که بیاموزی علم و

۱. همان. ص ۷۲

۲. همان. ص ۲۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹۷

دانش است. اگر بمن بگویند که چگونه روغن «بلسان» را به مرده می‌مالند... هرگز فراموش نخواهم کرد.^۱

پدر با شنیدن این حاضر جوابی فرزند، از گفته خود پشیمان می‌شود و پاسخ مسئله را می‌گوید. اگرچه احمد با این توضیحات قانع می‌شود ولی پدر نگران است که اگر گربه‌ی احمد بمیرد او به فکر مومیایی کردن او خواهد افتاد که این نیز فوق‌العاده خطرناک است چرا که مرگ موش ماده‌ی اصلی در ترکیب مومیایی است و این ماده‌ی زهردار را نیز می‌توان از هر مغازه‌ای خرید.^۲

در جایی دیگر پدر به احمد توضیح می‌دهد که بالن چگونه به هوا فرستاده می‌شود. او برای اینکه احمد به فکر عملی کردن اینکار نیفتد، به فرزندش چنین وعده می‌دهد که:

«هوانوردی به هیچ بازی معمولی شباهت ندارد. عید نزدیک است. روزهای تعطیل مکتب محمود نیز فرا می‌رسد. خودم به کمک او یک بالن کوچک ساخته و درون آن را از گاز هیدروژن پر خواهم کرد. در داخل آن نیز تو بچه گربه‌ات را گذاشته و بالن را پرواز خواهی داد.»^۳

از آنجا که طالبوف بطور عمیق با روانشناسی کودکان آشنا بود، قالبی مناسب برای تألیف اثرش برگزیده بود. تألیف «سفینه‌ی طالبی» در قالب پرسش و پاسخ خود مثالی برای این مدعاست. پرسش و پاسخ یکی از روشهای مفید در تربیت فکری کودکان است.

شخصیتهای داستان از نظر تفکر و زبان با یکدیگر تفاوت دارند. احمد کودکی زیرک است که می‌کوشد تا همه چیز را بیاموزد ولی برادر بزرگترش محمود تنبل و سر بهواست. مؤلف در مقدمه‌ی اثر احمد را چنین معرفی می‌کند:

«پسرم احمد هفت سال دارد. کودکی مؤدب، مهربان و بازیگوش

۱. همان. ص ۶۸

۲. همان. ص ۶۹

۳. همان. ص ۲۲۳

است. اگرچه کم سن و سال است ولی همواره دوست دارد در مجلس و گفتگوی بزرگان شرکت کند. در او استعداد و ذکاوت عجیبی مشاهده می‌شود. هرچه که می‌پرسی، جوابی منسجم و خلاصه می‌دهد و به آرامی سخن می‌گوید هر چیزی را که متوجه نشود، دوباره می‌پرسد. بسیار شوخ طبع است ولی خودش کمتر می‌خندد و بهانه‌ی کوچکی لازم است تا نیم ساعت گریه کند...»^۱

در ماجرای دیگر که قرار است به یک گردش دسته‌جمعی بروند، طالبوف خصوصیات و کارهای هر کدام از شخصیتها را به دقت برمی‌شمارد و نشان می‌دهد که به جزئیات هر کدام از آنها توجه دارد.^۲

طالبوف در کتاب خود علاوه بر مسائل معمولی زندگی، مطالب علمی را نیز بیان می‌کند که البته برخی از آنها برای محیط آن زمان ایران خیالی است چرا که در کشور ایران که در قرن نوزدهم کشوری عقب مانده بود راه آهن، خط تلگراف و... خیالی بود ولی نویسنده با بحث از گشایش راه آهن برقی تبریز- مراغه^۳، امکان دیدن اجسام از فاصله‌ی ۴۰ فرسخی بوسیله‌ی مفتول^۴، نوشتن دروس زبان خارجی در اصفهان بر روی نوار و آوردن آن به مدارس تبریز^۵ و بیرون آوردن دستمال به ابعاد ۳×۶ متر از جیب و کشیدن آن بر روی اراکه برای حفاظت آن در زمان باران^۶ ترقیات علمی را به هموطنانش معرفی می‌کند. وجود کارخانه‌های گاز، چدن و کاغذ در آذربایجان، آسیاب بخار و خطوط تراموا^۷، کارخانه‌ی صابون‌سازی^۸ و...

۱. همان. ص ۴

۲. همان. جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۲۳

۳. همان. جلد ۱. استانبول. ۱۸۹۴. ص ۱۷۹

۴. همان. صص ۱۶۲-۱۶۱

۵. همان. ص ۱۶۲

۶. همان.

۷. همان. ص ۱۲۱

۸. همان. جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۲۰

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۹۹

را در «سفینه‌ی طالبی» می‌آورد. مؤلف همه اینها را بعنوان بهره‌ی شیرین معرفی کرده و نشان می‌دهد که انسان متمدن بر هر چیزی قدرت دارد و می‌تواند تمامی اسرار طبیعت را کشف و به نفع خود بکار گیرد.

ذکر این نکته نیز لازم است که طالبوف در نگارش «سفینه‌ی طالبی» و خلق شخصیت احمد خواسته است تا شخصیتی مانند «امیل» در آثار ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲م) بیافریند. او به شایستگی از عهده‌ی این کار برآمده است. اگر از زبان مؤلف بگوییم احمد همان «امیل» مشرق زمین است. میان احمد و امیل برخی جهات تشابه، تفاوت و حتی تضاد وجود دارد. هر دو آنها در یک خانواده‌ی ثروتمند متولد شده و در هیئت یک شهروند با موهومات زمانه‌ی خود در تقابل هستند. در هر دو اثر مسائلی چون برابری و آزادی در تربیت کودکان، آشنایی با طبیعت و دیگر مسائل تبلیغ می‌شود. پس تفاوت میان امیل و احمد چیست؟

امیل شخصیتی است که در آستانه‌ی انقلاب فرانسه بزرگ شده است. او فرزند ژان ژاک روسو است و خلف متفکران و نویسندگانی چون پیر کورنل، ژان باتیست مولیر، ژان لافونتن، ژان راسین، آلن رنه ساز، شارل منتسکیو، ولتر و دنی دیدرو.^۱ احمد نیز در محیط فرهنگی آذربایجان بزرگ شده که بمراتب از فرانسه عقبتر بود ولی او نیز فرزند میرزا عبدالرحیم طالبوف کسی که میراث اسلاف روسو را بخوبی فهمیده و نتیجه‌ی کمون پاریس را دیده بود. بدین جهت نمی‌بایست که تفاوت‌های اساسی میان احمد و امیل وجود داشته باشد. احمد ویژگی‌های متمدنی و همچنین مرتجع اروپا را درک کرده ولی همزمان حیثیت ملی خود را پاس می‌داشت و می‌کوشید تا جهات متمدنی آنان را با کشور خود تطبیق دهد.

ذکر این نکته لازم است که «سفینه‌ی طالبی» دارای نقصانها و قصورهایی نیز

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک:

- شیخلی، اسماعیل. «آزادلیق، برابریک و عدالت جارچیسی». روزنامه‌ی «کمونیست». ۲۸ ژوئن ۱۹۶۲.

- سیدوف، ع. ژان ژاک روسونون پداگوگی گوروشرلی. روزنامه‌ی «آذربایجان معلمی». ۳ ژوئیه ۱۹۵۸

می‌باشد. در این اثر ویژگی‌های یک اثر ادبی رعایت نشده است و همین مسئله موجب می‌شود که ارزش ادبی اثر از دید خواننده افت کند. در این اثر از اشکال ادبی مانند ضرب‌المثل‌ها، سخن بزرگان و ادبیات شفاهی و تمثیلهای کمتر استفاده شده است. این نقص نیز بیشتر از آن روی است که این اثر نخستین نثر ادبی در آذربایجان بوده و از دیگر سو با رویکردی علمی نوشته شده است.

در «سفینه‌ی طالبی» برخی اعتقادات دینی نیز توضیح داده شده و نویسنده برخی نظرات خود را با استناد به آنها بیان کرده است. این حقیقت دارد که نویسنده این موارد را در شرایطی وارد کتاب کرده که شدیداً زیر حمله‌ی برخی روحانیون قرار داشته است. او توانسته است بطور صریح از این اعتقادات انتقاد کند و این نیز باعث محدود شدن ایده‌های او در این اثر شده است. با وجود این نقصانها، «سفینه‌ی طالبی» نخستین نماینده‌ی نثر ادبی تاریخ ادبیات، و تنها اثر حجیمی است که از حیات پیش از مدرسه و حیات تحصیلی کودکان بحث می‌کند.

مسائل الحیات

این کتاب را که به سال ۱۹۰۶م/ ۱۲۸۵ش در مطبعه‌ی «غیرت» در شهر تفلیس چاپ شده، می‌توان جلد سوم «سفینه‌ی طالبی» نامید. البته برخی ادبیات‌شناسان با این نظر مخالفند ولی میرزا عبدالرحیم طالبوف در آغاز کتاب «مسائل الحیات»، قهرمان داستان را این چنین به خوانندگان معرفی و این مسائل را توضیح می‌دهد:

«پسرم احمد را همه‌ی دوستانم و شاگردان مدارس ایران می‌شناسند. آنان می‌دانند که چه کودک با استعداد و بامزه‌ای است. .. هرچند فرزند خیالی من است ولی دیگران بیشتر از من آرزومند سلامتی او بوده و مرا به جهت داشتن چنین کودک زیرک و با استعدادی تبریک می‌گویند. بسیاری از شخصیت‌های مشهور در نامه‌هایشان احوال او را از من می‌پرسند و می‌نویسند

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۰۱

که در حسرت دیدار او هستند.^۱

همچنانکه پیداست قهرمان اصلی اثر «مسائل الحیات» همان احمد است که نویسنده او را از کودکی پرورش داده، او را در مدرسه‌ی جدید تحصیل داده و در حال حاضر «تحصیل عالی خود را پایان داده، مهندسی خوب و نویسنده‌ی چندین اثر است. او معلومات بسیاری را به اطلاعات قبلی افزوده است.^۲

بدین ترتیب «مسائل الحیات» ادامه‌ی «سفینه‌ی طالبی» یعنی قسمت سوم آن است. پس چرا میان اینها یک نامگذاری متفاوت انجام شده است. ظاهراً نویسنده در جلد نخست خواسته است تا در جلد اول و دوم مسیر سفینه‌ی خود را نشان دهد. در جلد سوم این سفینه به مقصد نهایی خود یعنی ضروری‌ترین مسائل حیات رسیده است. به نظر نویسنده ضروری‌ترین مسائل حیات عبارت است از کسب آزادی و حقوق برابر، اخذ برترین دستاوردهای صنعت و علم معاصر، ایجاد دولت جدید بر مبنای فلسفه‌ی مترقی و نوین و برپایی دموکراسی و صلح در جهان. تصادفی نیست که در هنگام بحث از دیدگاههای فلسفی طالبوف در کتاب بزرگ «تاریخ فلسفه» که توسط آکادمی علوم اتحاد شوروی منتشر شده، جایگاه ویژه‌ای به کتاب «مسائل الحیات» اختصاص یافته است.^۳

یک وجه دیگر اهمیت کتاب این است که برخی روحانیون ایران، طالبوف را در سال ۱۹۰۷ م / ۱۲۸۶ ش به خاطر همین کتاب تکفیر کردند. در همین سال مجله‌ی «فیوضات» در مقاله‌ای بلند تحت عنوان «مسائل الحیات»، به دفاع از این کتاب پرداخته و با این تعبیر معنادار سخن را پایان می‌دهد:

«برای حل مسائل حیات باید مانند میرزا عبدالرحیم طالبوف و

ابوعلی سینا کافر شد.»^۴

۱. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. صص ۸ و ۹

۲. همان. ص ۹

۳. «تاریخ فلسفه». جلد ۴. مسکو. ۱۹۵۹. صص ۵۱۴-۵۰۹

۴. مجله‌ی «فیوضات». باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۱۳. صص ۱۹۶-۱۹۵

میزان اهمیت این کتاب و عمق ترس استبدادگران از آن و مخوف بودن این کتاب برای اینکه از این نکته پیداست که به نام این کتاب در فهرست هیچکدام از کتابخانه‌های ایران برخورد نشده است. برای آگاهی از اهمیت فلسفی و علمی کتاب «مسائل الحیات»، خلاصه‌ای از مضمون کتاب و برخی نظریه‌های مطرح شده در آن را می‌آوریم.

حادثه در کتاب چنین آغاز می‌شود: نویسنده صبح زود وارد اتاق کارش می‌شود. در را می‌بندد، قلم را برداشته و قصد نوشتن می‌کند، بنابه علتی نامعلوم فکرش پریشان می‌شود، شوقش را برای نوشتن از دست می‌دهد و به این جهت نیز بدبین تر می‌شود، پس از تفکری عمیق خود را سرزنش می‌کند و سرانجام به نتیجه‌هایی خوش‌بینانه می‌رسد. در این زمان در اتاق زده می‌شود. احمد که اجازه گرفته و داخل می‌شود از قیافه‌ی پدر می‌فهمد که او مشغول است. برای اینکه وقت پدر را نگیرد، به بهانه‌ای سخن را تمام کرده و می‌خواهد که برگردد ولی پدر اجازه نمی‌دهد و او را می‌نشانند. احمد برای پدرش متأسف می‌شود و می‌گوید:

– شما دوباره مشغول نوشتن می‌شوید؟ پیر و ناتوان شده‌اید، به بیماریه‌ای گوناگون مبتلا شده‌اید و چشمانتان از قوت افتاده است. آخر چرا عمر خود را کاهش می‌دهید؟ اگر به آنچه که تاکنون گفته و نوشته‌اید، عمل کنند کافی است تا هر خفته‌ای بیدار، هر مستی هوشیار، هر بی‌ادبی با ادب، هر بی‌سواد با سواد و هر ظالمی عادل شود.^۱

سپس احمد به پدرش می‌فهماند که از نوشته‌های شما در محافل و مجالس بدگویی می‌کنند و خود شما را دیوانه، خودپسند، کافر و... می‌نامند. پدر فرزندش را سرزنش می‌کند که چرا تحت تأثیر انسان‌های نادان قرار گرفته است:

– اگر من بخاطر چند نفر عیجو و کسانی که کارهای نیک را بد می‌نویسند، از کار خود دست بردارم و از دانسته‌هایم نگویم و نویسم، فرق میان من و آن

۱. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. صص ۱۰

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۰۳

اشخاص نادان چیست؟^۱

احمد پس از آنکه مطالبی در خصوص «عدم توجه به سخنان اشخاص جاهل» و «عدم ناامید شدن به جهت این سخنان»^۲ شنید، از گفته‌هایش پشیمان می‌شود. در اینجا پدر با تغییر موضوع صحبت از احمد می‌پرسد:

- در مطبوعات چه خبر است؟

احمد از کشف ماده‌ی «اورانیوم» و استخراج عنصر «رادیوم» سخن گفته و نشان می‌دهد که این عنصر ضربه‌ای اساسی به قوانینی چون عدم تجزیه‌پذیری ذرات، ساخته شدن جهان از سه نوع جامد، مایع و گاز و نابودی ماده وارد کرده است. احمد سپس از امکان استفاده از این عناصر برای دادن تغییراتی در مراکز فعالیت مغز انسان و معالجه‌ی مسائل مربوط به آن سخن می‌گوید.

تا اینجا گفتگو میان پدر و پسر جریان دارد ولی در اینجا دو نفر از دوستان نویسنده به نامه‌ای آقا رضا و آقا عبدالله برای دیدن احمد وارد می‌شوند. در این کتاب، تنها با چهار شخصیت سروکار داریم: نویسنده، احمد، آقا رضا و آقا عبدالله. در این صحنه با ورود دو نفر گفته شده، نویسنده از گفتگو خارج می‌شود. شخصیت‌های داستان چه از نظر معلومات علمی و چه از نظر شخصیت فردی باهم تفاوت دارند. نویسنده برجسته‌ترین عالم و متفکر است. احمد نیز جانشین شایسته و حقیقی اوست. ولی او جوان است و گاه متانت و صبر لازم را از خود نشان نمی‌دهد، گاه ناامید شده و بی‌حوصله می‌شود. با این وجود او از نظر معلومات به مرتبه‌ای رسیده است که می‌تواند مستقلاً با آقا رضا و آقا عبدالله مباحثه کند.

آقا رضا و آقا عبدالله آنچنانکه از گفته‌هایشان مشخص می‌شود، روشنفکر هستند. هر دوی آنها نجیب، خیرخواه و وطن‌پرست هستند ولی در برخی ویژگی‌ها تفاوت دارند. آقا رضا اگرچه در مکتب‌خانه درس خوانده ولی علوم جدید را دوست دارد، اهمیت آن را متوجه شده و آرزومند گسترش آن در کشور می‌باشد. آقا

۱. همان. ص ۱۳

۲. همان. ص ۱۴-۱۳

۱۰۴ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

عبدالله نیز با سواد است، تاریخ جهان را بخوبی می‌داند. با حوادث و انقلابات کشورهای مختلف آشنا است ولی علم و تکنولوژی جدید را برای بشر زیانبار می‌داند. یعنی تمدن را توحش می‌انگارد.

مؤلف با آوردن این شخصیت‌های متفاوت در اثر خود، خواسته تا نظرات اجتماعی خود را توضیح دهد. از سوی دیگر او با اینکار خود را از توضیح ساده‌ی مسائل رها نده است.

پس از آمدن آقا رضا و آقا عبدالله گفتگو گرم‌تر می‌شود و حالت مباحثه می‌گیرد. آقا رضا همچنانکه دارای معلومات زیادی است، ذوق شعری نیز دارد. به همین جهت نیز مؤلف روی به او کرده می‌پرسد:

– تازه چه دارید؟

آقا رضا احمد را نشان داده می‌گوید:

– دریای عقل در کنار شما نشسته است. من چه می‌دانم چه می‌توانم داشته باشم.

– چرا تواضع می‌کنید؟ ده هزار جلد کتاب دارید، گنجینه‌ی معلومات شما برای ده نفر عالم کافی است.

– آنچه را که من و امثال من می‌دانم برای زمانه کهنه و افسانه شده است. ولی دانسته‌های احمد امروزه بکار می‌آید و همه‌ی جهان به این علم نیاز دارند. ما باید دانسته‌های خود را بر کاغذی بنویسیم که ملل دیگر ساخته‌اند و آنها را با عینک فرنگیان بخوانیم. معلومات ما زمانی کفایت می‌کرد که احتیاجات مردم این چنین گسترش نیافته بود ولی احمد می‌تواند از خاک، چینی، از سنگ‌هایمان بلور و از ماسه‌های صحرا شیشه بسازد. می‌تواند از پنبه‌هایمان پارچه‌های زیبا و ماهوت بیافد. می‌تواند از نفت روغن خوراکی بسازد...^۱

با گرم شدن صحبت تفاوت‌ها خود را نشان می‌دهند. آقا عبدالله آغاز به سخن می‌کند. او نشان می‌دهد که همواره از چنین سخنان آقا رضا عصبی می‌شود. آقا

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۰۵

عبدالله آرزو می‌کند که این علوم در وطن گسترش نیابند. او تمدن، علم و تکنولوژی موجود در اروپا را زیانبار پنداشته و اضافه می‌کند که همه اینها ابزاری برای تولید کالاهایی غیرضروری، یافتن بازاری برای فروش آنها، فتح شهرها و کشورها و گسترش سیاستهای استعماری می‌باشد. آقا عبدالله با اشاره به برخی جنگهای اخیر برای اثبات این مطلب می‌کوشد که همه‌ی این کشتار و تلفات در نتیجه‌ی علوم فیزیک و شیمی و تولیدات کارخانجات اروپا بوجود آمده است.

احمد با رد نظر آقا عبدالله نشان می‌دهد که چنین تضادها و تلفاتی در جنگها طبیعی است. او با توضیح قوانین جاذبه و دافعه‌ی اجسام و قانون سکونت، آن را با قوانین جامعه منطق می‌داند. احمد مثالهایی از کشتارهای چنگیزخان و محمود افغان آورده و از آقا عبدالله می‌پرسد که آیا آنها به خاطر علوم فیزیک و شیمی این کشتارها را انجام دادند؟ به نظر احمد جنگهای گذشته بمراتب وحشیانه‌تر بودند و هیچ حد و مرزی برای کشتار انسانها وجود نداشت. ولی در جنگهای جدید به فکر جنگاوران هستند. در جبهه‌های جنگ پزشکان و پرستاران بوسیله‌ی آب و غذا و دارو و پانسمان، برای نجات سربازان دشمن می‌کوشند.

در کتاب «مسائل الحیات» به نظرات گسترده‌ی مؤلف درباره‌ی آزادی و حقوق برخورد می‌کنیم. به نظر او آن حقی که سعادت هر شخص، ملت و جهان را تأمین می‌کند عبارت است از حق: «من بودن من، تو بودن تو و او بودن او»^۱. با اینحال حق انسان مخصوص به خود اوست. ولی آنگاه که حقوق دو نفر باهم برخورد پیدا کرد، نیروی دومی نیز وارد عرصه می‌شود که منافع هر دو طرف را تمثیل می‌کند. به نظر نویسنده حقوق کوچک در برابر حقوق بزرگ محو می‌شوند:

«از آنجا که قانون برای سعادت همه است، لازم است تا آن را با رأی اکثریت مردم تصویب کرد. بدین ترتیب که هرگاه حقوق گروه اقلیت در برابر حقوق گروه اکثریت قرار بگیرد، حقوق

اقلیت محروم می‌شود.»^۱

نویسنده درباره‌ی حقوق دولت نیز دیدگاه‌هایی بیان کرده، برای اثبات آنها مثالهایی ساده و علمی می‌آورد. او سپس از حقوق بین‌الملل سخن گفته و از تجاوزگریهای دول معظم بحث می‌کند. او اشاره می‌کند که در قرن اخیر سیاست استعماری توسط دولتهای اروپایی گسترش یافته است. آنان زیان این عقیده را آنگاه می‌فهمند که ملل آسیا به حرکت در آمده و باهم متحد شده و تصمیم به گرفتن حق خود از اشغالگران بگیرند. هرگاه آنان متوجه شوند که کشورشان نیازی به محصولات صنایع اروپا ندارند، روز شوربختی اروپا آغاز می‌شود.^۲

«هیچ نوع تدبیر غریبان برای گرفتن جلوی این سیل حقیقی مؤثر نخواهد بود. سرانجام هرکس به سزای عمل خود خواهند رسید. بهتر آن است آنانکه خود را متمدن نامیده و مواد منشور دیوان لاهه را به رخ همه می‌کشند، از خودسری و دست‌اندازی به ملل کوچک دست برداشته و انسان شوند.»^۳

نویسنده با این جمله البته انتظار مرحمتی را از امپریالیسم ندارد. او می‌داند که استعمارگران و غاصبان فرنگی، به میل خود از افکارشان دست برنمی‌دارند. بدین جهت نیز او چاره را در بیداری و اتحاد ملل شرق جستجو می‌کند. با اینحال او ضروری می‌داند که غریبان را از ابعاد مسئله آگاه کند. او با جملاتی روشن اعلام می‌کند که آزادی تنها با زور بدست می‌آید:

«آزادی چنان ارزشمند است که هیچ‌چیز به جز فدا کردن زندگی با آن همسان نمی‌شود.»^۴

«آنانکه آزادی از دست داده‌اند اگر منتظر باشند که غاصبان با مرحمت خود آن را بازگردانند عمر آنها کفاف رسیدن به

۱. همان. ص ۸۴

۲. همان. صص ۸۹-۹۰

۳. همان. ص ۹۰

۴. همان. ص ۹۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۰۷

آرزوهایشان را نخواهد کرد. پس باید برای پاسداری از آزادی خود باید جان ببازید، زحمت انتظار را نکشید... هرکس که مرگ می‌خواهد به فکر آزادی می‌افتد، هرکس که آزادی‌خواه است، از مرگ نمی‌هراسد یعنی به استبداد و احکامی تن نمی‌دهد که او را از حقوق خود محروم کنند»^۱

سرانجام رمانتیک انقلابی مؤلف به مرحله‌ی تصویر جهانی ایده‌آل می‌رسد. او به این نکته می‌رسد که روزی ملل در بند بیدار شده، بپا خاسته و حقوقشان را استیفاء خواهند کرد و از سوی دیگر در نتیجه رشد علم و تکنولوژی، هیچ دولتی جسارت نخواهد کرد که آتش جنگ را برافروزد. در آن زمان کنفرانسی جهانی از نمایندگان همه‌ی ملل تشکیل خواهد شد، نقشه‌ای جدید تهیه خواهد شد که در آن مرزهای همه کشورها بطور دقیق مشخص شده است. با قراردادهای ویژه، اراضی یک ملت بخود آن ملت سپرده شده و در تمامی کشورهای قوانین عادلانه برپا خواهد شد. بدین ترتیب بجای رقابت کشور گشایی بین کشورها، همه‌ی سلاحها و ارتشها کاهش می‌یابند. مالیاتها نیز کاهش می‌یابند و درآمد ملل برای بهبود رفاه خود آنها صرف می‌شود. به نظر احمد برای تحقق همه‌ی این اهداف لازم است که مجلسی متشکل از نمایندگان همه‌ی ملل در محلی تشکیل شود.

او باور داشت که این مجلس همه‌ی کشورها را اعم از کوچک یا بزرگ، ضعیف یا قوی به یک چشم خواهد نگریست. جالب این است که احمد این فدراسیون جهانی را «جمهوری سرخ» می‌نامد.^۲

در این کتاب همچنین مطالب مبسوطی درباره‌ی ساختارهای دولت و احزاب مختلف مانند «سلطنت‌طلبان»، «لیبرالها»، «سوسیالیستها»، «آنارشیتها»، «سوسیال دموکراتها» و رادیکالها آمده است. افکار انتقادی که نویسنده با جسارت تمام، در مخالفت با رژیم استبدادی مطرح کرده، جالب توجه است. نویسنده معتقد است که

۱. همان. ص ۹۴

۲. همان. صص ۹۱-۹۰

۱۰۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

استبداد عاقبتی به جز سرنگونی ندارد:

«حکومت ستمگر گاه مدتی دوام می‌آورد، اتباع شکایت کمی دارند، اما این به آن معنا نیست که گردش زمان نیز نمی‌فهمد و نادان است و مانند یک رعیت تحمل می‌کند ولی هرگز چنین نیست. گاه موانعی در راه شناخت آهنگ محیط مرکزی ستم وجود دارد^۱ و از میان بردن این موانع مقداری زمان نیاز دارد ولی سپس در عرض مدت زمان از دست رفته، سیل انتقام توده‌ها شدّت و حدّت می‌یابد.»^۲

در اینجا نویسنده حکومت‌های مستبد و رهبران ستمگر بی‌خبر از احوال مردم را آگاه می‌کند که با گذشت زمان، نفرت مردم از آنها افزایش یافته و روزی آنها را به جزای جنایاتشان خواهد رساند و اکنون نیز دیر نیست تا هنگامی که آتش انتقام مردم شدت نگرفته است، باید که از حکمرانی استبدادی دست بردارند. او ادامه می‌دهد:

«پس هر پادشاهی که سعادت کشور و ملتش را می‌خواهد، باید که مردم را نیز برای اداره‌ی کشور فراخواند و گرنه بدون دعوت می‌آیند و نغمه‌ی دیگر سر می‌دهند.»^۳

در جایی از کتاب زمانی که احمد می‌خواهد بحث را جمع‌بندی کند، آقا رضا دوباره پرسشی مطرح می‌کند:

– حال بگوئید که راه اصلاح این همه نقصانها و فلاکت و ذلت موجود در وطن چیست؟^۴

احمد پاسخ می‌دهد:

– «برای اصلاح نقصانهای یک شخص یا ملت دو چیز لازم است: یکی علم و

۱. در اینجا نویسنده می‌خواهد بگوید که توده‌ی مردم، ستمکاری دولت را متوجه می‌شوند.

۲. همان. صص ۱۱۳-۱۱۲

۳. همان. ص ۱۲۱

۴. همان. ص ۱۳۰

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۰۹

دیگری ثروت.»

آقا رضا می پرسد که بسیار خوب برای رها شدن از این فقدان علم و ثروت چه باید کرد. آیا امکانی وجود دارد که همه‌ی اینها را با آن بدست آورد؟ اگر هست آن چیست و کدام است؟
احمد پاسخ می دهد:

– «من آن امکانها را برشمردم شما ملتفت نشدید. دعوت مردم به کارهای دولت و وضع قانون. با اجرای این دو مسئله‌ی ساده و آسان اتباع ملت در امنیت زندگی می کنند، ظلم و بی قانونی کاهش می یابد. املاک و اراضی به کشاورزانی فروخته می شود که بر آنها کار می کنند... اتباع مردم گوشی شنوا و چشمی بینا خواهند داشت. ۲ میلیون نفر کسانی را که بیکار و بیمار بوده و باری بر دوش فقیران هستند، به کار کردن وادار می کنند...»^۱

اگر در «سفینه‌ی طالبی» افکار و حوادث عادتاً به صورت سوال و جواب و هماهنگی با سطح فکر کودکان پیش می رود ولی در «مسائل الحیات» بحث علمی قالب برتر است. در اینجا هم پدر و هم پسر مانند فیلسوف و عالم بزرگ زمان خود ظهور می یابند، احمد در فرانسه تحصیلات عالی انجام داده و معلومات فراوانی درباره‌ی تکنولوژی دارد ولی پدرش در زمینه‌ی علوم اجتماعی دست برتر را دارد. گاه احمد از درک برخی حوادث بازمی ماند پدر با سخنان و تجربیات پیرانه‌اش به کمک او می آید. در هر حال نویسنده همان پدری است که فرزندش را به مراتب عالی علمی رسانده است.

اگرچه در «سفینه‌ی طالبی» مسائل تربیتی و روانشناسی کودکان بعنوان یک خط سیر اساسی اثر قرار دارد ولی در «مسائل الحیات» به چنین حالتی برخورد نمی کنیم. همه‌ی شخصیت‌های اثر کودکان هستند هم اینکه مؤلف «فرزندش» احمد را پرورش داده و تا حد یک انسان با معلومات ارتقاء داده است. اگر در جلد‌های اول و دوم حوادث اجتماعی به صورتی ساده میان احمد و همسالانش مورد گفتگو

قرار می‌گیرد ولی در جلد سوم یعنی در کتاب «مسائل الحیات» تشریح مسائل اجتماعی چون دولت، حقوق، آزادی، برابری، انترناسیونالیسم، وطن‌پرستی و عدالت ابدی و... بدنه‌ی اصلی اثر را تشکیل می‌دهد. به دیگر سخن اینها همان مسائل حیات هستند. پارلمان جهانی، «جمهوری سرخ» و نابودی همه‌ی وسایل و نیروهای نظامی، آرزوی نویسنده است.

البته در این اثر موارد ادبی اندک است، آن صحنه‌های جانبی و ادبی که در «سفینه‌ی طالبی» وجود دارد، در اینجا دیده نمی‌شود. گاه گفتگوها تا حد یک سخنرانی طولانی می‌شود. حوادث در یک زمان و در یک مکان اتفاق می‌افتند. با وجود اینها کتاب «مسائل الحیات» دارای زبانی ساده و شیرین بوده و کتابی جالب و خواندنی است. تصویرها و مطالب کتاب، چنان برای خواننده جدید و جالب است که جدا کردن او از کتاب دشوار است.

در کتاب «مسائل الحیات» گفتگوها میان چند شخصیت و در اتاق صورت می‌گیرد ولی گاه مؤلف این را فراموش کرده و می‌خواهد بداند که آیا خواننده از مطلب او راضی شده است گویا یک مقاله‌ی علمی نوشته است. مثلاً زمانی که احمد از «جمهوری سرخ» و برابری همه ملتها سخن می‌راند، اضافه می‌کند:

«شاید بسیاری از خوانندگان این سطور بر شعور من نویسنده

سخره بگیرند ولی در قرنهای بعد آشکار خواهد شد که آنان

بیجا بر من خندیدند و بد اندیشیدند.»^۱

با توجه به روند اثر، نه احمد و نه نویسنده نیازی به این جمله نداشتند. چرا که این اثر شامل مباحثات شخصیتها است. احمد هرچه را که بخواهد بگوید باید خطاب به مخاطبان خود در میان شخصیتهای داستان بگوید. کاربرد عبارات «این سطور»، «خوانندگان» و «من نویسنده» در اینجا محلی از اعراب ندارد.

اینکه کتابهای «سفینه‌ی طالبی» و «مسائل الحیات» متعلق به کدام سبک هستند، مسئله‌ای نامشخص است. چرا که آثار طالبوف تاکنون عمیقاً از طرف

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۱۱

هیچکس بررسی نشده است. بسیاری از نویسندگان تنها به ذکر نام آثار او اکتفا کرده ولی نگفته‌اند که هر کدام از این آثار به کدام سبک هستند. حتی پروفیسور مشهور و ادیب ایرانی سعید نفیسی، این تصور نادرست را مطرح کرده است که گویا ایران به جز «مسائلک المحسنین» کتاب ادبی دیگری ندارد.^۱ دکتر محمد جعفر جعفری نیز تنها «مسائل الحیات» را یک تراکت علمی نامیده است.^۲

با مطالعه‌ی عمیق و همچنین مقایسه با آثار دیگر مشخص می‌شود که بهتر است دو جلد کتاب «سفینه‌ی طالبی یا کتاب احمد» و جلد سوم که «مسائل الحیات و کتاب احمد» با نام عمومی «کتاب احمد» نامیده شوند.^۳ چرا که طبق موارد پیش گفته خط سیر اصلی در همه اینها یکی است. سرنوشت قهرمانان آن از ابتدا تا انتها بر خواننده معلوم است. اثر (اگرچه نه در حد والا) به سبک ادبی نوشته شده است. همه حوادث به شکل مباحثه پیش می‌روند و ضروری است که این را به یکی از سبکهای ادبی منسوب کنیم. «کتاب احمد» چه از نظر قالب و چه از نظر محتوا به اثر «امیل» بسیار شباهت دارد. ادبیات‌شناسان به کتاب «امیل» نام یک رمان فلسفی - تربیتی داده‌اند. در «کتاب احمد» علاوه بر مسائل تربیتی، مسائل دیگری درباره‌ی علم، (در جلد ۱ و ۲)، فلسفه، طبیعت و جامعه وجود دارد. بدین جهت نیز درست‌تر است که کتاب سه جلدی «کتاب احمد» طالبوف را یک رمان علمی - تربیتی بنامیم.

۱. نفیسی، سعید. شاهکارهای نثر فارسی معاصر. تهران. ۱۳۴۰ شمسی. جلد اول. ص ۴۸
 ۲. M.J.Jafarof. Azarbayjan- rus adabi alaqaalari tarikhindan. Baki. Azernashr. 1964. s 104
 ۳. از تحلیل بالا چنین برمی‌آید که «سفینه‌ی طالبی» و «مسائل الحیات» هر دو یک اثر هستند. حوادث اساساً پیرامون احمد اتفاق می‌افتند. دیگر اینکه نام دوم هر سه کتاب «کتاب احمد» است. «سفینه‌ی طالبی» جلد نخست و دوم این اثر و «مسائل الحیات» نیز جلد سوم آن است. بدین جهت نیز برای اینکه «مسائل الحیات» یک اثر دیگر تلقی نشود، بهتر است که بر هر سه کتاب نام «کتاب احمد» اطلاق گردد.

مسالك المحسنين

این کتاب رمان در سال ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش در شهر قاهره چاپ شده و از جهت ادبی، یکی از قویترین آثار طالبوف است. از اینرو کتاب در کشورهای منطقه شهرت فراوان کسب کرده و نظر منتقدان را جلب کرده است. تصادفی نیست که روزنامه‌ی «کمال» چاپ مصر، به خوانندگان خود مژده‌ی چاپ کتاب «مسالك المحسنين» را داده و می‌نویسد:

«این کتاب جدیدترین کتابی است که به زبان فارسی نوشته و تاکنون همتایی برای آن وجود ندارد. این کتاب با تبیین راههای ترقی دولت و تمام ملت، یک رمان شیرین با سیر منطقی می‌باشد. از مسائل بسیار علمی، ادبی، تاریخی و همچنین کشفیات جدید سخن رانده و روح از مطالعه‌ی آن لذت می‌برد. اندیشه از خواندن آن خسته نمی‌شود.»^۱

ناشر روزنامه «کمال»، کتاب «مسالك المحسنين» را برای ترقی و سعادت ملت «صراط المستقیم» می‌داند. ادیب مشهور آذربایجان فریدون بیگ کوچرلی در آستانه‌ی انتشار کتاب «مسالك المحسنين» نظر خود را درباره‌ی آن نوشته است. او قسمتی از کتاب «طالبوف» را برای نخستین بار به زبان ترکی ترجمه کرده و خوانندگان را با آن آشنا کرده است. فریدون بیگ کوچرلی می‌نویسد:

«یکی از آثار زیبای جناب حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف کتاب «مسائل الحیات» است که در بالا به آن اشاره شد. در اینجا اوضاع و احوال ایران، آداب و رسوم، اخلاق و رفتار آنان

۱. روزنامه‌ی «کمال». قاهره. ۳۱ اوت ۱۹۰۵. شماره‌ی ۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۱۳

و همچنین فهم و نوع معیشت آنان نوشته شده است. صاحب کتاب در این اثر توضیح می‌دهد که در حد شایسته‌ای از معیشت و گذران اهالی ایران باخبر است. حوادث ایران و اوضاع و احوال آن را چنان با مهارت و بطریقی ادیبانه و استادانه نوشته است که گویا نقاش چیره‌دستی آن را کشیده و در جلوی چشمان ما قرار داده است.^۱

فریدون بیگک پس از ذکر مضمون مختصری از اثر، اضافه می‌کند که خواندن آن واجب است چرا که این کتاب ضروری‌ترین مسائل زندگی را بیان می‌کند. بسیاری از ادیبان ایرانی نیز نظر خود را درباره‌ی این اثر بیان کرده‌اند. علی‌اکبر دهخدا در بحث از کتاب «مسالك المحسنين» آن را چه از نظر قالب و چه از نظر محتوا ارج نهاده و می‌نویسد که این کتاب خواننده را به دنبال خود می‌کشد.^۲ سید احمد کسروی نیز درباره‌ی این کتاب نظرش را چنین بیان می‌کند:

«کتاب به داستان سیاحت اختصاص یافته ولی در درون آن از دشواریها و وضعیت کشورها نیز سخن می‌گوید. کتابی بسیار شیرین و سودمند است. طالبوف هر دو سوی البرز را جنگلی و سرسبز دانسته است حال آنکه چنین نیست.»^۳

برخلاف این نظر کسروی، نویسندگان دیگر صحت علمی تصاویر ارائه شده در «مسالك المحسنين» را تأیید می‌کنند. حتی مؤلف که در کتاب خود برخی قلل دماوند را (که پای انسان‌ها به آن نرسیده) به صورت خیالی آورده، تقریباً آنها را نزدیک به صورت واقعی تصویر کرده است.

برخی آگاهان خارجی مانند ک. چایکین، برتلس و آ. شایتوف نیز ارزش فراوانی برای کتاب «مسالك المحسنين» قائل شده‌اند. از آنجا که هر کدام از این

^۱ - F. Kocherli. Azerbaijan adabiyati Tarikhi meteryallari. J 1. h2. Baki. Azernashr. 1926. s 202

۲. دهخدا. همان. ص ۵۰

۳. کسروی، سید احمد. «تاریخ مشروطه‌ی ایران». جلد اول. تهران. ۱۳۱۹ شمسی. ص ۹۲

افراد نظرات متفاوتی در این باره بیان کرده‌اند، لزومی برای بحث پیرامون همه‌ی آنها ندیدیم. براستی نیز کتاب «مسالك المحسنين» که به سبکی نیمه تخیلی نوشته شده نمی‌تواند جالب توجه نباشد. چرا که این اثر چه از نظر قالب و چه از نظر محتوا بسیار جالب است. «مسالك المحسنين» به والاترین زبان ادبی نوشته شده است. این اثر را می‌توان به عالیت‌ترین نمونه‌ی نثر تا آن زمان دانست. اثر چنان به زبانی ساده، زیبا و روان نوشته شده که حتی خواننده‌ای که زبان فارسی را به تمامی نمی‌داند، می‌توان روند حوادث کتاب را به راحتی متوجه شود. طالبوف با نگارش چنین اثری بنیان سبک ادبی تخیلی را در ادبیات ما نهاده است.

در این اثر موهومات، خرافات، ستم و استبداد، زندگی وابسته، بیگانه‌پرستی به صورت قاطع افشاء و تپهای مختلف شخصیتی در روستا و قصبه‌ای آرمانی به شیوه‌ای رمانتیک تصویر شده است. متفکر بزرگ نظرات خود را درباره‌ی عالم ماده در اینجا آورده است. در این اثر به حوادث شگرف، صحنه‌هایی جالب و سرگذشت‌هایی مختلف برخورد می‌کنیم. این اثر که به شکلی نفیس چاپ شده، عبارت از پنج فصل است. مضمون کوتاه اثر چنین است.

در ماه ذی‌قعدة‌ی سال ۱۳۲۰ قمری، روز دوشنبه محسن با گروهی با سرپرستی پسرش عبدالله و مرگب از پزشک احمد و محمد معلم شیمی از طرف اداره‌ی فرضی جغرافیایی به نام «مظفری» برای انجام یک ماموریت عازم قلّه‌ی دماوند می‌شوند. این گروه علمی می‌باید در عرض سه ماه، یخچالهای شمال قلّه را طی کرده، ارتفاع قلّه را اندازه گرفته و همه‌ی یافته‌هایشان را روی نقشه‌ای ترسیم می‌کردند.

روز بعد آنها با برداشتن کلیه لوازم سفر، راهی شوند. آنان در طول راه به شخصیتها و افراد مختلفی چون: درویش، سید، مجتهد، کارمندان دولت، کدخدایان، دانشمند اروپایی، مرتاض هندی و... برخورد کرده و از نزدیک با حیات آنها آشنا می‌شوند. این سفر هم جالب و هم خطرناک است. اعضای گروه از شهرها، روستاها، مناظر مختلف طبیعی، دره‌ها، دامنه‌ها، قلّه‌ها و پرتگاههای ترسناک

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۱۵

و یخچالها گذشته و سرانجام به مقصد می‌رسند.

وقتی رهبر گروه همه‌ی یافته‌ها و نوشته‌هایشان را به وزیر راه تقدیم می‌کند وزیر اصلاً به آنها توجه نمی‌کند و با بی‌اعتنایی می‌گوید:

«شما با نظر سفیر انگلیس را مأمور اینکار نمودم و گر نه ارتفاع

قلّی دماوند و عرض و طول یخچالهای آن به چه کار ما

می‌آید؟...»^۱

وزیر به محسن می‌فهماند که در همین روزها مجلس اول شورا به دستور مظفرالدین شاه تشکیل خواهد شد. شما و دوستانتان نیز به عضویت این مجلس تعیین شده‌اید، مجلس ۵۰ نفر عضو دارد که از میان آنها به اضافه‌ی شاه جمعی ۴ نفر طرفدار قانونگذاری هستند، دو نفر آنها اروپایی هستند، ۴۴ نفر بقیه را اگر از دار بیاویزند، به بسته شدن دست و پاهایشان یعنی وضع قانون رضایت نخواهند داد. وزیر می‌کوشد تا از محسن قول بگیرد که او به همراه دوستانش در مجلس بر علیه وضع قانون همکاری کنند.^۲ محسن پس از اعلام نظرش می‌گوید:

«من آشکارا می‌گویم که نه خودم طرفدار گروه شما می‌شوم و نه

اجازه می‌دهم دوستانم اینگونه باشند. بهتر آن است که مرا از

اعضای مجلس شورا خارج کنید.»^۳

روز بعد محسن مهندس‌باشی در برابر گروه نمایندگان که پنهانی بر علیه قانون فعالیت می‌کنند، نطقی آتشین ایراد کرده و سرانجام خود نیز عصبانی شده و از اجلاس خارج شد. اثر با یک صحنه‌ی برجسته پایان می‌پذیرد: مجلس شورا به شکلی باشکوه افتتاح می‌شود، هر کدام از نمایندگان بر صندلی خود نشسته است، مظفرالدین شاه پنج دقیقه سخن می‌گوید، سپس درباره‌ی برپایی قانون و عدالت در کشور مطالب ارزشمندی بیان می‌کند، سالن «ضیاء» با طول ۸۰ آرشین^۴، عرض ۵۰

۱. «مسالك المحسنين»، قاهره. ۱۹۰۵. ص ۲۴۹

۲. همان. ص ۲۵۲

۳. همان.

۴. واحد طول برابر ۷۱ سانتیمتر یا ۳ وجب (مترجم).

و ارتفاع ۲۰ آرشین از ازدحام به خود می‌لرزد.... صدای کف زدن، مهندس‌باشی را از خواب بیدار می‌کند و او خود را تنها در خانه‌ی تاریکش می‌بیند، دوباره می‌خوابد... معلوم می‌شود که چون محسن با خشم از اجلاس دسیسه‌گران بیرون آمده، این صحنه‌ها را در خواب دیده است.

نویسنده‌ی «مسالک المحسنین» در آغاز رمان با توضیح چگونگی آماده‌شدن گروه برای سفر و همچنین بحثهای صورت گرفته میان هر کدام از آنها تصویری روشن را از شخصیت و میزان سواد هر کدام از افراد گروه به خواننده ارائه می‌کند. در اینجا از ملل مختلف و توسعه‌ی آنها سخن به میان می‌آید. هر کدام از آنها کشوری را که دیده و یا در آن تحصیل کرده، تعریف می‌کند. محمد از انگلیس می‌گوید، موقعیت جغرافیایی، ثروتهای طبیعی، نیروهای دریایی، شخصیتهایی مانند شکسپیر و نیوتن، ساختار دولت و زیباییهای لندن را با افتخار بیان می‌کند. «حسین از آنجا که در روسیه تربیت یافته، در مدرسه‌ی روسی درس خوانده و در میان ملت روس بالیده، روسیه را مدح می‌کند. با صحبت از عرض و طول روسیه، نشان می‌دهد که در یک سوی کشور خورشید غروب می‌کند و در طرف دیگر ظهر است.»^۱ از رودهای قابل کشتیرانی، جنگلهای بسیار گسترده، صحراها، معادن فلزات قیمتی و... روسیه نیز صحبت می‌شود. حسین «می‌خواهد ثابت کند که علم و صنعت و آزادی در روسیه از دیگر ملتهای پیشرفته کمتر نیست.»^۲

احمد از آنجا که در فرانسه تحصیل کرده از امور فرهنگی، گسترش صنایع و اداره‌ی کشور به شکل جمهوری سخن می‌گوید و مثالهایی از فتوحات ناپلئون می‌آورد. مصطفی فرانسویان را به خاطر نادانی، با مذهبی و بی‌اخلاقی بد می‌گوید و ایتالیایی‌ها را مدح می‌کند.

نویسنده با آوردن این مطالب، نظرات خود را درباره‌ی نقاط مثبت و منفی کشورهای اروپایی هر کدام از دولتهای معظم بیان می‌کند. محسن مهندس‌باشی این

۱. همان. ص ۱۸

۲. همان. ص ۲۰

سخنان را اضافه خوانده و می‌گوید:

«برای اهل فرهنگ ما شایسته نیست که وقت ارزشمند خود را به توصیف و تعریف ملل اجنبی صرف کنند. به چه کار می‌آید که فلان ملت چنان است و یا چنین. ما باید اوقات آینده را نیز فرض کرده، شب و روزمان را صرف کنیم و عیوب، مصایب وطن و راههای اصلاح آن را تشریح کنیم.»^۱

نویسنده در اینجا نیز مانند آثار دیگرش، آشنایی با وضعیت اقتصادی-اجتماعی دولتهای اجنبی را رد نمی‌کند ولی به صورت قاطع با پرستش آنها مخالف است. او چنین نتیجه می‌گیرد که در وهله‌ی اول باید برای وطن دل سوزانده و راههای اصلاح آن را بیاییم. وضعیت سیاسی و اقتصادی و شرایط جغرافیایی دولتهای دیگر را نیز با همین هدف باید بیاموزیم.

خرافات و موهومات یکی از چیزهایی است که طالبوف در «مسالک المحسنین» آن را مورد حمله قرار داده است. او با خلق چندین صحنه، ابعاد خرافات و موهوماتی را بیان می‌کند که در ذهن مردم ریشه دوانده است و اینگونه افراد را به باد انتقاد می‌گیرد و بدین ترتیب اعتقادات و تصورات نادرست را درباره‌ی عالم مادی رد می‌کند. در فصل نخست اثر به چنین صحنه‌ای برخورد می‌کنیم:

گروه کاشفان در عبور از شهری به غوغایی در بازار آنجا برخورد می‌کنند. گویا عروسی دختر بیگلربیگی شهر است. عروس را رو به قبله می‌برند تا کارش به سامان شود و خوش قدم باشد. داروگان بازار جلوی عروس را می‌گیرند تا از کسان او انعام بگیرند. بدین جهت میان داروگان و کسان بیگلربیگی درگیری شدیدی رخ می‌دهد.

چون در ابتدای سفر با چنین حادثه‌ای مواجه می‌شوند، مصطفی به دوستانش پیشنهاد می‌کند که از سفر منصرف شده و آن را به وقت دیگر واگذار کنند. چرا که به نظر او چون اول کار بد آید آخر آن نیز بد خواهد بود: مهندس‌باشی نیز برای

۱۱۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

کسانی که بجای بردن عروس از جاهای خلوت آن را از وسط بازار می گذرانند تا رویش به قبله باشد، به تلخی می خندد. او مطلقاً سخن شما را نمی پذیریم، خواهیم سرزنش کرده و می گوید:

«مرد نباید که در راه مقدس خود نه به خاطر حادثه‌ی بازار و نه به خاطر هیچ حادثه‌ای در دنیا فال بد بگشاید. اینها کار انسان‌های نادان است... ما قطعاً سخن شما را نمی پذیریم، خواهیم رفت و به مقصد خواهیم رسید.»^۱

گروه کاشفان در بین راه به کاروانسرای شاه عباسی در نزدیکی روستای سنور می رسند و اتراق می کنند. در اینجا با مجتهدی برخورد می کنند که از زیارت خراسان باز می گردد. مجتهد شب آنها را به حضور فراخوانده و در بین صحبت از مقصدشان می پرسد. چون هدف سفر را به او می گویند، ابرو درهم می کشد و با تعییر می گوید:

- من چنان می پنداشتم که شما زائر هستید، به همین جهت نیز می خواستم التماس دعا بکنم. براستی نیز بهترین سفر در دنیا سفر مکه و کربلاست.^۲
سپس مجتهد به آنان می گوید که این سفر پرزحمت به کوه دماوند چه خیری برای دنیا و آخرت شما دارد؟ در این گفتگو از شریعت اسلام نیز سخن به میان می آید. مهندس‌باشی درباره‌ی کهنه شدن قوانین شریعت چنین می گوید:

- اینها برای هزار سال قبل خوب بود. برای اداره کردن زمانه‌ی کنونی باید ۳۰ هزار مسئله جدید به آن اضافه کنیم. معلوم است که قوانین هر عصر برای زندگی راحت معاصران آن و توسط خود آنان تهیه شود. قوانینی که در دوره‌ی خلفای بنی عباس ضروری بودند، در زمانه‌ی کنونی اهمیت خود را از دست داده‌اند. باید آنها را به کناری نهاده و احکامی وضع کنیم که برای امروز لازم هستند.^۳

۱. همان. ص ۸

۲. همان. ص ۳۴

۳. همان. ص ۴۲ و ۴۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۱۹

مجتهد با شنیدن این سخنان، به خشم آمده و می‌گوید:

- یعنی شما می‌خواهید بگویید که باید احکام شریعت را تحریف کنیم یعنی بدعت آورده و کافر شویم؟

در اینجا مهندس‌باشی نظرات فلسفی خود را درخصوص عدم لزوم شریعت کنونی بیان کرده و می‌گوید:

«نسل ما احکام کهنه را بایگانی کرده برای خود احکام جدید وضع نموده و آنها را اجرا می‌کند. چرا که جهان خود پدیده است و همه‌ی پدیده‌ها تغییر می‌کنند...»^۱

طالبوف در اینجا نشان می‌دهد که هیچ ارزشی برای مجتهدان «با نفوذ» قائل نبود. «همه‌ی ایران و ایرانیان نگین انگشتر آنها هستند ولی آنچه که با محک معلومات آنها عیاری ندارد نمی‌تواند رواج بازار ملی ما باشد».^۲

یکی دیگر از صحنه‌های خرافات ستیزی «مسالک المحسنین» برخورد گروه کاشفان با یک درویش و دعوت او به سر سفره‌شان می‌باشد.^۳ درویش به محض نشستن بر سر سفره، غذای دو روزه‌ی آنها را می‌خورد. به زودی کاروانی از پی گروه کاشفان می‌رسد که معلوم می‌شود همه‌ی آنها درویش هستند. «هر سال ۱۰۰ نفر از این گردن کلفتان می‌آیند و گندم، شیر و بادام و برّی روستاییان را با خود می‌برند.» برای اینکه درویش را رسوا کرده و او را استهزاء کنند، از او می‌خواهند قصیده‌ای بخواند. «درویش نیز چند بیت از جفنگیات می‌خواند.»^۴ در اثنای گفتگو مشخص می‌شود که درویش در ابتدا نزد حاکم فراش بوده است از یک مفتخوری به سرباری دیگری گذشته است.

در کتاب با دو سید به نامهای سیدعظیم و سیدکریم نیز آشنا می‌شویم. برخی

۱. همان. ص ۴۳

۲. همان. ص ۶۲

۳. همان. ص ۲۶

۴. همان. ص ۲۸

۱۲۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

عادات زشت و همچنین غرور کاذب آنها به سید بودنشان و همچنین بی سوادى آنها با مهارت در اثر تصویر شده است.^۱ بدین ترتیب نویسنده خواسته است تا سیمای کسانی را نشان دهد که به کار خاصی مشغول نیستند و از نتیجه‌ی کار دیگران گذران زندگی می‌کنند.

صحنه‌ی بردن اموات به شهرهای «مقدس» نیز یکی از صحنه‌های طنز این اثر است. زائران جنازه‌ی مردگان کهنه و تازه را بر اسب و قاطر گذاشته و با خود می‌برند. بوی تعفن آنها همه جا را فراگرفته بود. از تابوتهای شکسته، بدن پوسیده‌ی مردگان به بیرون پاشیده می‌شد و احتمال شیوع بیماریهای فراوان، اعضای گروه کاشفان را عصبانی می‌کرد. مؤلف از این نوع اعمال مسلمانان اظهار نفرت کرده و آنها را به باد انتقاد شدید می‌گیرد.

عبدالرحیم طالبوف در کتاب «مسائل الحیات» تصویری از یک دولت آرمانی یا «جمهوری سرخ» را ارائه کرده درحالیکه در کتاب «مسالك المحسنين» او کوشیده تا تصویری از شخصیت‌های انسانی، روستاها و قصبه‌های آرمانی پیش روی خواننده بگذارد. او در این کار موفق نیز شده است. بنابراین آرمانگرایی نویسنده جلب توجه است. مسائلی که او با جسارت مطرح می‌کند، بسیار اصیل هستند و از نظر تفکر اجتماعی و هنری نیز اهمیت زیادی در ادبیات ما دارند.

در کتاب روستایی خیالی به نام «بایسنقر» وجود دارد. این روستا که در کنار رودخانه‌ای کوچک به نام «زرداب» واقع شده، بسیار با صفا و آباد است. جواد بیگ کدخدای ده شخصی باسواد، دانا و انسان‌دوست است. در اینجا همه چیز فراوان و رایگان است و پول به ندرت جریان دارد. روستاییان نمی‌توانند از عهده‌ی جمع‌آوری و برداشت محصولشان برآیند. حتی برای فروش احشام خود نیز خریداری ندارند. چرا که روستا در جایی مرتفع بنا شده و رفت و آمد روستاییان به شهر و از شهر به روستا دشوار است. به نظر نویسنده خوشبختی نیز در همین است. چون هر کجا که دست اربابان و ماموران دولت به آنجا می‌رسد، خراب می‌کنند،

آسایش مردم کاملاً از میان می‌رود و ستم از حد می‌گذرد. اگرچه روستای بایسنقر نیز اربابی دارد ولی او نمی‌تواند به اینجا بیاید به نوعی هم آدم نجیبی است. کدخدا مالیات لازم را گردآورده و آخر سال به شهر برده و تقدیم آقا می‌کند. او اقتصاد را چنان تنظیم کرده بود که هیچکس در تنگنا قرار نداشت. کدخدا بسیار محتاطانه رفتار می‌کرد و در روستا در آمدی بوجود نمی‌آورد که توجه ارباب را برانگیزد.

در روستای بایسنقر یک شورای ریش سفیدان مرکب از ۱۵ نفر با رأی آزاد تشکیل شده بود. یک صندوق عمومی زیر نظر آنها بوجود آمده بود که طالبوف به آن نام «بیت المال» داده بود. هر کدام از اهالی روستا که نیازی داشت از آن صندوق قرض گرفته و در هنگام برداشت محصول پس می‌داد. هر کس که امکان بازپرداخت بدهی را نداشت با او به اغماض برخورد می‌شد. ساکنان در امور شادی و غم خود از صندوق کمک دریافت می‌کردند. روستا به حساب خود در نظر داشت تا مدرسه‌ای جدید برپا کرده و اهالی روستا را باسواد کند.

تدابیر اقتصادی جواد بیگ بسیار جالب است. او در سنین جوانی دیده بود که چگونه مباشران به روستاها آمده و اهالی را بیرحمانه چپاول می‌کردند، احشام آنان را بعنوان «سهم» می‌گرفتند و رشوه نیز دریافت می‌کردند. دل او از این حوادث بدرد آمده بود. او پس از کدخد شدن دیگر اجازه‌ی آمدن اربابان و مباشران را به روستا نمی‌دهد. خود شخصاً مالیات را به شهر برده و بنوعی چشم و دهان آنها را می‌بست. جواد بیگ دفاتر مختلفی داشت. همه‌ی حسابهای روستا را خود به دقت ثبت می‌کرد. در روستای ۶۰۰ خانوار برای هر عضو خانواده دو گاو میش وجود داشت. در اینجا هر ماه دو خروار (تقریباً یک تن) کره تولید می‌شد.

کدخدای روستای بایسنقر تأثیر عجیبی بر اعضای گروه کاشفان گذاشت. نویسنده درباره‌ی او می‌نویسد: «ما خیال کردیم که در ایران نیستیم بلکه در آلمان هستیم و از استادان اقتصاد آنجا درس می‌گیریم.»^۱ ممکن است که اشاره‌ی طالبوف

به آلمان نشانگر این نکته باشد که او کتاب «سرمایه» کارل مارکس را خوانده است. در روستای باسنقر هیچگونه بدفهمی و بدفکری و بدکاری وجود ندارد. همه با هم همکار و همفکر هستند. روزی که گروه کاشفان وارد خانه‌ی جواد بیگ شد، آنان خواستند به او پول بدهند تا وسایل لازم را برای آنان بخرد ولی جواد بیگ گفت که اینجا منزل بین راه نیست ما عادت نکرده‌ایم که نانمان را بفروشیم بلکه از خدا می‌خواهیم که میهمانی از راه برسد.

در روزی که گروه در روستای باسنقر بودند، میان جواد بیگ و مهندس‌باشی گفتگوهای جالبی رخ داد. جواد بیگ مطالبی منطقی و عاقلانه درباره‌ی اقتصاد روستا و ستمکاری اربابان به مهندس‌باشی می‌گوید. روزگار خوش روستای باسنقر در حال پایان بود. این روستا که آنها بدلیل موقعیت جغرافیایی از شرّ اربابان و ماموران دولتی در امان بود، بزودی شاهد تحولات جدیدی شد. یکی از مجتهدان بزرگ، روستای «تارجیق» در همسایگی روستای باسنقر را خرید و به تدریج به اشغال زمینهای باسنقر مشغول شد. بدین ترتیب او برنامه‌های جواد بیگ را برهم می‌زد. پس از اینکه جواد بیگ موقعیت را برای مهندس‌باشی توضیح داد، مهندس‌باشی به او گفت:

«اکنون من برای آرام کردن شما، رازی را برای شما می‌گشایم ولی آن را تا موقع مناسب به کسی بازگو نکنید. تصمیم گرفته شده است که زمینهای اربابان توسط یک کمیسیون قیمت‌گذاری شده و میان روستاییان تقسیم گردد. روستاییان این مبلغ را با ضمانت دولت در مدت ۳۰ سال بازپرداخت می‌کنند. اگر هر کدام خواست که نقداً بپردازد دولت ۳ درصد به او تخفیف می‌دهد. از این پس در ایران نباید اربابی باقی بماند همدی املاک شخصی و خالصه باید به روستاییان فروخته شود تا آنها خود مستقل و مالک باشند. در آن موقع مرزها و حدود اراضی

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۲۳

با نقشه مشخص می‌شود و دست‌بگیر ثروتمندان قطع می‌شود.^۱

محسن مهندس‌باشی آنچنان از جواد بیگ کدخدا خوشش می‌آید که به هنگام جدایی، به او یک تسیخ کربلا و یک عکس از اعضای گروه کاشفان را یادگار می‌دهد و آرزو می‌کند که چنین اشخاصی در وطن بسیار باشند. طالبوف در این صحنه با درایت، راه‌حل موردنظر خود برای حل مسئله ارباب-رعیتی را بیان می‌کند و امکان حل این موضوع بغرنج را به سادگی پیش روی خواننده قرار می‌دهد. این نیز یکی از خصوصیات است که طالبوف را از اسلافش متمایز می‌سازد.

یکی دیگر از مکانهای آرمانی که طالبوف در اثرش به تصویر می‌کشد، قصبه‌ی «جوبه» است. یکی از ساکنان این قصبه بنام میرزا محمود در روزگار جوانی با نویسنده در اروپا تحصیل کرده است. او روشنفکر روستایی دانا و متمدنی است. با وجود تحصیل در اروپا، او در شهر نمانده و زندگی در روستای زادگاهش را بسیار دوست می‌دارد. او تصمیم دارد تا آرزوهایش را در روستای خود به اجراء درآورد. او آسیابی مدرن در روستا برپا کرده، ساختمانی چهار طبقه در کنار آن ساخته، و از آنجا به خانه‌های روستایی تلفن کشیده بود. ۸۰ لامپ الکتریکی با کمک انرژی حاصل از آسیاب روشن می‌شد. میرزا محمود در جلوی آسیاب باغی زیبا برپا کرده، درختان مختلف میوه از جاهای گوناگون دنیا آورده بود. مرغ و اردک‌های اصیل هلندی تربیت داده، بطوری که جوجه‌های ۴ ماهه آنها نیم من (۲/۵ کیلوگرم) گوشت داشت. بسیاری از تخم‌مرغها دو زرده بودند.

طالبوف در اینجا تصویر یک روستای به سبک اروپایی را پیش روی خواننده قرار داده که ایجاد آن را در وطنش ضروری می‌شمرد. درست به همین دلیل است که یان ریپکا که کشورش صاحب‌الترین اقتصاد پیشرفته روستایی در اروپاست، در اثر خود تصویر هنرمندانه‌ی طالبوف را «صحنه زندگی روستایی خوشایند

امروز^۱ می‌نامد. تصادفی نیست که طالبوف اشخاصی چون جواد بیگ و میرزا محمود را «تازه مسلمان» می‌نامد. چرا که این افراد انسان دوست و وطن پرست هستند و عصر ترقی را بخوبی می‌فهمند و آن را استقبال می‌کنند و برای زندگی جدید می‌کوشند. در اثر طالبوف به تعداد زیادی از این «تازه مسلمانان» برخورد می‌کنیم. اگرچه طالبوف این «تازگی» را در معنای نسبی آن بکار می‌برد ولی او آن را باور دارد و طرفدار آن است. حتی در اثر خود یک جامعه‌ی سوسیالیست را چنین بیان می‌کند:

«وقتی که سوسیالیستی گسترش یافت که وضعیت محتاجان و فقیران را بهبود می‌بخشد و انسان‌ها متوجه شدند که مطالبه از اهالی باید به نسبت استعداد و توانایی آنها باشد، آنگاه کار دنیا به شکل دیگری خواهد بود.»^۲

گروه کاشفان در اثنای سفر به روستایی بنام «سنور» می‌رسند و میهمان عبدالله بیگ کدخدای آن می‌شود. معلوم می‌شود که حتی یک نفر هم در روستا باسواد نیست. عبدالله بیگ نمی‌تواند اسمش را بنویسد. ارباب روستا پسر جوانی را بعنوان منشی به روستا فرستاده ولی او هم نمی‌داند که مهندس یعنی چه و شهری به نام سمنان وجود دارد. در روستا اثری از کارهای بهداشتی و پزشکی وجود ندارد. مردم از بیماریهای ساده تلف می‌شوند. اگرچه اهالی روستا به زندگی می‌کنند ولی با این وجود مالیات سنگینی نیز بطور بیرحمانه از آنها گرفته می‌شود. در این نوع روستاها هیچ توجهی به انسان نمی‌کنند و حتی مباشران و اربابان از رهگذران نیز مالیات می‌گیرند. ارباب هم مالک، حکومت و هم دولت است.^۳

این روستا در واقع تصویری از وضعیت آن زمان روستای ایران است که خودسری و ستم اربابان و حیات تأسف بار مردم و ویژگی اصلی آن بود. همه‌ی نارساییهای فئودالیسم در این روستا نمایان هستند. در اینجا وظایف و حقوق رعیت،

^۱ - Jan Rupka. Iranische Literatur geschichte. Zeipzig. 1959. p. 330

^۲ . «مسالك المحسنين». قاهره. ۱۹۰۵. صص ۴-۵

^۳ . همان. ص ۶۲-۵۵

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۲۵

مالک و دولت مشخص نیست. طالبوف با ارائه این تصویر عمومی از زندگی روستایی در ایران، حتی ایران را با روسیه مقایسه کرده می گوید که هر چقدر که روسیه از اروپا عقب باشد، به همان اندازه ایران از روسیه عقب تر است. در روسیه برای ۱۸ هزار نفر جمعیت و ۵۰ فرسنگ مربع اراضی یک پزشک وجود دارد درحالیکه این مقدار در ایران ۵۰۰ هزار نفر اهالی و ۱۰۰ فرسنگ مربع یک پزشک می باشد. به گفته طالبوف در ایران حتی از ۱۵۰۰ نفر یک نفر نیز باسواد نیست و خواندن خط ملای ده ممکن نیست. برای ۳۵۰ هزار نفر یک داروخانه وجود ندارد، پزشکان آنان یا پیرزنان هستند یا دلاکان جوان. «درحالیکه چوپان می داند که چند گوسفندش زاییده و چند بره دارد»^۱ در اینجا تعداد و وضعیت اهالی مشخص نیست.

در اثر طالبوف شهری با نام سمندر نیز وجود دارد که توجه خواننده را جلب می کند. در اینجا حاکم شهر گوش افراد بی گناه را بدست میرغضب قطع می کند و همه ی شهر در درون عفونت است. رشوه هر کاری را راه می اندازد و افراد این شهر «سنگهایی متحرک» هستند. طالبوف پس از بیان یکایک معایب این شهر می نویسد: «شگفتا گویا که همه ی شهرهای اسلام توسط یک استاد ساخته شده و نقشه ی آن را یک نقاش وحشی کشیده بود»^۲

سپس مؤلف به بیان برخی معایب شهر مقدس مسلمانان یعنی مکه پرداخته و کارهای ناپسندی را ذکر کرده که به چشم خود در آنجا دیده است. او این اوضاع را به باد انتقاد می گیرد. از جمله ی پیش گفته طالبوف نیز روشن می شود که وضعیت موجود در روستای سنور و شهر سمندر تنها محدود به ایران نیست. او سپس می نویسد که شرح نابسامانیهایی که در همه ی این شهرها دیده است در این اثر نمی گنجد و لازم است که کتاب جداگانه ای در این باره نوشته شود. رمانتیسیم و ایده الیسم طالبوف همواره بر علم مبتنی است. یعنی او با به تصویر

۱. همان. ص ۶۲

۲. همان. ص ۱۳۰

کشیدن حوادث و شخصیتها آرزوهای علمی و نظری خود را بیان می‌کند. اگر ژولورن نویسنده‌ی اروپایی در رمان «هشتاد هزار کیلومتر زیر دریا» به سیاحت در زیر دریایی می‌پردازد که در زمان خود یک راز بود، طالبوف نیز در «مسالک المحسنین» به سیاحتی در قله‌ی دماوند می‌رود که با زمانی مصادف است که برخی کوهنوردان بویژه کوهنوردان انگلیسی سعی در فتح قله‌ی دماوند داشتند ولی با رنج و تلفات زیاد از نیمه‌ی راه بازگشتند.^۱ پس طالبوف چگونه در اثرش انجام اینکار مهم را به تصویر کشیده است؟

همچنانکه پیشتر گفته شد هدف گروه کاشفان فتح قله دماوند و کشف یخچالهای آن بود. این حادثه که خواننده بی صبرانه منتظر آن است در فصل پایانی کتاب اتفاق می‌افتد: کوهنوردان با آمادگی کامل از آخرین اردوگاه یعنی «کاروانسرای کرم‌خان» خارج می‌شوند چرا آنان می‌بایست از گذرگاههای خطرناک بگذرند. آنها سه نفر باربر محلی را نیز اجیر کرده‌اند. پس از کمی کوهپیمایی، آنان به تپه‌ای به بلندی ۵۰۰ فوت رو به شرق می‌رسند. مهندس‌باشی به نقشه نگاه کرده و به دوستانش می‌گوید که باید به طرف جنوب بروند. محمد باربر بومی ۴۰ ساله، رفتن از آن سمت را به صلاح نمی‌داند به این دلیل که اگر چنین می‌کردند نیم ساعت به دره‌ی اژدر می‌رسیدند که تاکنون کسی از آنجا به سلامت بیرون نیامده است. سپس مهدی شروع می‌کردند به بیان افسانه‌هایی درباره‌ی طلسم شدن آن دره. با این سخنان همه از رفتن به سوی دره‌ی اژدر سرمی‌تابند. مهندس‌باشی با دیدن هم‌رأیی آنان، دستور می‌دهد که آن شب در همانجا اتراق کنند. آن شب او با دوستانش درباره‌ی چگونگی آفرینش افسانه‌ها سخن می‌گوید و می‌خواهد که آنان را از تأثیر خوف افسانه‌ها بدر آورد.

فردا نزدیک ظهر همه در خواب بودند. مهندس‌باشی به مصطفی می‌گوید که هنوز چند ساعتی به غروب خورشید مانده است بیا برویم مقداری گردش کنیم.

۱. در صفحه‌ی ۱۶۶ کتاب «مسالک المحسنین» صعود کوهنوردان انگلیسی به دماوند و بازگشت آنها با چندین نفر تلفات نیز قید شده است.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۲۷

یکی از باربران جوان به نام شیرعلی^۱ نیز داوطلب همراهی آنها می‌شود. بدین ترتیب آن سه با کپسولهای گاز هیدروژن و وسایل جهت یابی و... راهی می‌شوند. نیم ساعت بعد به درّه‌ی اژدر می‌رسند. در ته درّه مه غلیظی حاکم بود و بوی عفونت به مشام می‌رسید. مصطفی مکان مناسب برای رفتن به درّه را یافته و سپس بالنی را که ۴ مترمربع گنجایش دارد، با گاز هیدروژن کپسولها پر کرده و سوار آن شد و بر فراز درّه پرواز کرد. مصطفی با هدایت بالن و پس از مشاهده‌ی جاهای تعیین شده، به مکان اولیه بازگشت. او به مهندس‌باشی خبر می‌دهد که در چند نقطه از دره گازهایی از زمین متصاعد می‌شود. علت آن بودن مکانهای آتشفشانی است. مهندسی‌باشی، مصطفی و شیرعلی به نزد بقیه اعضاء گروه باز می‌گردند و ماجرا را برای آنها بازگو می‌کنند. روز بعد آنها حمله را شروع کرده و همهی قلّه را فتح می‌کنند و با عوالم «اسرار آمیز» آشنا می‌شوند.

نویسنده عبور از ترسناکترین و دشوارترین موانع را با کمک راههای علمی به صورتی هنری نمایش داده و مدعای خود را که در آغاز کتاب آورده ثابت می‌کند: «انسان قادر به انجام هر کاری است.» او بطور آشکار به خواننده نشان می‌دهد که «در برابر اراده‌ی انسان هر چیز محال خود محال است.»^۲ و واژه‌ی

۱. شیرعلی یک از شخصیت‌های مثبت و جالب این اثر است. او جوانی دانا، جسور، با سواد، وطن پرست و بلندنظر است. درست است که بر اساس قراری که با هم گذاشته اند، گروه باربران می‌بایست در جریان بازدید گروه کاشفان از قلّه، در دهانه‌ی یخچال منتظر می‌ماندند ولی شیرعلی از کاشفان خواهش می‌کند تا پایان با آنها همراه شود. معلوم می‌شود که او برای اینکار آماده شده بود. او دو نیزه‌ی مخصوص و دو نعل مخصوص یخ نوردی با خود آورده بود. شیرعلی سیّاح و نویسنده‌ی خوبی است. او در طول راه چند شعر با مضمون زیبا می‌خواند. او از فرط فقر به باربری پرداخته است. چون مهندس‌باشی از احوال شیرعلی آگاه شد، دیگر از دستور دادن به او خجل می‌شود. او رفتارش را عوض کرده و با شیرعلی روابط برادرانه برقرار کرده و می‌کوشد تا پی به هویت او ببرد. شیرعلی در این اثر به شکل انسانی آرمانی تصویر شده است. ن. ک: صص ۱۷-۱۵

۲. «مسالک المحسنین». قاهره. ۱۹۰۵. ص ۱۰

۱۲۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

«غیرممکن» را باید از کتاب لغت حذف کرد.^۱ طالبوف از آنجا که علوم مختلف را می‌دانست، قله‌های دست‌نیافتنی دماوند را چنان درست ارائه کرده است. زمانی که کوهنوردان انگلیسی چند سال پیش برای نخستین بار موفق به فتح دماوند شدند قله‌های آن را نزدیک به مقداری و کیفیتی ثبت کرده‌اند که طالبوف بیان کرده است.^۲

یکی دیگر از صحنه‌های علمی-تخیلی کتاب «مسالک المحسنین» عبور گروه کاشفان از دره‌ی «بایقو» است. یکی از بلوچیان محلی افسانه‌های رایج درباره‌ی دره‌ی بایقو را برای گروه بازگو می‌کند. گویا فرشته‌ای بنام شموئیل از طرف زرتشت به خواب کمبوجیه پادشاه ایران و جای پنهان گنجی را در زیر خاک دره‌ی بایقو به او نشان می‌دهد و به او می‌گوید که گنج را از آنجا خارج کرده و بر جهان پادشاهی می‌کنی اما ۸ لوح در گنج وجود دارد که قوانین من هستند باید که به آن قوانین عمل کنی.

نویسنده در کتاب متن لوح را ارائه کرده و نظرات فلسفی مهمی را در قالب آنها بیان می‌نماید. چگونگی آفرینش کائنات در لوح اول و آفرینش کره‌ی زمین در لوح دوم آمده است. در لوح سوم مسئله حرکت مستقل کائنات و ترقی آنها توضیح داده شده است. در اینجا می‌خوانیم:

«ای دیوجان! بواسطه‌ی قانون وحدت عناصر به هیولی کائنات استعداد استحاله، شکل‌گیری جدید و استعداد خلق اجسام دیگر را داده و آن را اساس تغییرات و حوادث آفریدم که عالم عظیم مادی هر آن بر اساس همان قانون استحاله تغییر یابد. یعنی چیزی را از یکی کاسته و بر دیگری افزایش داد. نام آن را علم کیمیا گذاشتم.»^۳

۱. همان.

۲. در این باره ن.ک: کتابچه‌ی «میرزا عبدالرحیم طالبوف». ص ۵. (این کتابچه در سال ۱۹۴۸ توسط جمعیت روابط فرهنگی ایران - شوروی در تبریز منتشر شده است).

۳. «مسالک المحسنین». قاهره. ۱۹۰۵. صص ۸۵-۸۴.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۲۹

در لوح بعدی مطالبی در درک کائنات آمده که هرچه در کائنات آمده، همه آشکار هستند و برخی پدیده‌ها نادیدنی هستند نه از آنجا که قابل درک نیستند بلکه بدان علت که پرده‌ای در برابر چشمان بشر است.^۱ در لوح ششم این نظر به شکل روشنتری آمده است:

«هرکس بگوید که از حکمت پرسشی نیست، او گمراه است.

حکمت چیزی نیست که نتوان آن را آموخت. لازم است که راز

هر چیز را جسته و پیدا کرد. در سیاهی تقلید و قبول

کورکورانه و در ظلمات عصبان انسان گمراه می‌شود.»^۲

همچنانکه پیداست طالبوف در اینجا این فکر را مطرح می‌کند که کائنات توسط نیرویی آفریده شده‌اند (این درحالی است که در جاهای دیگر درست عکس این مطلب را بیان می‌کند.) لیکن او ادعا می‌کند هیچ نیرویی در کار کائنات و بویژه‌ی کره زمین دخالت نمی‌کند. لازم است تا علت این وضعیت را در حوادث طبیعی جستجو کرد.

نویسنده در عین حال اضافه می‌کند که هر چیز در هر کجا، همواره و در هر شرایط رشد می‌کند، ماده از میان نمی‌رود، از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود و یا از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌یابد. طالبوف همه‌ی حوادث طبیعی را با یکدیگر مرتبط می‌داند. یک ماده موجب پیدایش ماده‌ی دیگر می‌شود:

«اگر آب، خاک و حرارت و نور نباشد، تخم نمی‌روید و اگر تخم

نباشد خاک و آب و حرارت، نه برگ می‌آورد و نه میوه می‌دهد.

اگر خاک نباشد، آب تخم را می‌گنداند و فاسد می‌کند، اگر آب

نباشد حرارت همه چیز را می‌خشکاند و نابود می‌کند.»^۳

رمان «مسالک المحسنین» چه از نظر قالب و چه از نظر محتوا و هم از نظر ادعاهای جامعه‌شناسانه و افکار انتقادی جسورانه‌اش، یکی از آثار بی‌مانند در تاریخ

۱. همان. ص ۸۵

۲. همان. ص ۸۷

۳. همان. ص ۸۷

۱۳۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

ادبیات ماست. در این کتاب برخی نظرات طالبوف پیرامون جهات مختلف زندگی اجتماعی ما وجود دارد که فراگیری عمیق آنها امری بایسته است.

فعالیت قلمی

درست مشخص نیست که عبدالرحیم طالبوف از چه زمانی به نگارش ادبی روی آورده به همین دلیل تاریخ آغاز فعالیت قلمی وی روشن نیست. اگر کتاب «الحمار» را نخستین اثر ادبی وی بدانیم این کتاب در سال ۱۸۸۸ م / ۱۲۶۷ ش چاپ شده است. هم می‌دانیم که در همان سال طالبوف در استانبول روزنامه‌ای مخفی به نام «شاهسون» منتشر می‌کرد. این به آن معنا نیست که وی فعالیت قلمی‌اش را از این تاریخ آغاز کرده است. با توجه دقیق به آثار چاپ شده‌ی وی در این دوره، متوجه می‌شویم که این آثار محصول قلم نویسنده‌ای با تجربه است.

یک سند نیز موجود است که نشان می‌دهد طالبوف خیلی پیشتر از سال ۱۸۸۸ م / ۱۲۶۷ ش فعالیت قلمی خود را شروع کرده است. در این سند که مربوط به اوایل سال ۱۸۸۰ م / ۱۲۵۹ ش می‌باشد، اشاره شده که طالبوف نویسنده‌ی تعداد زیادی مطلب و حتی مطالبی پیرامون قانون اساسی بوده است.^۱

از مطالب و نظرات موجود در آثار طالبوف مشخص می‌شود که او تعداد زیادی اثر علمی، ادبی و ژورنالیستی دارد که منتشر نشده است. از آنجا که برخی از آثار مناسبت زمانی خود را از دست داده بودند، خود طالبوف صلاح را در عدم چاپ آنها می‌دید. برخی آثار دیگر را به دلیل احتمال جلوگیری و مقابله‌ی استبداد به چاپ نسپردیده است. طالبوف در سال ۱۹۰۶ م / ۱۲۸۵ ش هنگام نوشتن درباره‌ی نارساییهای حکومت استبدادی می‌نویسد که در این باره (بویژه درباره‌ی امور مالی

۱. میرزا عبدالرحیم طالبوف، کتاب «تاریخ ایران» سرجان ملکم را عمیقاً مطالعه کرده و در حاشیه‌ی آن کتاب به طرح نظرات خود پرداخته است. او این کتاب را در ۲۹ جماد الثانی ۱۳۱۵ قمری به دوستش میرزا عبدالخالق آخوندوف هدیه داده است. (آخوندوف روزنامه‌ی «زنبور» را پیش از انقلاب روسیه در باکو منتشر می‌کرد). اشاره‌ی مورد نظر فوق در صفحه‌ی ۱۸۶ همین کتاب نوشته شده است.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۳۱

کشور» «به صد نفر ایرانی نوشته‌ام و یا دوستان در برخی آثارم که بدلیل عدم مطابقت زمانی چاپ نکرده‌ام، دیده و خوانده‌اند.»^۱

صحنه‌ی پایانی کتاب «سفینه‌ی طالبی» که در سال ۱۸۹۴م / ۱۲۷۳ش در استانبول چاپ شده، دلیل دیگری بر این مدعاست که طالبوف برخی آثار چاپ نشده نیز دارد. در این صحنه نشان می‌دهد که وقتی نویسنده در حال پایان دادن اثر است یکی از دوستانش آمده و در اثنای صحبت به وی می‌گوید که: «این کتاب را نیز مانند کتاب‌های دیگر نوشته و در صندوق نگذار. آن را بخاطر منافع مردم و وطن منتشر کن.» میرزا عبدالرحیم طالبوف خواهش دوستش را می‌پذیرد و به او اطلاع می‌دهد که این کتاب را چاپ خواهد کرد.^۲ در «مسالك المحسنين» نیز طالبوف اشاره می‌کند که کتابی با نام «كشف الاسرار» نیز نوشته است^۳ ولی این کتاب تاکنون بدست نیامده است.^۴

با این وصف میرزا عبدالرحیم طالبوف پیش از سال ۱۸۸۸م / ۱۲۶۷ش برخی آثار را آفریده است ولی ما فعلاً آنها را در دست نداریم. «به همین خاطر نیز ما اساساً به برخی است نوشته‌ها، برخی مقالاتش پس از انتشار روزنامه «شاهسون» مقدمه‌های کتاب‌هایش و مکاتبات با دوستانش استفاده می‌کنیم.

مقالات و آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف مستقیماً مربوط به مسائل دوره‌ی زندگی او می‌باشند. این مسائل عبارت بودند از گسترش تکنولوژی معاصر، افزایش آگاهی مردم، افشاء جهالت و موهومات، سرنگونی استبداد، مبارزه با استعمار، گسترش آرمانهای جهان وطنی، ترنم ندای آزادی و برابری، آزادی زنان و الفبای

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». تهران. ۱۹۰۶. ص ۳۱

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴. صص ۲۳۵-۲۳۴

۳. «مسالك المحسنين». قاهره. ۱۹۰۵. ص ۲۳۰

۴. بر ما معلوم است که شخصی به نام سید محمد هادی نویسنده‌ی کتابی به نام «كشف الاسرار» است و این کتاب را نیز مطالعه کرده‌ایم. در این کتاب هیچ مورد مربوط به طالبوف وجود ندارد.

این تنها طالبوف نبود که به این مسائل غیرقابل تأخیر توجه می کرد بلکه همه‌ی انسان‌های اندیشمند آن زمان در ایران با او هم‌رأی بودند. آنها همگی در راه حل این مسائل کمابیش مبارزه می کردند اشخاصی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا یوسف خان مستشار الدوله، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، خیرالملک، میرزا حسن رشدیه، میرزا محمودخان، میرزا مهدی تبریزی، سید جمال‌الدین کاشانی، میرزا محمدعلی خان کاشانی، ادیب الممالک، زین‌العابدین مراغه‌ای، محمدطاهر تبریزی و دهها تن دیگر چه در داخل ایران و چه در خارج به اقداماتی برای بهبود وضعیت موجود کشور دست زدند. در این بخش به بیان برخی نظرات طالبوف و مقایسه آنها با نظرات دیگر اندیشمندان می‌پردازیم:

گسترش علم و معارف، مسئله آزادی زنان

همچنانکه پیشتر گفته شد میرزا عبدالرحیم طالبوف با هدف رشد آگاهی اولاد وطن، سه جلد «کتاب احمد» را نوشته و در تیراژ وسیع منتشر کرد. با برخی از نظریات تربیتی و فرضیات علمی موجود در اثر آشنا شدیم. همزمان دانستیم که چگونه طالبوف به تأسیس مدارس و یا تحصیل افراد بی‌بضاعت کمک مادی می‌کرد ولی خدمات علمی و فرهنگی وی محدود به اینها نیست.

در اواخر سده‌ی نوزدهم و آغاز سده‌ی بیستم برخی کوششهای فعالان فرهنگی ایران، با مقاومت رژیم و عوامل استبداد مواجه شده بود. کسانی که برای تأسیس مدارس جدید و تعلیم علوم دنیوی می‌کوشیدند از طرف دولت تحت تعقیب قرار گرفتند. میرزا حسن رشدیه و کمال مدت زیادی از عمر خود را در مهاجرت گذرانده و بیشتر مدرسی را در خارج از کشور برپا کردند. چرا که این اشخاص فداکار، چنین می‌پنداشتند که تربیت فرزندان ملت شرط لازم برای پیشرفت کشور است. در چنین دوره‌ای میرزا عبدالرحیم طالبوف نیز به مثابه‌ی یکی

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۳۳

از مجاهدان جبهه‌ی آگاهی، شروع به فعالیت کرد.

«عبدالرحیم نجارزاده‌ی تبریزی که بنام طالبوف شناخته شده یکی از شخصیت‌های فرهنگ‌دوست و دانشمندان آذربایجان محسوب می‌شود. با وجود اینکه او در آذربایجان و ایران زندگی نکرده و بیشتر در قفقاز بسر برده ولی آثار سودمند او کاملاً مشهور شده‌اند. شایسته است که نام در تاریخ فرهنگ آذربایجان آورده شود.»^۱

طالبوف نیز مانند دیگر فرهنگ دوستان دیگر بر این عقیده بود که باید به علوم دنیوی توجه بیشتری شود. چرا که با این علوم می‌توان مردم را از منجلاب جهالت بیرون آورد. بدین جهت نیز طالبوف با استفاده از ادبیات روس، برخی آثار علمی را پدید آورد و استفاده از این کتاب‌ها در مدارس را تشویق کرد.

طالبوف «کتاب فیزیک یا حکمت طبیعی» را در اوایل سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م نوشته و در استانبول بچاپ رساند که این کتاب در این راستا حائز اهمیت است. در این کتاب که جمعاً ۹۴ صفحه دارد، ۵۶ بحث علمی از آخرین دستاوردهای علمی آن زمان آمده است. برای نشان دادن آزمایشات، تصاویر جالبی نیز وجود دارد. این درست است که به گفته‌ی خود طالبوف او این کتاب را به صورت ترجمه و اقتباس از کتاب‌های روسی نوشته است ولی چون در آن زمان هنوز اصطلاحات مناسب فیزیک و شیمی در زبان فارسی پدید نیامده بود، تالیف و نگارش چنین کتابی آسان نبود. مترجم (طالبوف) در این کار رنج فراوان کشید و سرانجام موفق به این کار شد. او واژگان علمی رایج در اروپا را چنان با مهارت به فارسی برگردانده که این معادله‌ها شگفتی خواننده را برمی‌انگیزد. این معادله‌ها چنان مناسب و دلنشین هستند که اکنون نیز در زبان فارسی کاربرد دارند. (طالبوف نظراتی دقیق درباره‌ی زبان و زبانشناسی نیز دارد که لازم است کتابی جداگانه و قطور درباره‌ی آن نوشته شود). طالبوف خود در مقدمه‌ی کتاب این کار خود را نخستین اقدام در زبان فارسی و

۱. امید، حسین. تاریخ فرهنگ آذربایجان. جلد اول. تبریز. اسفندماه ۱۳۲۲. ص ۶۴

اقدامی مثبت تلقی می‌کند:

«جای تأسف آنجاست که تاکنون در زبان فارسی اصلاً کتابی به شیوه‌ی مفید و شکلی واضح درباره‌ی این علم نوشته نشده است. من تنها به انگیزه خدمت به اولاد وطن، این کتاب را از روسی به فارسی ترجمه کردم. امیدوارم که این خدمت نزد فرهنگ دوستان ملت زیبا و پسندیده محسوب شود و برای دانش‌آموزان ابتدایی مفید فایده قرار گیرد.»^۱

درست به دلیل همین انگیزه‌ی طالبوف بود که وقتی در سال ۱۸۹۴م / ۱۲۷۳ش مدرسه‌ی «رشدیه» در تبریز افتتاح شد، وی ۳۰ منات پول و ۲۰۰ جلد از آن کتاب را به آنجا فرستاد. میرزا حسن رشدیه نیز از این کتاب‌ها بعنوان کتاب درسی استفاده کرده و پول را نیز برای چاپ کتاب الفبای جدید صرف کرد.^۲

در شرایط آن روز ایران توجه به علوم طبیعی اهمیت فراوان داشت از این روی نیز طالبوف در آثار خود مرتباً به این مسئله اشاره می‌کند و فراگیری این علوم را شرط اساسی زندگی بهتر در جهان می‌داند:

«به نظر همه عالمان و حکیمان شریفترین علوم، حکمت طبیعی است. چرا که اینان حقایق جهان مادی را نمایان می‌سازند و تکامل وسایل زندگی را برای انسان تأمین می‌کند و تسهیلات را در زندگی ایجاد می‌نماید. از آن جمله به انسان می‌آموزد که استفاده از هر چیز چگونه لازم است و چه جهان بی‌نهایتی در درون چیزهای جزیی وجود دارد که ما برای آنها اهمیتی قائل نیستیم.»^۳

طالبوف بارها مراتب تأسف خود را از وضعیت آموزش علوم دنیوی در ایران اعلام کرده بود. وی یادآوری می‌کند که شاگردان ۹ ساله در مدارس جدید تاریخ

۱. «کتاب فیزیک یا حکمت طبیعی»، استانبول. ۱۳۱۱ قمری. «افاده‌ی مخصوص».

۲. امید. حسین. همان. ص ۶۴

۳. «کتاب فیزیک یا حکمت طبیعی»، استانبول. ۱۳۱۱ قمری. «افاده‌ی مخصوص».

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۳۵

کشور، هندسه، ریاضی، جغرافی، فیزیک و شیمی مقدماتی، ادبیات چند زبان دیگر، در ۱۵ سالگی علوم حقوق و اقتصاد را مکمل فرا می گیرند. او سپس با تأسف می نویسد که طلباب هفتاد ساله‌ی ما در فصل «طهارت» مانده و برای نجات از درّه‌های عمیق، دنبال وسیله می گردند.^۱

طالبوف کتاب فلاماریون ستاره شناس نامدار فرانسوی را به فارسی ترجمه کرده و آن را با نام «رساله‌ی هیئت جدید»^۲ در سال ۱۳۱۲ق/۱۸۹۵م در استانبول منتشر کرد. مترجم در مقدمه‌ی مفصلی که بر کتاب نوشته، پس از تشریح اهمیت فراگیری علم نجوم، آرزو می کند که این کتاب در تمام مدارس تدریس شود. «افتخار ما در جهان به یادگیری چنین علمی بستگی دارد»^۳ تصادفی نیست که نشریه‌ی «اختر» که در استانبول منتشر می شد، تقریباً به مدت یک سال ونیم در تمام شماره‌هایش، مقالات و اعلاناتی راجع به این کتاب منتشر کرده و برای فروش و انتشار آن بسیار کوشش نمود.

«ایضاحات در خصوص آزادی»^۴ و «سیاست طالبی»^۵ از نظر مضمون، مهمترین و بزرگترین کتاب‌های طالبوف هستند. اگرچه این کتاب‌ها به طرح مسائل صرفاً نظری و سیاسی اختصاصی یافته ولی مؤلف طرح برخی مسائل تربیتی را از یاد نبرده

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد ۲. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۴

۲. این کتاب را نخستین بار چارکوف دانشمند روسی از زبان فرانسوی به روسی ترجمه کرده و طالبوف آن را از روسی به فارسی برگردانده است. طالبوف برخی مطالب قدیمی کتاب را تلخیص نموده و به مقتضای مطلب و اهمیت موضوع، آنها را شرح داده است.

۳. همان کتاب. ص ۱

۴. کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» در سال ۱۹۰۶ در تهران منتشر شده است. این اثر را که از دید بسیاری از پژوهشگران برکنار مانده، می توان مانیفست انقلاب مشروطه نامید. در اینجا ادعاها و نظراتی درباره‌ی چگونگی اعمال آزادی بیان شده است.

۵. کتاب «سیاست طالبی» یکی از آثار ادبی و عمومی نویسنده است که بر بسیاری ناشناخته می باشد. نویسنده نتوانسته در طول حیات خود این کتاب را منتشر کند چراکه مطالب آن از قاطعیت فراوانی برخوردار است. او وصیت کرد تا پس از مرگش آن را منتشر کنند. در سال ۱۹۱۱ یعنی مدتی پس از مرگ طالبوف، دوستش این کتاب را منتشر کرد.

۱۳۶ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

است. چرا که او تغییر ساختار و کسب آزادی را منوط به چگونگی تربیت نسل آینده می‌دید: «آزادی ما دو دشمن بزرگ دارد».... «نخست منافقان و مستبدان داخلی که می‌خواهند تا با حفظ خودسریهای سابق، حیثیت ملی ما را به عیش پنج روزه‌ی خود بفروشند. دشمن دوم که هزار بار از اولی نیرومندتر است: بی‌سوادی فقر معنوی و ضعف ایمان است.»^۱ به نظر طالبوف علم راه آزادی را روشن می‌کند، نابودی بی‌سوادی به معنای حرکت به سمت آزادی است.

طالبوف در کتاب «سیاست طالبی» وضعیت نابسامان وطن را مربوط به شش عامل اساسی می‌داند که یکی از اینها نابسامانی امور تحصیلی در کشور است. او در بحث کاستی نظام آموزشی می‌گوید که ملایان مکتبخانه‌ها «گوش مردم را از معلومات مفید بر حذر می‌دارند، هندسه را کفر، نجوم را دروغ و شیمی را غلط، ادبیات را از مبطلات روزه، تاریخ را افسانه و محصلان این علوم را دیوانه می‌نامند.»^۲ مؤلف از بسیاری نکات نادرست تربیتی سخن می‌گوید که در کتاب‌های درسی موجود است و می‌گوید که همه‌ی اینها، روند تربیت مدارس را برهم می‌زند.^۳ طالبوف ارائه‌کنندگان چنین دروس را «معلمان نتراشیده» می‌نامد.^۴

بدین ترتیب میرزا عبدالرحیم طالبوف تغییر بنیادین نظام آموزشی، ایجاد برنامه‌های سودمند و تدریس علوم معاصر را یکی از مهمترین عوامل برای اصلاح امور کشور و مردم می‌داند. با مرور آثار و زندگی این متفکر بزرگ مشاهده می‌کنیم که او تمام عمر بطور خستگی ناپذیر در این باره کوشیده است.

میرزا عبدالرحیم طالبوف بعنوان یکی از پرشورترین منادیان فرهنگ در راه باسوادی و آگاهی زنان رنج بسیار کشید. شخصیت‌های زینب و ماهرخ در سفینه‌ی طالبی، نمونه‌ای از شخصیت احمد هستند که در طول اثر نیز دائم در حال پیشرفت

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». تهران. ۱۹۰۶. صص ۳۸-۳۹

۲. «سیاست طالبی». تهران. ۱۹۱۱. ص ۶۸

۳. همان. ص ۷۰

۴. همان. ص

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۳۷

هستند. آنان در همه‌ی گفتگوها و مباحثات همراه احمد شرکت دارند. کارخانه صابون پزی که در تبریز تصویر شد، محصول تخیلی یعنی اثر است. در اینجا زنانی باسواد یا دختران محصل یتیم و بی‌کس در شغل رختشویی فعالیت می‌کنند.^۱

در رمان نیمه‌خیالی «مسالک المحسنین» نیز با یک شخصیت زن برخورد می‌کنیم. هنگامی که کمبوجیه پادشاه ایران به بانوی دیگری علاقمند می‌شود، ملکه به همراه وزیر صیفون و همسرش پرتونیز سوءقصدی را به جان شاه و معشوقه‌اش ترتیب می‌دهند. صیفون از خود تردید نشان داده و از شاه می‌ترسد و راز را بر او می‌گشاید. پرتونیز شوهرش را به سبب ضعف ترس بسیار سرزنش می‌کند و می‌گوید:

«اگر من می‌دانستم که تو مرد ضعیفی هستی و با تهدید پادشاه،
راز خود و دیگری را خواهی گفت مانع می‌شدم که ملکه تو را
همراز ما قرار دهد. اگر تو هم می‌خواستی من اجازه نمی‌دادم. ...
در کارهای پرخطر یا باید جان باخت و یا توپ مقصد را از
میدان خارج کرد. یکی از این دو باید اتفاق افتد»^۲

شخصیت پرتونیز در این اثر شخصیت زنی دانا، جسور، مدبر و شکست‌ناپذیر است. نویسنده با خلق این شخصیت ضربه‌ای به سنت‌گرایی دین‌وارد می‌کند که عادتاً به زن به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد. او نشان می‌دهد که زن نیز می‌تواند به درجات بالا دست پیدا کند. چنان زنانی که با بسیاری از ویژگیهایشان از مردان و حتی وزیران نیز برتر باشند.

طالبوف در سال ۱۹۰۶ م / ۱۲۸۵ ش کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» را در تهران منتشر کرد و در قسمتی از ضرورت ایجاد مدارس دخترانه سخن گفته و اعلام می‌کند که در آینده مطالبی مفصل درباره‌ی تحصیل دختران و زنان خواهد

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۲۰

۲. «مسالک المحسنین». قاهره. ۱۹۰۵. ص ۷۷

۱۳۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

نوشت.^۱ زمانی که در سال ۱۹۰۱ م/ ۱۲۸۰ ش برای نخستین بار مدرسه‌ی دخترانه در باکو تاسیس شد، طالبوف این اقدام زیبا را با مسرت خاصی استقبال کرد.^۲

در آن زمان قشر مذهبی به تحصیل بانوان روی خوش نشان نمی‌داد و آنان را از فعالیت اجتماعی محروم می‌ساخت. چنین وانمود می‌شد که گویا تحصیل بانوان براساس قواعد شرع گناه است. طالبوف می‌کوشید با تکیه بر سخنان [حضرت] محمد [ص] به این رویکرد پاسخ داده و تأثیر پاسخ را بیشتر کند. مثلاً او هنگام بیان قوانین نظامی پیامبر در کتاب «تاریخ نبوی»^۳ به یکی از مواد آن اشاره می‌کند: «زنان نیز در جنگها شرکت داشته و برای سپاهیان آب می‌آوردند و به زخمیان رسیدگی می‌کردند.»^۴ مشخص می‌شود که طالبوف با آوردن این نکته‌ی تاریخی، سعی در بیان دیدگاه خود با استفاده از آن دارد. او در جای دیگری از کتاب می‌گوید خوشبخت آن ملتی است که حکومت آنها شورایی است.^۵

طالبوف بعنوان یکی از شخصیت‌های مهم فرهنگی داغستان، برخی اقدامات مهم فرهنگی را نیز در اینجا انجام داده بود. او در تکمیل مدارس جدید و تأمین شرایط تحصیل فرزندان خانواده‌های فقیر نقش بزرگی داشت. او همراه با فعالیت فرهنگی در این زمینه، از بذل کمک‌های مادی نیز فروگذار نبود. «حتی زمانی که از مشکلات مالی ساختمان مدرسه‌ی رئالنی در تیمورخان‌شورا مطلع شد، مبلغی کثیر از کیسه‌ی فتوت خود بدون درصداً عطاء کرد تا اداره‌ی شهر به مرور ایام باز پس دهد.»^۶ در اوایل

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». تهران. ۱۹۰۶. ص ۶۷

۲. روزنامه‌ی «کمال». باکو. ۱۳۱۹ قمری (۱۹۰۱ میلادی). شماره‌ی ۱۶-۱۵

۳. «تاریخ نبوی» خلاصه‌ی کتاب «نخبه‌ی سپهری» از عبدالرحیم طالبوف است. نویسنده مطالب این کتاب را در مراسم عید نوروز سال ۱۹۰۷ در برابر روشنفکران باکو به زبان ترکی عرضه کرده و آن را در ۱۲۰۰ نسخه منتشر نمود. اگرچه موضوع هر دو کتاب [حضرت] محمد [ص] است ولی در هر دو کتاب [حضرت] محمد [ص] به عنوان یک انسان عادی تصویر شده و مالک هیچ صفت خارق‌العاده‌ای نیست.

۴. «تاریخ نبوی». باکو. ۱۹۰۷. ص ۱۶

۵. همان. ص ۲۷

۶. روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۳ مه ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۳۹

سده‌ی بیستم نخستین مدرسه‌ی شبانه‌روزی تیمورخانشورا افتتاح شد. طالبوف از نظر مادی مقداری زیادی به تأسیس این مدرسه کمک کرده با خواهش اهالی بومی در پی این ساختمان ۸۰ سکه عشر طلا قرار داد. در سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م زمانی که ملک‌المتکلمین^۱ از راه باکو عازم اروپا بود، با کمک طالبوف و دیگر شخصیت‌های فرهنگی، یک مدرسه برای کودکان ایرانی در آنجا تاسیس شد.

طالبوف همسرش خان بیکه را نیز به سوی شرکت در امور اجتماعی و عام‌المنفعه سوق می‌داد. خان بیکه در بسیاری اوقات خود مستقلاً به امور خیریه از نظر مالی کمک می‌کرد.^۲ خان بیکه بانو در راه آموزش و تحصیل بانوان مسلمان سعی فراوان کرد. در زمانی که رسم بر این بود که به هنگام حضور میهمان در خانه بودن زن در خانه با محدودیت همراه بود، خان بیکه با بیشتر میهمانانی که به منزل می‌آمدند، دیدار می‌کرد و حتی با آنان به مبادله‌ی افکار می‌پرداخت. کسانی که به خانه‌ی میرزا عبدالرحیم طالبوف رفت و آمد کرده‌اند، خاطراتی شیرین از خان بیکه بانو ذکر کرده و او را بانویی اجتماعی نامیده‌اند.^۳

۱. ملک‌المتکلمین یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران است. او روزنامه‌ی مرتقی «صوراسرافیل» را منتشر می‌کرد. او همچنین سردبیر «روزنامه‌ی غیبی» بود که دفترش در اصفهان بود ولی بصورت پنهانی در سن پترزبورگ منتشر می‌شد. ملک‌المتکلمین یکی از اعضای تشکیلات «سیوسیال دموکرات» بوده و در مجلس اول مشروطه به نمایندگی برگزیده شد. او در سال ۱۹۰۸ به دست جلّادان شاه کشته شد. ن.ک: ابراهیموف، تقی (شاهین). ایران کمونیست پارتیاسنین یاراناماسی. باکو. ۱۹۶۳. ص ۳۵

۲. هاشم بیگ وزیروف هنگام سفر به داغستان وارد تیمورخانشورا شد. بخشی از سفرنامه‌ی وزیروف را باهم می‌خوانیم: «در اینجا بیشتر دختران مسلمان تحصیل می‌کنند ولی حیف که در اینجا مدرسه‌ی دخترانه وجود ندارد. در اثنای صحبت‌مان در این باره به خان بیکه متعلقه‌ی محترمه‌ی جناب طالبوف یادآوری کردیم. خانم محترمه با ما در این زمینه همراهی شد. امیدواریم که بانوی محترمه خان بیکه از فکر مادری روحانی برای دختران تیمورخانشورا منصرف نشود». ن.ک: روزنامه‌ی «اتفاق». باکو. ۱۹۰۹. شماره‌ی ۱۹۷

۳. در سیاهه‌ی مربوط به خیرانی که به تکمیل یک بنای نیمه کاره‌ی عمومی در تفلیس کمک کرده‌اند، نام عبدالرحیم طالبوف و بانو خان بیکه به عنوان نفرات اول و دوم به همراه مقدار مبلغ پرداخت شده دیده می‌شود. ن.ک: روزنامه‌ی «شرق روس». تفلیس. ۱۹۰۳. شماره‌ی ۱.

۱۴۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

طالبوف فداکاری فراوانی در گسترش علم و فرهنگ و بویژه مسئله آزادی زنان صرف کرده و نظرات بسیاری مطرح کرد. سرانجام او به این نظر رسید که تنها پس از گسترش علم سوسیالیسم که موجب رفاه بینوایان می‌شود، امور فرهنگی نیز شکلی دیگر خواهند یافت. درهای مدارس به روی همه باز خواهد شد. فرزندان افراد زحمتکش به صورت رایگان در مدارس تحصیل کرده و با غذا و پوشاک ارزان نیز تأمین خواهند شد.^۱

مبارزه با موهومات و خرافات

از تحلیل آثار ادبی طالبوف چنین برمی آید که تشریح و تبلیغ علوم طبیعی و اجتماعی، خود به نوعی رد موهومات و خرافات است. او خواسته است تا با تحلیل مادی کائنات، موهومات موجود در اذهان مردم افکار مخالف با علم را از میان برداشته و راه مبارزه‌ی سیاسی را هموار سازد. طالبوف چنین می‌اندیشید که علم و دین با هم در تضاد هستند و هر کدام از آنها دیگری را رد می‌کند. بدین جهت نیز او تمام تلاش خود را برای تبلیغ دستاوردهای علم مصروف کرده بود

«هزار سال بدون آگاهی، جهالت را تقلید کرده‌ایم. اگر اکنون

علم را تقلید کنیم، چه زبانی خواهیم کرد.»^۲

اگرچه این ویژگی طالبوف به دیگر اندیشمندان شباهت دارد ولی او نیک می‌دانست طبقات بالا و طبقاتی که ابزار دینی را وسیله‌ی بهره‌کشی کرده‌اند، آن را به آسانی از دست نخواهند داد. بدین جهت در آثار طالبوف به مطالبی برمی‌خوریم که قصد آن زدن شاخ و برگ دینی نه به منظور احیاء آن بلکه با هدف ریشه‌کن کردن آن است. طالبوف هرگز برای تبلیغ آشکار ضددینی کوشش نمی‌کرد بلکه

همچنین زمانی که در سال ۱۹۰۷ در گنجه قحطی رخ داد، زنان تیمورخانشورا به آنجا کمک کردند. روزنامه‌ی «تزه حیات» در شماره‌ی ۸ مورخ ۱۹۰۷ خود سیاهه‌ی نام این زنان را آورده است. بانو خان بیکه طبق این سیاهه ۱۰ منات به این امر کمک کرده است.

۱. «مسالك المحسنين». قاهره. ۱۹۰۵. صص ۴-۵

۲. «ایضاحات در خصوص آزادی». تهران. ۱۹۰۶. ص ۱۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۴۱

او به توضیح چنان مسائل علمی معاصر می پرداخت که پذیرش آنها موجب می شد که انسان بخودی خود آموزه های دینی را کنار بگذارد.

باید اعتراف کرد که میرزا عبدالرحیم طالبوف در هیچکدام از آثارش بطور صریح و آشکار، این مدعای معروف میرزافتحعلی آخوندزاده را بیان نکرده است که «من تمام ادیان را پوچ و افسانه می دانم»^۱. طالبوف بیشتر در پی آن بود تا با توضیح کشفیات علمی بی شمار، زمینه را برای رد احکام دینی به صورت غیرمستقیم فراهم کند. به تعبیر بهتر در توضیح حوادث اجتماعی از چه روشی باید استفاده کرد: از کل به جزء یا از جزء به کل. برای مخالفت و رد دین نیز دو راه وجود دارد یا باید کل دین را انکار کرد و سپس دلایل ادعاهای خود را ذکر می کنی دیگر اینکه ابتدا اسرار طبیعت را به شکل علمی بگشایی و با اینکار اجزاء ادعاهای اساسی دینی را رد کنی. البته طالبوف راه دوم را برگزیده و نتیجه گیری را به خواننده واگذار کرده بود.

طالبوف در نامه ای به یکی از دوستانش به نام بهجت تبریزی اعتراف می کند که به صورت آشکار از مسائل دینی سخن نگفته است. او می نویسد که نامه های من گاه از سادگی خارج می شود و آزاد می گردند. تنها در دو مورد «یکی اسرار سیاسی و دیگری اعتقادات دینی» سرپوشیده سخن می گویم.^۲ علت این بود که در ایران آن زمان بیان آشکار چنین مسائلی، موجب می شد که توده های مردم از وی دور شده و از دیگر افکار مرفقی نیز رویگردان شوند.

طالبوف نیز زیانهای تبلیغ صریح علیه دین را بخوبی می دانست. درست به همین دلیل نیز می نویسد که «نمی توان هرچه را که به نظر رسید بیان کرد و نمی توان هرچه را که به زبان می آید بر قلم راند»^۳ این به آن معناست که نمی توان سیاست را

۱. آخوندزاده، فتحعلی. مجموعه آثار. جلد دوم. باکو. ۱۹۵۱. ص ۱۲۶

۲. بایگانی سلمان ممتاز در واحد نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان. پوشه ی ۳۸. (۲۶).

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». ص ۵۲

۱۴۲ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

در مبارزه‌ی سیاسی فراموش کرد. باید که مراحل مبارزه را نیز در نظر گرفت. به نظر طالبوف ملتی که مسائل ابتدایی و عادی را متوجه نمی‌شود، دشوار بتوان که نتیجه‌ای از ارائه مسائل عالی به آن گرفت.^۱ او درباره‌ی دین می‌نویسد:

«روشن است که حدود و حقوق انسان بر دو نوع است. یکی مربوط به روح و دیگری مربوط به جسم. آنچه را که مربوط به روح است، پیامبران هر دوره‌ی تاریخی تدوین نموده و به شکل وحی و الهام به نام شریعت به مردم خود تبلیغ می‌کنند.»^۲

طالبوف بر این عقیده است که احکام اسلام مربوط به دوره‌ی خود بود و اکنون زمان آن گذشته است:

«برای هزار سال قبل بسیار نیکو و بجا تعیین شده بود. بهترین قوانین اجتماعی و شریعت دینی بود و اکنون نیز است. ولی در عصر کنونی که با دوره‌ی صد سال پیش قطعاً متفاوت است باید که هزار مسئله‌ی جدید اضافه کنیم تا برای اداره‌ی جامعه امروز کافی باشد. روشن است که قوانین هر عصر باید برای معاصران آن مناسب بوده و موجبات رفاه آنها را فراهم آورد. آنها را باید به کناری نهیم و احکام لازم برای امروز را تدوین نماییم.»^۳

با این اوصاف طالبوف بر این عقیده بود که دین نه از طرف خداوند بلکه از طرف انسان‌ها ابداع شده است. این نظر او را در آثار دیگرش پیدا می‌کنیم. او همچنین معتقد است که همه‌ی شریعت‌ها و قوانین برای تأمین رفاه بشر است.^۴ طالبوف بر آن بود که قوانین و همچنین آموزه‌های دینی ماهیتی طبقاتی دارند. او می‌گوید:

۱. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۸۶

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۷۹

۳. «مسالك المحسنين». همان. صص ۴۳-۴۲

۴. همان. ص ۴۸

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۴۳

«ما فقط کلمات کفر و دین را تنها وسیله‌ای برای حفظ منافع خود و بدست آوردن تهدید یا سعادت فوق‌العاده قرار داده‌ایم.»^۱
 طبقه‌ی اشراف «بنام احکام آسمانی سلطنت می‌کنند.»^۲ «مردم مظلوم را به رحم خداوند و کمک پیامبر حواله می‌کنند.»^۳ آنان می‌کوشند که «خود صاحب ملک و روستا و ذخیره شوند و هست و نیست مردم را در دنیا با وعده‌ی سعادت موهوم بر باد دهند، بر مردم افسار زده و به دنبال خود بکشند و دست خود را به آنها ببوسانند.»^۴

طالبوف با انتقاد از برخی روحانیون که دین را بعنوان سلاح برای خود قرار داده‌اند، می‌گوید که آنها اساساً نیز باید چنین باشند ولی تقصیر متوجه کسانی است که آنها را باور کرده‌اند. او در یکی از آثارش می‌نویسد: «مرا با طبقه‌ی روحانی خودمان کاری نیست. چرا که این طبقه در درون هر ملت هستند و خود را وکیل خداوند ساخته‌اند، از این راه درآمد کسب می‌کنند. کار من با دیوانگانی که به آنها باور دارند که چرا حق و باطل را نمی‌فهمند؟ چرا هدایت‌کننده و گمراه‌کننده را از هم نمی‌شناسند؟ به کدامین دلیل آن شخص را که بدون سند وکیل خداست، از من و خود شریف‌تر می‌دانند.»^۵

طالبوف بر این عقیده بود که دین یک موضوع تاریخی است و احتمال کهنگی و از میان رفتن آن وجود دارد. او در این باره چنین می‌گوید:

«دانستن این اندازه لازم است که پنجاه سال دیگر اسرار جدیدی بر انسان مکشوف شده، انسان وحدت ماهیت را

۱. «سیاست طالبی». تهران. ۱۹۱۱. ص ۱۰۰

۲. همان. ص ۷۷

۳. «مسالک المحسنين». همان. صص ۲۳-۲۲

۴. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۸۹

۵. «مسالک المحسنين». همان. ص ۱۴۰

می‌فهمد و عالم ارواح را در عالم اجسام می‌یابد.^۱

از این افکار مشخص می‌شود که مؤلف از یک طرف برتری را به ماده داده و امید می‌دهد که این مدعا در پنجاه سال بعد، به مدد کشفیات علمی از طرف مردم پذیرفته خواهد شد. از سوی دیگر او چنین بیان می‌کند که دین از میان خواهد رفت. سوال اینجاست که طالبوف در جمله‌ی پیش گفته، کلمه‌ی «دین» را نیاورده پس ما چگونه این نتیجه را می‌گیریم که او به نابودی دین معتقد بود. طالبوف عادتاً کلمه‌ی «روح» را در آثارش به معنای دین، شریعت، دنیای آخرت و خیالات موهوم و کلمه‌ی «جسم» را در معنای جامعه، قوانین دولت، دنیای کنونی و بدن بکار می‌برد. او خود چنین می‌گوید:

«ادیان قانون و اجسام را نیز بوجود می‌آورند همچنانکه در

پیدایش و رشد ارواح نیز نقش دارند.»^۲

بدین ترتیب طالبوف بر قوانین روحی نام «شریعت» نهاده و قوانین جسمی را نیز چنین تعریف می‌کند:

«قوانین جسم عبارت از قوانینی است که حدود و حقوق را

تعیین می‌کنند. این قوانین را دانایان هر ملت در پاسخ به

تقاضای زمانه و با توجه به حیثیت جامعه و ملت در نظر گرفته

و با عنوان تمدن و سیاست ارائه می‌کنند.»^۳

طالبوف بر این اعتقاد است که قوانین جسم برتری دارند و قوانین شریعت با مرور زمان از بین خواهند رفت. طالبوف در وهله‌ی اول جدایی دین از دولت و جلوگیری از دخالت جامعه‌ی روحانیون در کارهای جامعه و گسترش علوم دنیوی را راه درست رساندن حقایق عالم به توده‌ی مردم می‌دانست. او به این فکر افتاده بود که از این راه تفکرات خرافی در مورد خداوند را نیز از میان بردارد. او در بحث

۱. همان. ص ۴۸

۲. همان. ص ۲۵۸

۳. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۷۹

از روحانیون می گفت:

«اگر اینان روحانیون هستند پس به کارهای جسمانی چه کار

دارند؟»^۱

در برخی از آثار طالبوف به عقایدی برمی خوریم که به شکل واضح عدم اعتقاد وی را به وجود خداوند نشان می دهد. برای مثال گفتگویی میان احمد و پدرش «مسائل الحیات» قابل ذکر است. بحث درباره ی خلقت است. احمد می گوید:

- «درک بی پایان نیازهای ما به معنای معرفت ما است.»^۲

پدر چنین پاسخ می دهد:

- «ما معرفت را در خداشناسی می دانیم. شما که اکنون معرفت را با درک بی پایانی نیازهایمان عوض می کنید، سخنی عجیب می گوید.»^۳

احمد می گوید:

- «آن خدای شناخته شده، نه تنها خدا نیست بلکه پایان اندیشه تو هم نیست.»^۴

شما خود باور دارید که ما نیرویی برای شناخت انسان های کامل نداریم پس ما چگونه می خواهیم خدا را بشناسیم؟ مگر شناختن خدا از شناختن مخلوق آسانتر است؟»^۵

احمد آن خدایی را که همه چیز را بدون وابستگی به دلیلی واقعی و از جایی باور ناپذیر آفریده است، رد می کند و سرانجام به این نتیجه می رسد:

«آفریدگار کائنات چنان انرژی و استعدادی در اجسام بوجود

آورده است که کاهش یکی و افزایش دیگری موجب ارتباط و

۱. «مسالك المحسنين». همان. ص ۱۴۰

۲. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۴۲

۳. همان.

۴. آخوندزاده این معنا را چنین بیان کرده است: «آن خدایی که شما می گوید، خدای ساخته ی خیال شماست». ن. ک: مجموعه آثار. باکو. جلد دوم. ۱۹۵۱. ص ۲۶۷

۵. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۴۲

نیاز متقابل شود. با دیدن کاهش خود و افزایش دیگری سعی در تکمیل خود کنند و بوسیله‌ی این کشمکش به آفرینش همدیگر کمک کنند.^۱

در اینجا مؤلف نظریه رشد دیالکتیک را آورده ولی توانسته عبارت «آفریدگار کائنات» را حذف کند. طالبوف در جاهای دیگری نیز به عامل دین پرداخته و یا مجبور به این کار شده است. حتی به گفته‌ی خود او گاه «قلم سرکشی می‌کند» و می‌نویسد:

«مشخص است که آفریدن و اداره کردن جهان از امکان بشر خارج است یا کار گذشته‌ای نامعلوم است و یا تقدیر خداوند است. این تقدیرها هم عبارت از قوانین آفرینش هستند.»^۲

طالبوف به مسئله‌ی تضادها در عالم توجه داشته او قوانین جذب، دفع و آرامش را بخوبی می‌دانست. و پیدایش جوامع را نیز به این قوانین مربوط می‌کرد. در جمله‌ی بعدی او نظرش را صریحاً درباره‌ی «تقدیرات» بیان می‌کند:

«نخستین خمیرمایه‌ی آفرینش بشر عبارت از دو نیروی نیرومند است: جذب نفع برای خود و جلوگیری از جذب نفع خود توسط دیگری که ما نام تلاش برای حفظ حیات بر آن می‌نهمیم.»^۳

او بی‌اعتنا به موهومات رایج تنها به علم بهاء می‌دهد:

«چندان نمی‌گذرد که نور معرفت و علم بر وطن ما نیز می‌تابد... کتاب‌های بسیار تاریخی و علمی منتشر می‌شوند کتاب‌های افسانه‌آمیز کنونی از میان می‌روند.»^۴

بدین ترتیب دشواریها از میان برخواهد خاست. آن دشواریهایی که به گفته‌ی

۱. همان. ص ۴۲

۲. «مسالک المحسنين». همان. ص ۱۱

۳. «مسائل الحيات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۵۷

۴. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۲۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۴۷

وی خود انسان‌ها از چیزهایی ندانستن خود تراشیده‌اند.^۱ طالبوف بارها آشکارا گفته بود که تنها و تنها لازم است تا مسائل اثبات شده علمی پذیرفته شود و باقی همه افسانه‌اند. او کسانی را که روح را در درجه‌ی نخست قرار می‌دهند، خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید که این جهان بزرگ پانصد میلیون سال بدون انسان و روح وجود داشته است پس از برای چیست این دیرآمدن با این همه نیاز و نقصان و بر صدر نشستن؟^۲

در آثار طالبوف نوعی گرایش به اصلاح دینی نیز مشهود می‌شود. مثلاً او در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» پیشنهاد می‌کند که کار زکات از روحانیون به دولت انتقال یابد و اضافه می‌کند که این مالیات ما به مراتب بهتر از مالیاتی است که اروپاییان به زحمت می‌گیرند. چرا که در اینجا همه‌ی مالیات را با رغبت پرداخت می‌کنند.^۳

با بررسی دقیق دیدگاه‌های میرزا عبدالرحیم طالبوف چنین نتیجه برمی‌آید که او به هیچ دین و خدایی معتقد نبوده است. اگرچه او این دو را به طریق مستقل رد نکرده ولی رد احکام شریعت به معنای رد تمام آن است که این نیز در طالبوف مشاهده می‌شود.

۱. «مسالك المحسنين». همان. ص ۱۰۱

۲. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۳۷

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». ص ۶۲

آرمانهای آزادی و برابری آزادی مردم ایران

میرزا عبدالرحیم طالبوف سرتاسر عمر خود را شب و روز در راه آزادی کوشید. چونان باغبانی که برای برداشتن محصولی دلنشین تمام سال را با هوس و بدون خستگی کار می‌کند. او تمام آثارش را تنها با این هدف مقدس نوشته بود: آزادی. این مرام محور آثار او را تشکیل می‌داد و تمام افکارش بر گرد آن می‌چرخید. مسائل علمی و فرهنگی و تربیتی موجود در آثارش همه برای آزادی است. در منطق او «آزادی نتیجه‌ای بدون مقدمه و مقدمه‌ای بدون نتیجه است»^۱ او در همه آثار آشکار و پنهانش تنها به این هدف خدمت می‌کرد.

در کتاب «مسائل الحیات» با مطالب و تعاریفی درباره‌ی مفهوم آزادی، حقوق دولت، حقوق بین‌الملل، آزادی فردی و اجتماعی، روابط بین‌الملل، برپایی دولت بزرگ و متحد روبرو می‌شویم. این مطالب در مقالات وی نیز به شکل برجسته وجود دارد. در کتاب «مسائل الحیات» توضیحات مفصلی درباره‌ی ماهیت آزادی داده شده همچنانکه در کتاب «ایضاحات درباره‌ی آزادی» از تحقق عملی آزادی سخن به میان می‌آید. این اثر که در آستانه‌ی انقلاب مشروطه به صورت تعجیلی نوشته شده می‌تواند مانیفست انقلاب مشروطه‌ی ایران محسوب شود.

طالبوف در کتاب «سیاست طالبی» نیز نظرات دقیقی و روشنی را درباره‌ی برخی مسائل ارائه کرده است. در قسمت اول که «مقاله‌ی سیاسی» نام دارد، از روابط بین‌الملل و به عبارت بهتر آزادی بین‌الملل و در قسمت دوم تحت عنوان

۱. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۹۵

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۴۹

«مقاله‌ی ملکی» از راههای آزادی ایران بحث می‌شود. در هر دو قسمت اشاره شده که حکمرانان و عمال آنها به راحتی و رضایت از قدرت دست برنخواهند داشت و لازم است که آنها را به زور از مصدر امور برداشت.

میرزا عبدالرحیم طالبوف به عنوان مبارز آتشین راه آزادی، همواره دشمن آشتی‌ناپذیر استبداد بوده و تمام عمرش به مبارزه با آن پرداخت. او منشأ همه‌ی بدبختی و عقب‌ماندگی کشور را از استبداد می‌داند و اضافه می‌کند که در نوبت اول باید قانون برپا شود چرا که کشور بدون قانون، مانند ساختمانی بدون پی است.

«تا هر زمان که قانون نداریم، در معنای اصیل کلمه نیز ملت،

دولت، وطن و استقلالی نخواهیم داشت.»^۱

به نظر طالبوف قانون پس از برپایی، وظیفه‌ی هر شخصی را درست مشخص می‌کند و ریشه‌ی استبداد می‌خشکد.^۲

«در کشوری که قانون نیست، عدل یعنی درجات مجازات نیز

معلوم نیست. هر کجا که درجات مجازات مشخص نباشد در آنجا

حتی اگر از روی عدالت کار کنند، در اصل ظلم است.»^۳

طالبوف بر این عقیده بود که برپایی قانون در کشوری با نظام پادشاهی استبدادی ممکن نیست چرا که قانون باید توسط توده‌های مردم تدوین شده و منافع آنها را تأمین کند. او قانون را چنین تعریف می‌کند:

«قانون چیزی جز ترتیب فصول و ترکیب حروف بی‌روح نیست.

مطلب در معنا و روح آن است. روح و معنای قانون زمانی از

ترکیب آن حروف مشخص می‌شود که آن را مردم برای صلاح

خود تبیین کند نه اینکه فلان وزیر آن را دیکته کند و فلان

کتاب بنویسد. قانونی که دولت برای ملت تدوین کند، قانون

۱. «سیاست طالبی». همان. ص ۹۹

۲. همان. ص ۱۰۸

۳. «سفینه‌ی طالبی». همان. جلد دوم. ص ۷۸

نیست بلکه قواعد انتظامی است.»^۱

براستی نیز در دستگاه استبداد نیز قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا که در این دستگاه یک دیکتاتور حکم می‌راند و توده‌ی مردم هیچ حقوقی ندارند ولی میرزا عبدالرحیم طالبوف باور داشت که حیات استبداد دیگر ممکن نیست. چنین حکومتی «یا باید با کشورهای متمدن هم‌رنگ شود یا باید طبیعتاً محو شده و نابود گردد.» «اگر بر سینه فرد ترسویی نشان قهرمانی بزنند و بر او لباس پهلوانی بپوشانند آیا او شجاع می‌شود؟ آیا اگر الاغ قبای اطلسی بپوشد باز الاغ نیست؟»^۲ با این تعبیر طالبوف همه‌ی اشکال استبداد را مورد انتقاد قرار می‌داد. او به مردم اطلاع می‌دهد که مستبدان به هر حيله‌ای دست خواهند زد و باور کردن به حيله‌های آنان را برای آزادی خطرناک می‌داند.

طالبوف بر این عقیده بود که شاهان، درباریان و عموماً طبقه‌ی بالا، اصلاً به برپایی قانون و دادن آزادی به توده‌های زحمتکش رضایت نخواهند داد. او با تکیه بر نظریات علمی و فکری این نتیجه را بیان می‌کرد که مستبدان نمی‌توانند ماهیت استبدادی خود را تغییر دهند و از دستاوردهای غارت مردم دست بکشند. از اینرو نیز استبداد مناسب‌ترین رژیم برای آنهاست.

طالبوف در قسمت دوم «سیاست طالبی» یعنی «مقاله‌ی ملکی» بر این نکته تاکید دارد که آزادی می‌باید که به زور بدست آید. در اینجا میرزا صادق و میرزا عبدالله، گفتگویی طولانی درباره‌ی وضعیت کشور و راههای جلوگیری از سقوط آن انجام می‌دهند. میرزا عبدالله شش دلیل را برای فلاکت کشور بیان می‌کند و میرزا صادق پس از صحبتی مفید و مبسوط به این نتیجه می‌رسد که راز تنظیم امور کشور تنها در یک کلمه است: «قانون».^۳ میرزا عبدالله با شنیدن این سخن می‌گوید که شما با رسیدن به این نتیجه لاف می‌زنید گویا که مانند کلمب امریکا را کشف

۱. «سیاست طالبی». همان. ص ۳۷

۲. همان. ص ۹۸

۳. «سیاست طالبی». همان. ص ۹۹

کرده‌اید:

«میرزا جعفرخان مشیرالدوله هفتاد سال قبل کتابچه‌ای با جلد سفید به محمدشاه دوم تقدیم کرد. در صفحه‌ی نخست آن نوشته شده بود: قانون، قانون، قانون. مرحوم امیرکبیر چه زحماتی در راه تدوین و اجرای قانون کشید. مشیرالدوله‌های اخیر نیز با های و هوی بی‌اساس از لزوم تدوین و اجرای قانون بی‌خبر نامانند. قانون‌نامه‌ی میرزا ملکم خان سی سال است که در دست کارگزاران دولت ایران به اسباب استهزاء تبدیل شده است. ... یا از پشت پرده خبر ندارید و یا مانند دیگر هموطنان از بیان آن واهمه دارید. زیرا که نکته‌ی اصلی ناگفته ماند.»^۱

سپس مؤلف خود نکته‌ی اصیل را بیان کرده و به تشریح آن می‌پردازد. طالبوف در آثارش نشان می‌دهد که شاه، درباریان، اربابان و برخی روحانیون از غارتگری و ستمگری و رشوه‌خواری و مفتخوری دست برنخواهد داشت. او مثالی برای این ادعا ذکر می‌کند:

«یکی از کارمندان دولت در باکو یک ساعت تمام از خرج قلیان برای من گفت و سوگند خورد که هر سال ۴ هزار تومان خرج قلیان او می‌شود. حال فرض کنید که دیگر مخارج این بدبخت چقدر است؟ بار همی این مخارج بر گردن زحمتکشان می‌افتد. کدام کارمند دولت ایران است که یک یا دو کرور تومان ثروت نداشته باشد و در هر سال ۵۰ یا ۱۰۰ هزار تومان درآمد کسب نکند؟ اگر قانون تصویب شود همی اینها محدود خواهد شد. رشوه‌ی استبداد قطع می‌شود. احکام نادرست را نمی‌توان اجرا کرد. همی هموطنان از ستم و شکنجه‌رهایی می‌یابند. چگونه متوجه نشوند که آن موقع مغازه‌هایشان بسته می‌شود و صدای نعلین رفته‌رفته کم می‌شود. اگر اینها را می‌دانند چرا کفن

نپوشیده و به نام حفظ شریعت بر علیه قانون شورش و بلوا
نکنند.»^۱

سرانجام طالبوف «نکته‌ی ناگفته» را چنین تشریح می‌کند که:

«نبود قانون سبب بی‌نظمی ایران نیست بلکه علت در این است
که ایرانی تمایلی به تدوین و اجرای قانون ندارد. مگر اینکه
شخصی با اراده به میدان بیاید...^۲ به محض اینکه مردم متوجه
حقوق خود شد، آن را طلب می‌کند شاید هم بنای دولت منفجر
شود.»^۳

طالبوف مسئله‌ی آزادی در ادوار مختلف و به شکلهای گوناگون مطرح کرده
است. علت آن است که باگذشت زمان او بر تجربیات خود افزوده و به نتایج
جدیدتری درباره‌ی آزادی رسیده است. او در کتاب «الحمار» ادعای تضاد طبقاتی
و امکان قیام و پیروزی طبقات پایین در راه آزادی را مطرح می‌کند. او در کتاب
«مسائل الحیات» مسئله را به شکلی جدیدتر پیش می‌کشد. باطل بودن استبداد را
عنوان و اضافه می‌کند که استبداد به زور حاکمیت را غصب کرده است. او در
اینجا مفهوم اصلی آزادی را نشان می‌دهد. طالبوف در کتاب «ایضاحات در
خصوص آزادی» از چگونگی تحقق عملی آزادی بحث می‌کند. اگرچه او در آثار
اولیه اثر عباراتی چون «وطن خواه» و «شاه‌پرست» را بکار برده ولی در کتاب‌های
بعدی، یافتن چنین عباراتی دشوار است.

برای یافتن نظرات طالبوف پیرامون تحقق عملی آزادی، باید به کتاب‌های
«سیاست طالبی»، «ایضاحات در خصوص آزادی» و بویژه مقالات وی پس از تکفیر
شدنش در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۶ ش مراجعه کرد. علت آن است که او این نوشته‌ها را
در دوره‌ی مبارزات و درگیریهای شدید نوشته است. او در این دوره افکار خود را

۱. «سیاست طالبی». همان. ص ۱۰۷ و ۱۰۸

۲. همان. ص ۱۱۲

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۱۵

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۵۳

به شکلی آشکار و روشن می‌نوشت. هم اینکه در آن دوره آزادیخواهان و استبدادچیان همدیگر را بخوبی شناخته بودند. یعنی مرتجعان دیگر نمی‌خواستند عقب‌نشینی کنند و مترقیان نیز تصمیم به رسیدن به جایگاه عالی آزادی گرفته بودند. به تعبیر بهتر سنگ و صخره به هم مقابل شده بودند. مشروطه‌چیان در مقاله‌ای در نشریه «انجمن تبریز» نیات و اهداف خود را به روشنی بیان کرده‌اند. در این مقاله آمده است:

«در اصل مشروطیت چیزی برای تحقق سعادت یک ملت نمی‌افزاید. لازم است که برای رسیدن به جایگاههای جدید و استقلال ملی رنجها برد و کوششها نمود. مشروطیت نخستین مرحله ترقی است. طوایف و ملل باید از آنجا گام برداشته به حکومت مردی یعنی مرحله‌ی عالی تمدن صعود کنند.»^۱

این مطالب در ارگان انجمن تبریز درج شده بود و آرزو و مسلک مشروطه‌چیان آذربایجان را نشان می‌داد. هدف آنها برقراری حکومت مردمی معرفی می‌کرد. مقاله با شعاری انسانگرایانه و جهان‌نگری تمام می‌شود:

«زنده باد برادری ملل و طوایف».^۲

این سخنان نمی‌توانست دستگاه سلطنت و حامیان آنها را نگران نکند. بحرانی‌تر شدن اوضاع نیز از اینجا پدید آمد. البته آثار طالبوف در این دوره نیز نمی‌توانست با آثار قبلی وی تفاوت نداشته باشد. کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» که از ضروری‌ترین مسائل انقلاب مشروطه ایران بحث می‌کند، شامل هشت فصل است: «آزادی در معنای حقیقی»، «درباره‌ی تنویر مجلس شورا»، «درباره‌ی فواید مجلس شورای ملت»، «درباره‌ی وظیفه و کلای ملت»، «توضیح و تنویر وظیفه ملت»، «توضیح قوانین آینده‌ی ایران»، «درباره‌ی مالیات»، «درباره‌ی توضیح قانون اساسی».

۱. روزنامه‌ی «انجمن تبریز». تبریز. ۱۳۲۵ قمری. شماره‌ی ۱۵

۲. همان.

در فصل نخست او به تعریف و تبیین آزادی و هرج و مرج پرداخته و کسانی را که این دو را یکی می‌دانند، به باد انتقاد می‌گیرد. «آزادی به معنای آن نیست که هر کس هر فضولی که می‌خواهد بکند»^۱ او اضافه می‌کند که آزادی مال همه‌ی مردم است و باید که منافع همه مردم را پاس بدارد، منافع اقلیت در برابر منافع اکثریت از میان می‌رود.

طالبوف در بحث از مجلس شورایی که به دستور شاه ایجاد شده، می‌گوید که بدون وجود قانون اساسی هر کار که انجام شود، به معنای نشان دادن حیات و قدرت مشت آهنین استبداد است. او با افشای دخالت بیگانگان در امور کشور و نفوذشان در مجلس می‌نویسد که نابسامانیهای دیگر داخلی را می‌توان بتدریج از میان برد ولی پذیرش درخواست برای ورود به مجلس به چه معناست؟^۲ او اشاره می‌کند که مجلس ایجاد شده برای توده‌های مردم مفید نیست و با بیت

عیب می‌چونکه بگفتی هنرش نیز بگوی

فصل سوم را آغاز می‌کند. او ادامه می‌دهد که با وجود نارساییهای مجلس، این نهاد جهات مثبتی نیز دارد. او صرفاً وجود مجلس را در مقابل استبداد کامل یک جهت مثبت می‌داند. چرا که به نظر می‌توان از مجلس به عنوان تربیون کرد و به اهداف بالاتر دست یافت. در اینجا طالبوف توجه نمایندگان مجلس را به انتقاد و خودانتقادی جلب کرده و آنان را به فعالیت پیگیر در مجلس تشویق می‌کند. همزمان اشاره می‌کند که انتقادهای علمی باشند.

«اگر انتقاد نباشد زیبایی و کیفیت افتخاراتمان را در آتش خودپسندی می‌سوزانیم... از سرمای تکرار عیوبمان یخ می‌زنیم»^۳.... کار مجلس شورا بدون قانون اساسی درست نیست»^۴ چرا که اختیارات شاه و دولت همانند گذشته باقی می‌ماند.

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. صص ۴-۳

۲. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۲۲

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۲۶

۴. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۵۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۵۵

در نظرات طالبوف پیرامون آزادی دو وجه متضاد وجود دارد: از یک سو او باطل بودن شاه را ثابت کرده و اضافه می‌کند که رژیم سلطنتی یک دیکتاتوری غصب شده است ولی از سوی دیگر او براندازی کامل رژیم پادشاهی را پیشنهاد نمی‌کند. این به آن معناست که طالبوف می‌خواست آزادی را از راهی بدست آورد که آسانتر است. یعنی بهتر می‌دید که ابتدا باید اختیارات شاه را از او گرفت و در قدم بعدی او را از کار برکنار کرد. اگر این راه ممکن نباشد باید به زور استبداد را برانداخت. بدین جهت نیز طالبوف می‌گفت که «بی‌تردید اصلاحات در ایران در وهله‌ی اول باید از بخش مالی آغاز شود.»^۱ برای اینکار نیز «ابتدا قانون اساسی نیاز است که تا براساس آن هیچکس از علیحضرت تا آخرین وزیر به غیر از نمایندگان نباید در کارهای مالی دخالت کنند.»^۲ او این مسئله را بدین صورت منطقی توضیح می‌داد:

«یک وزیر دو حکم جداگانه مجلس و شاه را چگونه می‌تواند اجرا کند؟ وزیر مالیه از یک سو در مقابل مجلس مسئولیت دارد که مالیات را چگونه می‌گیرد و کجا خرج می‌کند. از سوی دیگر باید برای فرمانها و براتهای شاه و مخارج دربار پول فراهم آورد. منظور آن است که در یک کشور دو حاکمیت نمی‌تواند باشد. آدم پیر و پهن ریش در جهان نیست. سلطنت مشروطه و استبداد شاه موجب استهزاء در داخل و خارج است.»^۳

محدود کردن اختیارات شاه به شکل مورد نظر طالبوف، یعنی دفن پادشاهی. وی مطالبی را که نمی‌توانست در کتاب‌هایش بیاورد در برخی مکتوباتش با دوستان صراحتاً در میان گذاشته است. زمانی که محمدعلی شاه قصد برچیدن مجلس را داشت، طالبوف در نامه‌ای به دوستش میرزا ابوالقاسم آذر مرتضوی می‌نویسد:

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۲۹

۲. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۵۶

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۵۴

«شخصی بسیار مشهور ولی خائن برای من نوشته بود که چه کسی حقوق خود را محدود کرد که کوس مشروطه را در ایران زد. من به او نوشتم که ابتدا باید حقوق شاه را ثابت کرده و سپس درباره‌ی حدود آن بحث کنیم.»^۱

این نظر را می‌توان مانیفست طالبوف درباره‌ی حکومت پادشاهی دانست. طالبوف در نظر داشت ابتدا باید حقوق شاه را محدود کرده و سپس به سراغ طبقات بالای جامعه رفت. به گفته او:

«تنها پس از تصویب قانون اساسی خائنان مشهور را با سند خیانت محکوم کرده و اموال غارت شده‌ی مردم را از آنها می‌گیرند. اگر بازپس ندهند محبوسشان می‌کنند.»^۲

او در جایی دیگر چنین حکم می‌دهد که:

«لازم است که در ایران راهزنان را کشته و ملت را از این اعضای خبیث نجات داد. حدود مجازات اعدام در ایران باید مشخصی داشته باشد تا برای تغییر و جایگزینی آن امکان باشد.»^۳

اهمیت بزرگ کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» در آن است که مؤلف در اینجا پیشنهاد ملی کردن همه ثروتهای مادی و معنوی کشور و ارتباط دادن آن به منافع ملی را ارائه می‌کند و این ادعا را در تمام طول اثر بر مبنای نظری استحکام می‌بخشد. او اضافه می‌کند که تصمیماتی که اکثریت نمایندگان می‌گیرند فقط باید در «چارچوب منافع ملی، سعادت ملی، آرزوی ملت، اعتقاد ملت و تربیت ملت باشد.»^۴ همه کارهایی که به صلاح کشور انجام شوند شخصی نیستند بلکه ملی

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۲۰.

۲. «م.ع. طالبوف». تبریز. ۱۳۲۴ شمسی. ص ۱۹.

۳. همان.

۴. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۳۲.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۵۷

هستند.^۱ او آزادی را نیز «ثروت ملی» نامیده و نشان می‌دهد که «همه ملت در آن سهیم هستند»^۲ طالبوف برای حقوق شخصی محدودیتهایی قائل شده ولی حقوق ملی را دارای آزادی تام و تمام می‌داند.^۳ برای درخواست و برقراری ملی مطلقاً آزاد هستیم ولی در مسئولیت ملی محدودیت داریم.^۴

مواردی که طالبوف در کتاب «مسائل الحیات» درباره‌ی «رنگ باختن منافع کوچک در برابر منافع بزرگ» و در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» پیرامون «تعریف همه‌ی امور از دیدگاه منافع ملی» بیان می‌کند فارغ از معنای ظاهری در واقع نوعی اصلاحات دموکراتیک است. این گفته طالبوف که «ملت، حکمت و دولت هر سه یکی هستند»^۴، به این معناست که همه کارها باید در جهت منافع این سه انجام پذیرد.

آنچنانکه پیداست میرزا عبدالرحیم طالبوف یکی از نخستین کسانی است که در ایران از حقوق روستاییان و ضرورت تقسیم اراضی اربابی بین آنها سخن گفته است. او در کتاب «مسالک المحسنین» و برخی دیگر نوشته‌هایش، به این مسئله پرداخته است. در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» نیز با انتقاد از نظام مالیاتی سرانه نشان می‌دهد که مالیات نه از روستاییان فقیر بلکه باید براساس درآمد اخذ شود.^۵ بدین ترتیب او در فکر معافیت روستاییان فقیر از پرداخت مالیات دولتی بود. او در کتاب «سیاست طالبی» در بحث از تصویب قانون اشاره می‌کند که اربابان به میل خود املاکشان را بین روستاییان تقسیم نمی‌کنند. آنها نمی‌خواهند که روستایی برای خود زمین مستقلاً داشته باشد.^۶ در نامه‌ای به تاریخ ۴ مه ۱۹۰۶ م/ ۱۳

۱. همان.

۲. همان. ص ۱۲

۳. همان. ص ۴۷

۴. همان. ص ۳۷

۵. همان. ص ۶۳

۶. «سیاست طالبی». همان. ص ۱۰۷

اردیبهشت ۱۲۸۵ به یکی از دوستانش چنین نوشت:

«دیروز دیدم که عرعرالسلطنه و بقرالملك چه جانشانی کرده و درباره‌ی فواید قانون داد سخن داده بودند. وقتی از حضور شاه بیرون آمدم، در راه گفتم: «جناب با این همه املاک که شما دارید و دویست‌هزار رعیتی که بی‌موجب برای شما می‌کارند و درو می‌کنند این قانون‌بازی چه سودی برای شما دارد؟ برای چه گریبان چاک می‌کنی؟»^۱

در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۶ ش کشمکش میان آزادیخواهان و مرتجعان در ایران بالا گرفت و کار به مبارزه‌ی مرگ و زندگی کشید. شاه ایران با پشتگرمی نیروهای خارجی، به فکر محدود کردن مشروطه‌ی ناقص اعطاء شده و مجازات مشروطه‌چیان افتاد. یکی از این تدابیر نیز تکفیر طالبوف بود. طالبوف چون مقابله‌ی آشکار استبداد را مشاهده کرد، این بار مقالاتی را حاوی نظرات آشکار و صریح خود به مطبوعات داد. دیگر آرزوهایی چون «کسب آزادی به قیمت ارزان» و «محدود کردن اختیارات شاه با روشهای آرام» رنگ باخته بودند. طالبوف در این دوره عقب‌نشینی را بسیار زیانبار حساب کرده و می‌نوشت:

«... مخلص کلام آنکه نمی‌بایست کار به اینجا می‌کشید حال که خودبخود کار به اینجا کشید... نمایندگان انتخاب شدند وظیفه‌ی وکلا این است: یا مرگ یا ریشه‌کنی استبداد... ایرانی چه حال و چه در زمان آینده قادر به مقابله و براندازی استبداد است. آری باید که ایستادگی کرد. کار را به انجام ساند و در راه وطن شهید شد.»^۲

در همین روزها طالبوف شاه را «شاهزاده‌ای که از الواث خباثت و رذالت خلق شده»^۳ و روحانیون مرتجع را «ژاندارمهایی دستاری که سبب تزیید اقتدار استبداد

۱. مجله‌ی «ارمغان». تهران. سال چهارم. ۱۳۰۲ شمسی.

۲. «م.ع. طالبوف». تبریز. ۱۳۲۴ شمسی. ص ۱۹ و ۲۰

۳. روزنامه‌ی «ارشاد». باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۴۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۵۹

شده و بوسیله‌ی دفاتر مخفی مرسومات دریافت می‌کنند» نامید و به مبارزه برخاست. «سیاستهای حکومت و شاهزاده‌ی خبیثی که لایق مجازات اعدام است را در آینده به ترتیب ذکر خواهیم کرد انشاءالله».^۱ بدین ترتیب مجاهد پیر آغاز مرحله‌ی نوینی از مبارزه را اعلام می‌کرد. او می‌گوید که «ایرانی طعم حلوی آزادی را چشیده است. هر چقدر هم نمک با آن مخلوط کنند باز آن را خواهد خواست. برگردان چرخ ایران به عقب، از عهده‌ی نیروهای استبداد کنونی خارج است. چرا که در خارج از ایران هزاران فدایی و میلیون‌ها ثروت برای مبارزه با آنها وجود دارد».^۲ از آنجا که شهر تبریز نیروی اصلی محرک انقلاب مشروطه بود، طالبوف خطاب به مرتجعان می‌نویسد که:

«دیگر حکومتی برپا نخواهد شد که بتواند همه ایرانیان و

تبریزیان را تنبیه کند».^۳

در مقالات این دوره‌ی طالبوف، نوعی قاطعیت مشاهده می‌شود. از این مقالات روشن می‌شود که او از کوشش امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری برای سرکوبی انقلاب مشروطه، بسیار نگران بود. بدین جهت نیز او از یک سو به استبداد حمله می‌کرد و از سوی دیگر مردم را به احتیاط کردن، دنبال فرصتی برای مبارزه‌ی جدید بودن و خودداری از چپگرایی فرامی‌خواند:

«همه‌ی مستبدان چه در داخل و چه در خارج و همه‌ی تابعان و

رؤسای آنها باید بدانند و متوجه باشند و باور کنند که

مبارزانی که صاحب عقل سلیم و ثروت لازم هستند هنوز دست

به کاری نزده‌اند. آنان منتظر هستند تا روند زمان خود کارها

را سامان بخشد و ظالمان بخود آمده و به راه راست برگردند.

مجلس را زنده و سخن آن را محکم و مقدس شمارند. از

فتنه‌کارهای پشت پرده دست بردارند و اکثریت مشروطه‌چیان

۱. روزنامه‌ی «ارشاد». باکو. ۱۹۰۷. شماره‌ی ۵۰

۲. همان.

۳. همان.

را بازیچه نشمارند. وگرنه بخدا سوگند اصلاً ترسی برای
 له کردن یک مشت خائن رذل و جاهل دربار وجود ندارد.»^۱ ..
 «ملعون و ارتجاع در هر کجا هستند اما!»^۲

نویسنده‌ی آزادیخواه میرزا عبدالرحیم طالبوف در همه‌ی آثارش و بویژه
 مقالات بعدی‌اش، صبر بر هر گونه دشواری در راه کسب آزادی و حتی
 قربانی شدن در راه آنان را لازم می‌دانست. تصادفی نیست که او می‌نوشت:

«ملت زمانی به حد بلوغ کسب آزادی می‌رسد که آماده باشد
 بخاطر آن از جان و مال و اولادش بگذرد. اگر گروهی بخواهند
 آن را از ما بگیرند باید که با جان و مال و اولادمان از آن دفاع
 کنیم. باید باور داشته باشیم که اگر دوباره آن را از ما بگیرند
 مردم ما به ذلت و اسارت ابدی دچار خواهد شد.»^۳

به نظر طالبوف شرط اساسی برای کسب آزادی، پیدایش شعور انقلابی در
 میان توده‌ی مردم، درک مردم از حقوق خود و مطالبه آن می‌باشد. به گفته‌ی او
 آزادی هنگامی از امکان به واقعیت تبدیل می‌شود که صاحب داشته باشد یعنی
 نیرویی که بتواند آن را در دست بگیرد:

«هنگامی حق حق و نتیجه‌ی آن سعادت می‌شود که صاحب آن
 ضرورت حفظ آن را بداند وگرنه نه حق موجود است و نه
 صاحب آن. بی‌تردید امروز غالب صاحب حق و مغلوب فاقد حق
 است.»^۴

ذکر این نکته لازم است که طالبوف با در نظر گرفتن شرایط ایران آن زمان
 بسیار با احتیاط رفتار می‌کرد. او از نتایج خطرناک و جدی چپگرایی نگران بود.

۱. همان. شماره‌ی ۲۲

۲. همان. سال ۱۹۰۸.

۳. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۳۸

۴. «مسائل الحیات». تفلیس. ۱۹۰۶. ص ۸۹

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۶۱

درباره‌ی آزادی روسیه

از آنجا که طالبوف مدت زمان زیادی در روسیه زندگی کرده بود، به جنبشهای آزادیخواهانه و سیاست سرکوبگرانه‌ی حکومت تزاری توجه کرده و در آثار خود بطور مشروح نظراتش را پیرامون آنها آورده و نتایجی شایان توجه گرفته است.

اگرچه روسیه نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی می‌کرد و به سرکوب آزادیخواهانه در داخل و خارج می‌پرداخت ولی طالبوف به آینده‌ی روسیه خوش‌بین بود. او بدفعات گفته بود که با وجود سیستم پادشاهی در روسیه، آن کشور به نسبت از مشرق زمین جلوتر است. به نظر او نسبت روسیه با اروپا، همان نسبت ایران با روسیه است. به تعبیر دیگر روسیه نسبت به کشورهای عقب‌مانده شرق پیشرفته‌تر است. طالبوف این مطلب را در کتاب «سیاست طالبی» از زبان دالگورکی دیپلمات روس بیان می‌کند:

«سلطنت مطلقه‌ی ما مگر ایران و افغانستان است که اتباع آن با واژگان «حقوق» و «حدود» آشنا نباشند، حکومت وطن را بفروشد. یک‌چهارم اهالی بیکار و بی‌عار به نام فراش و صاحب، زحمتکشان مظلوم را چپاول کنند؟ مگر درباریان روس سجده بر پول کرده و برای امتیاز یا نشانی مملکت و مردم را بفروشد؟... مگر دو هزار مدرسه و ۱۲ دارالفنون برای تربیت مردم کافی نیست؟ مگر همه‌ی حاکمان ما بی‌سواد هستند؟ مگر پلیسهای شهر ما داروغگان ایران هستند؟^۱... آری روسیه به نسبت کره، افغانستان و حبشه و ایران نخستین کشور منظم دنیاست ولی در نزد کشورهای متمدن عین استبداد و ظلم است».^۲

طالبوف در بحث از قوانین موجود در روسیه می‌نویسد:

۱. «سیاست طالبی». همان. صص ۳۲ و ۳۱

۲. همان. صص ۳۷ و ۳۶

«در روسیه ده نفر وزیر تنها در برابر پادشاه مسئول هستند که آنها را نیز امپراتور خود تراشیده و نصب کرده است. صدوسی میلیون آدم زنده به گور شد، قیّم مردم عوام شده و نام این هیئت را نیز «مرکز» نهاد که در این کشور هرچه که بکنند و یا بخواهند باید به مرکز مراجعه کنند. در روسیه ۶۰۰ شهر را به شعبه پلیس غارتگر واگذار می‌کنند تا تمام حرکات آنها را زیر نظر گرفته و هر کدام که خاطر مبارک از اعمال و گفتار آنها ناخشنود باشد، آزار دهند و به حبس، تبعید و اعدام جزا دهند.»^۱

او به آرزوهای آزادیخواهان روسیه و رفتار حکومت تزاری با آنان اشاره کرده و می‌نویسد:

«همه عیوب دولت روسیه را می‌دانند ولی کسی قادر به بیان یا نوشتن آنها نیست. چرا که هوای قلعه‌ی ساخالین و پتروپاولوفسکی به سلامت آنها سازگار نیست.^۲ ... برای چه پادشاهان روسیه متوجه نشدند و هرکس را که درباره‌ی نقصانهای سلطنت مطلقه چیزی نوشت و سخنی گفت، ماموران مخفی او را به اداره‌ی ژاندارمری جلب می‌کنند، هزاران حقیقت‌جو و حقیقت‌پرست را یا کشتند و یا به حبس ابد یا تبعید فرستادند.»^۳

طالبوف در کتاب «سیاست طالبی» از استبداد حکومت روسیه و از تعقیب آزادیخواهان در آن کشور بحث کرده و می‌نویسد که وظیفه هرکس در روسیه بستگی به روابط با رئیسش دارد. هر کس «برخلاف رأی رئیسش حرفی بزند ضربه می‌خورد و محکم نیز می‌خورد. فوراً دیگران به همدیگر می‌گویند که فلانی پرید و همه

۱. همان. ص ۱۵

۲. همان. صص ۳۹ و ۳۸

۳. «سیاست طالبی». همان. ص ۵۳

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۶۳

می‌دانند که چه کسی او را پراند.» «رابطه، پارتی و رشوه هر سه باهم مدیر روسیه هستند.»^۱ طالبوف می‌دانست دوما (مجلس) که تزار روسیه تشکیل داده دستاوردی برای مردم روسیه نخواهد داشت. او در نامه‌ای به تاریخ ۴ مه ۱۹۰۶ م/ ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۵ به یکی از دوستانش اطلاع داد که مجلس مبعوثان روسیه افتتاح شد ولی برعکس تصور بسیاری از فرهیختگان روس همانطور شد که من گفته و نوشته بودم. اکنون نیز پیشاپیش می‌گویم که تزار از سلطنت کنار خواهد رفت و نارسایی قانون اساسی تکمیل تر خواهد شد.

«روسیه ۲۰ سال دیگر یکی از دولتهای قدرتمند روی زمین خواهد بود. یعنی روسیه در حرف و عمل، در ظاهر و باطن دارای نیروی بزرگی است. آنگاه تأسف به فرصتهای از دست رفته خواهند برد.»^۲

ترنم آزادی همه انسان‌ها و آرمانهای بین‌الملل‌گرایی

میرزا عبدالرحیم که تقریباً ۵۰ سال در روسیه زندگی کرده بود، از حوادث اینجا تجربیات فراوان اندوخته بود. او آغاز فعالیت‌های متشکل گروههای مارکسیستی را مشاهده و مطالعه کرده و شاهد انقلاب ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش شده بود. همه‌ی اینها منبع اصلی آرمانهای این نویسنده‌ی دموکرات شد. برخی اسناد موجود و همچنین مطالب کتاب‌های طالبوف نشان می‌دهد که وی در عرصه تقابلات جامعه‌ی روسیه، در جبهه‌ی جریان‌ات مترقی و همدرد اندیشمند پیشرو بود.

هیچ سندی در دست نداریم که نشان دهد طالبوف عضو کدام حزب بوده است ولی مدارک بسیاری وجود دارد که او به سوسیال دموکراتها رغبت نشان می‌داد. بسیاری از شاگردان و دوستان وی در تشکیلاتی چون «سوسیال دموکرات»،

۱. همان. ص ۵۴

۲. مجله‌ی «ارمغان». تهران. ۱۳۰۲ شمسی. شماره‌ی ۵. ص ۲۱۸

«همت»، «عدالت» عضو بودند. مثلاً در آستانه‌ی انقلاب مشروطه روزنامه‌ای به نام «روزنامه‌ی غیبی» منتشر می‌شد. «این روزنامه که دفتر آن در اصفهان بود مخفیانه به پترزبورگ فرستاده، در آنجا چاپ می‌شد و دوباره به اصفهان آورده و پخش می‌شد.»^۱ سردبیر این روزنامه ملک‌المتکلمین از اعضای تشکیلات «سوسیال دموکرات» و از دوستان میرزا عبدالرحیم طالبوف بود.^۲ این دو رابطه‌ی مرتب و مداومی با یکدیگر داشتند. حتی ملک‌المتکلمین در سفرهای چند باره‌ی خود به روسیه، میهمان طالبوف شده بود. از این امر احتمال داده می‌شود که طالبوف در چاپ و ارسال «روزنامه‌ی غیبی» به ایران نقش بزرگی داشته است. چرا که او نزدیکترین هم‌رزم ملک‌المتکلمین در روسیه بود.

زمانی که ستارخان در تبریز مشغول جنگ بود، ایرانیان مقیم داغستان بویژه شهر تیمورخان‌شورا کمکهای فراوانی به مجاهدان تبریز انجام گرفت که این نیز تصادفی نیست. همواره و بطور مداوم کمکهای مالی و معنوی از شهر تیمورخان‌شورا به تبریز می‌شد. حتی مدرسه‌ای بنام ستارخان در داغستان برپا شده بود. شیخ محمد خیابانی از حزب دمکرات آذربایجان نیز از شاگردان طالبوف بود.

«عبدالرحیم طالبوف که در آستانه‌ی سده‌ی بیستم شهرت فراوانی در قفقاز و آذربایجان ایران کسب کرده بود، تأثیری بزرگ بر روح خیابانی جوان گذاشت. خیابانی با طالبوف که در آن زمان در تیمورخان‌شورا (بوناکسک) می‌زیست، دیدار کرده و دیر زمانی از سخنان او بهره برد. طالبوف که از نزدیک با تمدن روس و فرهیختگان آن کشور آشنا بود شخصی بود که به افکار آینده خیابانی شکل داد.»^۳

این تأثیر را می‌توان به صورت روشن در برخی نظرات و عبارات موجود در

۱. ابراهیموف، تقی. همان. ص ۸۵

۲. همان. ص ۳۵

۳. مم‌دلی، غلام. خیابانی. باکو. آذرشر. ۱۹۴۹. ص ۲۱

نطقهای خیابانی مشاهده کرد.^۱

آنچنانکه معلوم است انگلیس در اوایل سده‌ی بیستم یکی از غدارترین کشورهای استعمارگران جهان بود. طالبوف با افشاء ماهیت استعماری انگلیس و ماهیت امپریالیستی آن را مورد انتقاد قرار می‌داد:

«روشن است که حفظ یک کلنی شامل ۲۸ کشور با ۳۵۰ میلیون نفر جمعیت برای شما ممکن نخواهد شد. چون که کشور انگلیس بیش از حد گسترش یافته است. درخت شما بسیار بزرگتر از آن شده است که بتواند خود را نگهدارد. مشخص است که عالم واقع طاقت چنین نگرشی را نخواهد داشت هر آدم فهمیده‌ای می‌داند و منتظر روزی است که تغییر حوادث دنیا شما را تکتکه خواهد کرد.»^۲

طالبوف همچنین از گسترش دیگر دولتهای امپریالیست چون ایالات متحده آمریکا غافل نبوده، ماهیت و سیاستهای «تجارت آزاد» و «درهای باز» را تشریح کرده است. طالبوف در سخن از آزادی اروپا می‌گوید:

«آنکه اروپا به آن فخر می‌کند وحشیت است نه آزادی و تمدن»^۳

از آنجا که طالبوف به صورت محدود از ساختار دولت ایران نوشته ممکن است چنین به نظر خواننده برسد که او آرزو داشته یک پارلمان اشرافی و جمهوری بورژوا مانند اروپا در ایران برقرار شود ولی با مطالعه‌ی عمیق نظرات او درباره‌ی سیستم حکومتی اروپا مشخص می‌شود که او اصلاً با این ساختار موافق نیست. او آشکار می‌نویشت که:

«پارلمان فرنگستان در نظر ما دستگاه بربریت و آوارگی است»^۱

۱. بنابر معلوماتی که زین العابدین قیامی از هم‌زمان نزدیک شیخ محمد خیابانی به صورت شفاهی ارائه کرده، خیابانی همواره در نطقهایش خود را شاگرد طالبوف نامیده و در مواقع بسیاری به او استناد کرده است.

۲. «سیاست طالبی». همان. ص ۱۱ و ۱۲

۳. همان. ص ۳۰

... البته وضعیت این جماعت که به خیال خود در عالم آزادی قدم می‌زنند و در مرکز تمدن می‌گردند از بردگان بدتر است چرا که برده‌دار تا حد امکان می‌کوشد که از برده مراقبت کند او را با خوراک و پوشاک معین تأمین کرده و می‌پوشاند.^۲

طالبوف نشان می‌دهد که در اروپا یک مشت ثروتمند خوب زندگی می‌کنند و میلیون‌ها اهالی در این موضوع درمانده که روزی خود را از چه راهی و از کجا تأمین کنند و شب را کجا بخوابند.^۳ او با تحلیل نابرابری اجتماعی و اقتصادی اروپا چنین جمع‌بندی می‌کند:

«اعیانهای این عصر از ثروتمندان قدیم ثروتمندتر، فقیرانش فقیرترند.»^۴

از همه‌ی اینها مشخص می‌شود که اگرچه طالبوف سلطنت مطلقه را به صورت جدی تقبیح کرده و رد می‌کند ولی به سیستم پارلمانی اروپا نیز رضایت نمی‌دهد. در بررسی آثار ادبی طالبوف نشان دادیم که او به دفعات با حسن رغبت از قوانین سوسیالیستی و سوسیال دموکراتها سخن رانده است. در دیگر آثار ژورنالیستی او نیز به مواردی این چنین برخورد می‌کنیم. طالبوف در کتاب «سیاست طالبی» (صفحه ۳۰) و «ایضاحات در خصوص آزادی» (صفحه ۷۰) از ضرورت تدوین و طراحی قوانین سوسیالیستی بحث می‌کند.

اگرچه طالبوف یکی از ثروتمندان زمان خود بود ولی در آثار خود به مسائل قشر زحمتکش جامعه بسیار پرداخته و حتی می‌گوید که «من از طبقه‌ی فقرا هستم.» حتی او به شکلی نامشخص معتقد به شرکت این طبقه در امور جاری دولت و حکومت داشت و در کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» نیز به توضیح این نظر خود پرداخته است.

۱. همان. ص ۲۹

۲. «الحمار...». ۱۳۰۶ قمری. صص ۴۷ و ۴۶

۳. همان. ص ۴۶

۴. همان. ص ۴۷

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۶۷

با وجود اینها ذکر این نکته لازم است که نظرات طالبوف درباره‌ی آزادی و برابری بسیار پیچیده و متناقض هستند که برای توضیح و تبیین آن نیاز به تحقیقات بیشتری می‌باشد.

برخی آرمانهای جهان‌گرایانه‌ای که طالبوف در آثار خود ارائه می‌کند انعکاس بینش جهانی وی است. او زمانی که از مسائل کشورهای ایران، روسیه، انگلیس، فرانسه و ایتالیا و یا هر کشور دیگر سخن می‌گوید، چنان به مسائل تحلیل آنها می‌پردازد که گویی خود از اتباع آن کشورهاست. او ویژگی‌های مثبت و منفی هر کشور را به درستی توضیح می‌دهد.

همچنانکه طالبوف برای وضعیت زحمتکشان ایران متأسف می‌شد، همان احساس را برای زحمتکشان کشورهای دیگر داشت. این بیان احساس عمیق او را نشان می‌دهد: «من از طبقهٔ فقرا هستم».^۱ او تضاد طبقاتی موجود میان فقیر و غنی در کشورهای به ظاهر متمدن را دیده و به حال طبقات پایین این کشورها افسوس می‌خورد. بطور کلی در آثار او حس احترام و ویژه‌ای نسبت به دانشمندان و فرهیختگان تمام دنیا داشته و در آثار او به افکاری صمیمی و مثبت در بحث از اختراعات و جهان‌بینی‌های پیشرو آنها برخورد می‌کنیم.^۲

در بررسی آثار طالبوف امید او به آینده‌ای روشن را نیز به وضوح می‌بینیم. او بر آن بود که در آینده همه‌ی انسان‌ها همچون اعضای یک خانواده خواهد زیست. به نظر او تفاوت‌های دینی و ملی یک موضوع تاریخی هستند و او باور داشت که این تفاوت‌ها با مرور زمان از میان خواهند رفت. او با بیان اینکه «تفاوت‌های ظاهری به وحدت معنوی تبدیل می‌شود»^۳، محو این تفاوت‌ها را با جسارت در میان می‌نهاد. در بررسی نظرانی که پیشتر طالبوف درباره‌ی حقوق بشر و قانون حکومتی داده بود، دیدیم که او برای قوانین و حقوق هیچ سرحد ملی و دینی قائل نیست و تطبیق آنها

۱. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۲۳

۲. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۷۱

۳. «مسالک المحسنین». همان. ص ۹۰

۱۶۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

را با مسائل عموم بشریت لازم می‌داند.

«در برخورد حقوق اکثریت با حقوق اقلیت، حقوق اقلیت محو

می‌شود.^۱ ... حقوق دو ملت در برخورد با حقوق یک دولت دیگر

محو می‌شود.^۲ آزادی حق همه و ثروت همه‌ی مردم است.»^۳

او در جایی دیگر کره زمین را یک خانه و همه‌ی انسان‌ها را اعضای یک

خانواده می‌داند می‌گوید: «امروز سطح کره زمین به یک خانه و سه هزار کرور نفوس

ساکن آن به اعضای یک خانواده شبیه هستند.»^۴

طالبوف در نامه‌ای به میرزا یوسف خان اعتماد السلطنه می‌نویسد:

«من در وهله‌ی اول عاشق همه عالم هستم، سپس عاشق ایرانم و

سپس عاشق خاک مقدس تبریز هستم.»^۵

طالبوف در همه‌ی آثار خود، دوستی ملل را تبلیغ می‌کرد. طالبوف در کتاب

«ایضاحات در خصوص آزادی» از این مسئله بحث کرده و یادآوری می‌کند که

دولت ایران ضمن رعایت نزاکت بین‌المللی باید با همه‌ی کشورهای کوچک و

بزرگ جهان رابطه‌ی سیاسی برقرار کند.^۶ او بطور ویژه روی ایران با روسیه تأکید

کرده و می‌گوید:

«برقراری ارتباط، دوستی و تجارت با ملتی هوشیار و بیدار صد

مرتبه از برقراری چنین رابطه‌ای با ملتی غافل، جاهل و تنبل

بهتر است.»^۷

در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۶ ش در ایران تحریکاتی بر علیه روسیه جریان داشت. در

۱. «مسائل الحیات». همان. ص ۸۴

۲. همان. ص ۷۹

۳. همان. ص ۹۳

۴. همان. ص ۱۱۳

۵. مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران. فروردین ۱۳۲۷. ص ۲۱۴

۶. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۴۸

۷. «ایضاحات در خصوص آزادی». همان. ص ۴۹

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۶۹

این زمان طالبوف در مقاله‌ای مبسوط به زیان این تحریکات پرداخته و می‌گوید: «ای ایرانیان... دولت روس هزینه کرده و راه شوسه ایجاد نموده است، باید منفعت ببرد. اگر وزیران بی‌غیرت کشور را به بدهکاری و وابستگی کشانده‌اند، تقصیر روسیه چیست؟» طالبوف پس از ذکر نتایج منفی چنین تحریکاتی از دیگر نشریات نیز خواهش می‌کند تا این مقاله را منتشر کنند.^۱

نمودهای وطن‌پرستی

میرزا عبدالرحیم طالبوف با وطن‌پرستی خود شهرتی جهانی کسب کرده است. اگر از زبان مهدی مجتهدی بیان کنیم باید بگوییم که او همه هستی خود را در راه اصلاح وطن از یاد برده بود.^۲ او در کتاب «الحمار» زمان که از مبارزه‌ی توده مردم با طبقه حاکم سخن می‌گوید، در واقع از ظلم و استثمار که در وطنش جریان دارد بحث می‌کند. تألیف چنین رمانی و انتشار آن به شکلی مخفیانه در آن شرایط، جز نمودی والا از حس وطن‌پرستی چیز دیگری نیست.

در کتاب سه جلدی «کتاب احمد» همراه با تبلیغ علم و تکنیک معاصر برای رفع عقب‌ماندگی کشور، حس وطن‌پرستی نیز به احمد قهرمان کم سن و سال داستان تلقین می‌شود. به همین جهت نیز احمد سرانجام همچون فرزند راستین وطن تربیت می‌یابد. در اثر نیمه تخیلی «مسالک المحسنین» نیز مهندس‌باشی با عشق وافر به وطن، اقصی نقاط دماوند را کشف کرده و چون در بازگشت به پایتخت می‌فهمد که این مأموریت به سفارش انگلیسیها انجام شده اندوهگین می‌شود... در این کتاب به نظرات بسیار زیادی میهن‌پرستانه برخورد می‌کنیم.

خواه احمد و خواه محسن و خواه مصاحبان و دوستان آنها تصویری از طن‌پرستان واقعی هستند. محسن شخصی است که همه اندیشه‌ها، تجربیات و اعمالش را به وطن تخصیص داده است. طالبوف احمد و کسان شبیه احمد را

۱. این مقاله در شماره‌ی ۵۵ روزنامه‌ی «ارشاد». چاپ باکو در ۱۹۰۷ به زبان فارسی منتشر شد.

۲. مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران. فروردین ۱۳۲۷. ص ۲۱۷

۱۷۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

بعنوان نمودی از نسل جوان تنها برای خدمت به وطن تربیت می‌کند و آنها را آماده می‌کند تا وراثت حقیقی وطن باشند. در تحلیل اثر نیز دیدیم که همه‌ی اعمال و رفتار این شخصیتها به وطن اختصاص یافته است.

با توجه به شرایط ارتباطی و نقلیاتی آن زمان طالبوف آثارش را در استانبول، قاهره، تهران، تفلیس و حتی برلین چاپ و در ایران پخش کرده و این چیزی جز وطن‌پرستی نیست. او در حالیکه بطور مخفیانه در تیمورخان‌شورای داغستان می‌زیست، در استانبول روزنامه منتشر می‌کرد و آن را با راههای مختلف به ایران می‌رساند و اینها البته کار آسانی نبود اما طالبوف این کار را انجام می‌داد.

میرزا عبدالرحیم طالبوف در سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش با همکاری برخی نویسندگان ایرانی مقیم استانبول بویژه سید محمد شبستری، در شرایطی بسیار سخت روزنامه‌ی «شاهسون»^۱ را انتشار می‌داد. از آنجا که استفاده از چاپخانه ممکن نبود، از طریق چاپ ژلاتینی این کار را انجام می‌داد.

روزنامه‌ی «شاهسون» تقریباً در ۳۰۰ نسخه چاپ می‌شد. این روزنامه همواره از طرف دستگاه استبدادی ایران تحت تعقیب بود. ناشر روزنامه برای مخفی ماندن محل انتشار، روزنامه را به شهرهای پاریس، لندن، برلین و دیگر شهرهای اروپا برده و به نشانی مأموران دولتی، مجتهدان و تاجران مختلف می‌فرستاد. آنها روزنامه را می‌خواندند ولی متوجه نمی‌شدند که این روزنامه در کجا و توسط چه کسی منتشر می‌شود.

۱. در حال حاضر مشخص نیست که چند شماره از این روزنامه منتشر شده است. برخی نویسندگان با استناد به محمدعلی تربیت، ادعا می‌کنند که تنها یک شماره از این روزنامه منتشر شده است. این در حالی است که تربیت در هیچکدام از آثارش به چنین مطلبی اشاره نکرده است. او در اثری که درباره‌ی مطبوعات آذربایجان نوشته اشاره نموده که تنها یک شماره از آن روزنامه را در اختیار دارد. ادوارد براون دانشمند انگلیسی در کتاب «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران» در بحث از روزنامه‌ی «شاهسون» می‌نویسد که این روزنامه با نامهایی چون «شاهسون»، «لسان الغیب» و «غیرت شاهسون» منتشر می‌شد. بدین ترتیب این احتمال به واقع نزدیکتر است که چند شماره از این روزنامه منتشر شده است. ن.ک: همان کتاب. جلد دوم. چاپ تهران. ۱۳۳۷.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۷۱

روزنامه‌ی شاهسون که همواره خرافات، موهومات و استبداد را به باد انتقاد می‌گرفت به زبانی ساده و قابل فهم نوشته می‌شد. نوشته‌های مملو از طنز و کنایه تأثیر عمیقی در خوانندگان می‌گذاشت. برای چاپ و انتشار چنین روزنامه‌ای در آن زمان پول و زحمت فراوان باید صرف می‌شد. طالبوف به عشق وطن از عهده‌ی همه‌ی اینها برمی‌آمد. طالبوف خود در مقدمه‌های کتاب‌هایش می‌گوید که تمام نوشته و اقداماتش در راه وطن بوده است:

«در زمانه‌ای که نور معرفت روی زمین را در برگرفته بدبختانه وطن ما به دلایلی که گفتنش ممکن نیست، از این فیض محروم است. حتی درهای تعلیم ابتدایی علوم نیز بر روی اذهان کودکان بسته است. بدین جهت من... عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی خواستم که بعنوان وطن‌پرستی این کتاب را که برای یادگیری مسائل علم و فنی، اخبار درست و با استفاده از روش سوال و جواب برای طرح مسائل قدیم به زبان کودکان بنویسم. شاید که به این وسیله ذهن اولاد وطن در تعلیم ابتدایی باز شود و آنان در آینده قادر باشند فنون عالی را بیاموزند.»^۱

طالبوف در نامه‌ای که در سال ۱۳۱۶ق/تقریباً ۱۸۹۸م به اعتصام‌الملک فرستاده می‌نویسد که در هر تدبیری که برای وطن و بویژه زادگاهم تبریز می‌اندیشید مرا هم شریک کنید. من آماده‌ی هر نوع فداکاری در راه وطن هستم. او با این مصراع مشهور حافظ شیرازی سخن را پایان می‌دهد که:

«چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد»^۲

این تنها نظر طالبوف نیست بلکه بسیاری از کسانی که درباره‌ی او بحث کرده‌اند اشاره می‌کنند که او بی‌تمنا تنها بخاطر وطن فعالیت می‌کرد:

«طالبوف از آن جهت مقام بزرگی در تاریخ معاصر ایران کسب

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴

۲. مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران. فروردین ۱۳۲۷. ص ۲۱۴

کرد که آثارش را بی تکلف می نوشت.^۱

مدیر مطبعه‌ی خورشید در استانبول که کتاب «سفینه‌ی طالبی» در آنجا چاپ شده، در مقدمه‌ی کتاب می نویسد:

«هر کس که او را می شناسد تأیید می کند که هدف او از نوشتن این کتاب هدفی به جز خدمت به وطن و فرزندان وطن نیست.»^۲

طالبوف چنان در راه وطن صرف جان کرد که حتی «چشمان شهلایش از مجاهدت در راه تمدن و فرهنگ بی نور شد.»^۳

می توان تعداد این نظرات پیرامون وطن پرستی طالبوف را افزایش داد. او تنها به دوست داشتن وطن قناعت نمی کرد بلکه در این راه مقدس کارهای علمی بزرگی انجام داده، از مال و جان گذشته و برای کشاندن مردم وطنش به مبارزه می کوشید. او این معنا را گاه در نثر ادبی یا آثار ژورنالیستی یا اشعار آتشین بیان می کرد.

پس از اعلان مشروطیت و تشکیل مجلس اول، طالبوف بسیار از آینده نگران بود. به همین خاطر نظراتی شایسته برای حفظ این پیروزی مختصر برای دستیابی به پیروزیهای بزرگتر ارائه می کرد. او رهبران مشروطه را به مبارزه و هم مبارزه همراه با احتیاط فرامی خواند. در نامه‌ای به میرزا ابوالقاسم آذر مرتضوی نوشت:

«البته، که باید ایستاد و کار را انجام داد و در راه وطن شهید شد. در کارهای خطرناک یکی از این دو کار حتمی است. اگر در این مجلس یکصد و شصت و چند وکیل متحد شد و معتدل برخورد کنند، در برابر حکومت ضعف و سستی نشان ندهند و ابتدا از تربیت مردم آغاز کنند، همه‌ی اروپا را مبهور

۱. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. شماره‌ی ۲۳. ۱۳۳۵ شمسی. ص ۲۱۴

۲. «سفینه‌ی طالبی». جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴. «عرض مخصوص مدیر مطبعه‌ی خورشید».

۳. روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳

می‌کنند.»^۱

قسمت دوم کتاب «سیاست طالبی» یکی از مهمترین آثار وطن پرستانه طالبوف است. در اینجا دو روشنفکر وطن پرست به نامه‌های میرزا صادق و میرزا عبدالله شکوه باستانی ایران را به یاد آورده و درباره‌ی عقب ماندگی فعلی می‌اندیشند و برای نجات آن راه چاره می‌جویند. آنان پس از مباحثات طولانی به این نتیجه می‌رسند که برای رهایی از دست حکومت و اربابان خائن، بکارگیری زور لازم است. در این اثر همه‌ی عیوب موجود در ساختار وطن و وضعیت دشوار آن افشاء می‌شود. طالبوف با مشاهده‌ی پیشرفت‌های غرب آرزو می‌کرد که این پیشرفت‌ها در وطن او هم گسترش یابد:

«یکی از علل اساسی پیشرفت ملل غرب این است که علم و تکنولوژی معاصر در آنجا پدید آمده و دیگری نیز وجود قانون است که خود ملت آن را تعیین کرده و دولت آن را اجرا می‌کند.»^۲

از سوی دیگر عیوب غرب را نیز دیده و پرستندگان آن را تقیح می‌کرد. او با بحث از فرنگی مآبی یا تقلید صرف از غرب می‌گوید که آنان نه در گسترش علوم و برپایی اصول اداره بلکه در چیزهایی بی‌اهمیت مقلد فرنگیان هستند.^۳ او در حاشیه‌ی مفصلی که در قسمت دوم «سفینه‌ی طالبی» آمده می‌نویسد که در مسکو با ۴ نفر فرنگی مآب ایرانی دیدار کرده و لباس مغلوط آنها را با استهزاء تصویر کرده است. او سپس نظرش را درباره‌ی آداب و لباس ملی بیان کرده و نفرت خود را از فرنگی مآبان اعلام می‌کند:

«جاهلان ما از روی شدت جهالت به هر کجا که می‌روند و هر که را می‌بینند فوراً همچون میمون آن را تقلید می‌کنند و زبان، لباس و آداب خود را فراموش می‌کنند. چون به وطن خود محبتی

۱. «م.ع. طالبوف». تبریز. ۱۳۲۴ شمسی. ص ۲۰

۲. «مسالك المحسنين». همان. ص ۴۲

۳. «سیاست طالبی». همان. ص ۹۶

ندارند، وطن معشوق آنها نیست. البته وطن نیز از این اولاد

ناخلف و بی‌غیرت بیزار است.^۱

طالبوف استثمار زحمتکشان بی‌اخلاقی و نابسامانیها و جنایتهایی را که زیر پوشش تمدن در غرب انجام می‌گیرد را مشاهده کرده و «هدیه» آوردن آنها به وطن را تقبیح می‌کند. او از شوونیستهای اروپایی بحث می‌کند که این بی‌اخلاقی‌ها را تمدن به شمار آورده و آن اعمال غیرانسانی را از نظر فلسفی تبرئه می‌کردند. او اضافه می‌کند که اینان «خود را متمدن‌تر و شریف‌تر از دیگران می‌دانند یعنی آدمهای بی‌شرف و بی‌ناموس اروپا را جزیی از تمدن محسوب می‌کنند».^۲

طالبوف آشکارا می‌گفت که تمدن غرب ظاهراً بسیار خوشایند است و به فرشته می‌ماند ولی در مشاهده‌ی عمیق به اندازه‌ی اهریمن پلید است. «آزادی و برابری آنها تنها افسارگسیختگی، خودپسندی و آلودگی به اعلاء درجه است».^۳ طالبوف با تقبیح استثمار بیش از پیش زحمتکشان همراه با افزایش ثروت غرب می‌نویسد:

«افزایش اهالی شهرهای آنها فایده‌ای جز خوراندن گوشت سگ، گربه و خرچنگ به زحمتکشان ندارد و نتیجه‌ی خوبی نیز ارائه نمی‌کند. شبها در ساحل رود و کنار دیوار کارخانه، هزاران مرد و زن بی‌خانمان بر زیراندازی از کاغذ و با لحافی از روزنامه می‌خوابند. هر کس که پس از نیمه شب بعنوان غریب وارد شهر شود از طرف دو هزار زن بی‌صاحب به عیاشی دعوت می‌شود و اگر نپذیرد صد نوع طعنه و فحش نثارش می‌شود».^۴

طالبوف نه تنها پرستندگان غرب بلکه شوونیستهای اروپایی را به باد انتقاد گرفته و در عین حال کسانی را که زیر پرده‌ی جهان‌گرایی و پان‌اسلامیسم عادات ملی را رد می‌کردند، تقبیح می‌کند:

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۲۱

۲. «مسائل الحیات». همان. ص ۳۶

۳. «مسالك المحسنين». همان. ص ۴۱

۴. «مسائل الحیات». همان. ص ۳۶

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۷۵

«زمان فلسفه قدیم گذشته است که می‌گفت

این وطن مصر و عراق و شام نیست،

این وطن شهریست که او را نام نیست.

اکنون باید متوجه شویم که این وطن ایران است که وظیفه‌مان

است تا در راه رشد آن هر نوع فداکاری کرده و جان خود را

نثار کنیم.»^۱

در دست نوشته‌ای از طالبوف که متعلق به سال ۱۸۸۸م / ۱۲۶۷ش می‌باشد، به این شعر اشاره شده است. او نام شهرهای وطن را برده و تعداد اهالی آنها را می‌گوید. او با تحقیر وطن فروشان و جهان گرایان، پاسخهایی قاطع به آنها می‌دهد. او به مقاومت قهرمانانه‌ی مردمان جنوب آفریقا در برابر انگلیس اشاره کرده و می‌گوید که انگلیس با آن همه تکنولوژی و وسایل، هر روز و در هر نقطه مغلوب می‌شد، هزاران اسیر و کشته می‌داد ولی یک نفر خائن نمی‌یافت که برای انگلیس جاسوسی کند.^۲ او سپس از وطن فروشان در برخی کشورهای آسیایی بحث کرده و می‌نویسد که آنان اسرار کشور خود را با پول می‌فروشد.

«ملت بدون وطن بشر نیست، تنها حیوانی است که بالاتنه‌اش

شبیه انسان است.»^۳

او در جایی دیگر خسارات فرنگی‌مآبان برای مردم و کشور را بیان می‌کند:

«برخی که به سلاح فرنگی‌مآبی مسلح شده‌اند، پس از بازگشت

از فرنگستان به جای گسترش فرهنگ و تربیت هموطنان در زیر

خم شراب ارمنیان می‌خوابیدند. به اهالی و اشخاص محترم به

چشم حقارت می‌نگریستند، عادات و رسوم ملی را نمی‌پسندیدند.

بدین جهت نیز علم و عالم را از حرمت انداخته و اشخاصی

ساده را از مصاحبت و معاشرت خود می‌رنجانند و متنفر

۱. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۳

۲. «سفینه‌ی طالبی». چاپ تهران. ص ۱۹۱۱ ص ۳۰

۳. «سفینه‌ی طالبی». جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵. ص ۳۱

می‌کردند.^۱

افکار طالبوف درباره‌ی وطن‌پرستی یکجانبه و محدود نیست. او حتی به اندیشه‌های نوظهور و گسترش یافته پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم نیز روی خوش نشان نداده و آنها را نیز به باد انتقاد می‌گرفت. او در کتاب «مسائل الحیات» اشاره می‌کند که منظور وی از اتحاد ملل شرق در برابر استعمار به معنای «پان‌اسلامیسم» نیست:

«شاید خواننده محترم از این نظر مرا یکی از اشخاص

پان‌اسلامیست محسوب کند، نه، بخدا!...»^۲

ذکر این نکته لازم است که طالبوف گاه شعر نیز می‌سرود. البته شعر او در مقابل نثر معروفش، شهرتی کسب نکرده است ولی به دو جهت خواستیم تا در اینجا درباره‌ی اشعار او بحث کنیم: اولاً در مباحث اولیه از آنها سخن به میان آمده و ثانیاً آنکه همه‌ی این اشعار بنوعی درباره‌ی وطن هستند.

طالبوف جمعاً ۳۰۰ بیت شعر سروده است. در میان اینها تصویر بی‌معنا و سخن بی‌فکر موجود نیست. تصادفی نیست که طالبوف خود را نخستین مؤلف شعر سیاسی در تاریخ ادبیات ایران می‌نامد. طالبوف به این نتیجه رسیده بود که زمان اشکال کهنه‌ی شعر گذشته و هنر باید در خدمت تغییرات سیاسی و اجتماعی و رشد آنها باشد. درست به همین جهت نیز اشعار او معانی عمیقی از وطن را ایفاء می‌کند. خواندن بی‌هیجان شعر او ممکن نیست. وطن برای طالبوف قبله، کعبه و مقدس‌ترین معبد و معبود است. او تنها است. او تنها در برابر وطن زانو می‌زند و تنها او را ستایش می‌کند:

ای وطن ای که مرا قبله بجز سوی تو نیست	پیرستم بخدا کعبه اگر کوی تو نیست
عقل کل مهر تو را ارزش ایمان بنهاد	خوش بها داده ولی قیمت یک موی تو نیست ^۳

نیست^۳

۱. «سیاست طالبی». همان. ص ۹۴

۲. «مسائل الحیات». همان. ص ۹۰

۳. روزنامه‌ی «صداء». باکو. ۶ مارس ۱۹۱۱. شماره‌ی ۵۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۷۷

«وطنیه» یکی از اشعار طالبوف که در همان زمان نیز ورد زبانها بود. در این شعر از درد و رنج وطن و ظلم شاهان و بیگانگان بر آن گفته می‌شود. سرانجام شاعر فریاد عصیانگر خود را بلند می‌کند. اعلام جهاد می‌کند و هموطنان را به مبارزه فرامی‌خواند. اکنون چند بیت از همان شعر:

گر دهم شرح من از ظلم و فساد وطنم	سوزد از آتش نامده بر لب سخنم
شرف و شأن وطن در صدد بیع و شراست	گرد عالم بسر و خاک جهان بر دهنم
صاحب ملک بغفلت ز خطرهای عظیم	یا سیلانش بیازد که شهنشاه منم
بهر این ملت مظلومه کنم تا که جهاد	قلمم تیغ بود در کف و کاغذ کفتم ^۱

در سال ۱۹۰۰م مظفرالدین شاه در بازگشت از اروپا، در ایستگاه خاچماز با طالبوف دیدار کرد. در اثنای این دیدار، طالبوف شعری را با نام «قصیده‌ی وطنیه یا مجسمه‌ی ایران» را در ۱۲ بیت تقدیم شاه کرد. در این شعر نیز اوضاع نابسامان ایران تصویر شده بود. قصیده با این ابیات آغاز شد:

تا که دانش و غیرت بشد ز خلق ایرانی	ملک و ملت ایران کرد رو به ویرانی
کشوری همه جاهل ملتی همه غافل	مست جام بی علمی معو خمر نادانی
جای آنکه حکامش باب عدل بگشایند	جمله از جفا باشند حسن جود ربانی
والیان والا جاه چاکران دولتخواه	خلق مملکت رانند جای مملکت رانی
می‌دهند و می‌گیرند رشوه‌های گوناگون	از فقیر بازاری تا امیر دیوانی

طالبوف در این قصیده‌ی طویل، پس از بیان آلام وطن به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان همه‌ی این کارها را به آسانی سامان داد یعنی همچنانکه پیشتر گفته بود طبقه‌ی حاکم که باعث این نابسامانیها هستند به آسانی از منافع خود دست برنمی‌دارند: «مشکل است کاین مشکل حل شود باسانی»

او بدین ترتیب انتظار هیچ تدبیری مثبت را از شاه ندارد. در پایان او اوضاع وطن را به خدا می‌سپارد:

ای وطن چنین وقتی بی‌معین و بدبختی هم مگر شود شامل بر تو فضل ربانی

۱۷۸ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

دو ویژگی در این قصیده جالب توجه است: اولاً فلاکت کشور را بیان می‌کند ولی به استبداد شاه اشاره نمی‌کند، ثانیاً هیچ کلامی در تعریف و تمجید شاه وجود ندارد. علت آن بود که طالبوف نارسایی استبداد را به نیکی می‌دانست و نمی‌توانست آن را تمجید کند. از طرف دیگر برخی اسناد موجود نشان می‌دهد که مظفرالدین شاه از دوران ولیعهدی با آثار طالبوف آشنا شده و بر آنان ارج فراوان نهاده و طالبوف را از حملات روحانیون مرتجع تا حد معینی پاس داشته بود. طالبوف در این اندیشه بود که با استفاده از مقام ولیعهدی او، به برخی اقدامات برای محو استبداد دست بزنند. پس از آنکه مظفرالدین شاه به سلطنت رسید، طالبوف از راههای گوناگون خواسته بود تا او را به سمت ایجاد قانون اساسی سوق دهد. به همین جهت نیز او در این شعر به استبداد حمله نکرده و در عین حال نیز از پادشاهی نیز تعریف نکرده است. طالبوف هنوز پرداختن به این دو مسئله را به صلاح نمی‌دانست.

شاعران بسیاری درباره‌ی وضعیت تأسف بار ایران در نیمه دوم سده‌ی ۱۹ و اوایل سده‌ی بیستم شعر سروده‌اند ولی اشعار وطنی طالبوف از نظر قاطعیت سیاسی، اهمیت ویژه‌ای دارند. با وجود این، اشعار طالبوف در مقابل نثرش چندان اهمیت ندارد. او خود را شاعر واقعی ننمیده است. تنها عشق وطن او را به وادی احساس و شعر کشانده بود.

در نهایت باید گفت که طالبوف با دیدی تیزبین، نکات مثبت و منفی شرق و غرب را دیده و همه آنها را به صورت فعال بررسی کرده است. از سوی دیگر او تاریخ بشر، تاریخ ملت‌های گوناگون و هم فلسفه جدید و کلاسیک و حوادث جهانی زمان خود را عمیقاً مطالعه کرده و نتایج درستی اخذ کرده بود. از این رو نیز او صاحب اندیشه‌ای سالم بود و نظراتی بسیار ارزشمند درباره‌ی وطن پرستی و جهان گرایی ابراز کرد. او همه‌ی عمر صادقانه به این روند وفادار بود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ایرج افشار. نشر فارسی معاصر. تهران. فروردین ۱۳۳۰
- ۲- تاریخ فلسفه. مسکو. ۱۹۵۹. جلد ۴.
- ۳- تقی ابراهیموف (شاهین). ایران کمونیست پارتیاسینین یارانماسی. باکو. آذربایجان علملر آکادمیسینین نشریاتی. ۱۹۶۳.
- ۴- حسین امید. تاریخ فرهنگ آذربایجان. جلد اول. تبریز. اسفندماه ۱۳۲۲.
- ۵- خانبابا مشار. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. جلد ۳. چاپ تهران.
- ۶- دیوان شهریار. جلد ۴. انتشارات کتابخانه‌ی خیام. تهران. ۱۳۳۶ شمسی.
- ۷- روزنامه‌ی «اتفاق». باکو. ۱۹۰۹. شماره‌ی ۱۹۷
- ۸- روزنامه‌ی «اختر». استانبول.
- ۹- روزنامه‌ی «ارشاد». باکو. ۱۹۰۷.
- ۱۰- روزنامه‌ی «انجمن تبریز». تبریز. ۱۳۲۵ قمری. شماره‌ی ۱۵
- ۱۱- روزنامه‌ی «ایران نو». چاپ تهران.
- ۱۲- روزنامه‌ی «تزه حیات» باکو. ۱۹۰۷.
- ۱۳- روزنامه‌ی «داغستانسکایا پراودا». ۲۳ دسامبر ۱۹۶۴
- ۱۴- روزنامه‌ی «شرق روس». تفلیس. ۱۹۰۴.
- ۱۵- روزنامه‌ی «صدا». چاپ باکو.
- ۱۶- روزنامه‌ی «فیوضات». باکو.
- ۱۷- روزنامه‌ی «کمال». قاهره. ۳۱ اوت ۱۹۰۵.
- ۱۸- روزنامه‌ی «مجلس». تهران.
- ۱۹- روزنامه‌ی «یثنی حقیقت». باکو. ۳ مه ۱۹۱۱. شماره‌ی ۳۳
- ۲۰- زین العابدین مراغه‌ای. سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ. چاپ مسکو. ۱۹۶۳.
- ۲۱- سعید نفیسی. شاهکارهای نشر فارسی معاصر. تهران. ۱۳۳۰ شمسی.
- ۲۲- سید احمد کسروی. تاریخ مشروطه‌ی ایران. جلد اول. تهران. ۱۳۱۹.
- ۲۳- سیدوف، ع. ژان ژاک روسونون پداگوگی گؤروشلری. روزنامه‌ی «آذربایجان معلمی». ۳ ژوئیه ۱۹۵۸

۱۸۰ / میرزا عبدالرحیم طالبوف

۲۴- شیخلی، اسماعیل. «آزادلیق، برابریک و عدالت جارچیسى». روزنامه‌ی «کمونیست». ۲۸ ژوئن ۱۹۶۲.

۲۵- عبدالرحیم طالبوف. الحمار یحمل الاسفار. چاپ سال ۱۸۸۸.

۲۶- عبدالرحیم طالبوف. ایضاحات در خصوص آزادی. تهران. ۱۹۰۶.

۲۷- عبدالرحیم طالبوف. تاریخ نبوی. باکو. ۱۹۰۷.

۲۸- عبدالرحیم طالبوف. رساله‌ی هیئت جدید. استانبول. ۱۸۹۵.

۲۹- عبدالرحیم طالبوف. سفینه‌ی طالبی. جلد اول. استانبول. ۱۸۹۴.

۳۰- عبدالرحیم طالبوف. سفینه‌ی طالبی. جلد دوم. استانبول. ۱۸۹۵.

۳۱- عبدالرحیم طالبوف. سیاست طالبی. تهران. ۱۹۱۱.

۳۲- عبدالرحیم طالبوف. مسائل الحیات.. تفلیس. ۱۹۰۶.

۳۳- عبدالرحیم طالبوف. مسالک المحسنین. قاهره. ۱۹۰۵.

۳۴- عبدالرحیم طالبوف. کتاب فیزیک یا حکمت طبیعه. استانبول. ۱۳۱۱ قمری.

۳۵- علی اکبر دهخدا. لغتنامه. شماره‌ی ۲۳. تهران. خرداد ۱۳۳۵ شمسی.

۳۶- فتحعلی آخوندزاده. مجموعه آثار. جلد دوم. باکو. ۱۹۵۱.

۳۷- م. ع. طالبوف. تبریز. ۱۹۴۸.

۳۸- مجله‌ی «ارمغان». تهران. سال چهارم. ۱۳۰۲ شمسی.

۳۹- مجله‌ی «دنیا». دوره‌ی دوم. سال دوم. ۱۳۴۰ شمسی

۴۰- محمدعلی مدرس تبریزی. ریحانه الادب. جلد ۲. چاپخانه‌ی شرکت سهامی طبع

کتاب. ۱۳۲۸ شمسی.

۴۱- مهدی مجتهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. فروردین ۱۳۲۷. چاپخانه‌ی

نقش جهان.

۴۲- مهدی ملک زاده. تاریخ مشروطیت ایران. تهران. چاپخانه‌ی چهر. جلد اول.

۴۳- کلیات دیوان میرزا علیخان لعلی تبریزی. جلد دوم. چاپ چهارم. تبریز. چاپخانه‌ی

علمیه. ۱۳۲۲ شمسی.

۴۴- یحیی دولت آبادی. تاریخ معاصر یا حیات یحیی. جلد سوم. تهران.

45- A. j. Aliyeb. "Azarbaijan Kitabi". Baki. 1963.

46- Azarbaijan adabiyyati Tarikhi". J 2. Baki. Azarnashr. 1960.

47- Современный Иран . M. 1957.

48- Edward Edwards. A Catalogue of the Persian printed books in the British Museum. London, 1922.

49- F. Kocherli. Azerbaijan adabiyyati Tarikhi meteryallari. J 1. h2. Baki. Azernashr. 1926.

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۸۱

- 50- F.Kocharli. Sechilmish asarlari. Baki. Azarnashr. 1963.
- 51- Jan Rupka. Iranische Literatur geschichte. Zeipzig. 1959
- 52- К.Чайкин. "Краткий очерк новейшей персидской литературы". М. 1928.
- 53- M.J.Jafarof. Azarbayjan- rus adabi alaqaalari tarikhindan. Baki. Azernashr. 1964.
- 54- Q. Mammadli. Khiyabani. Baki. Azernashr. 1949.
- 55- Большая Советская эн. М. 1956.
- 56- Булач Гаджиев. Ворота в горы Дагестана. Даг. Махачкала. 1966.
- 57- Программа XXV международного конгресса востоковедов. М. 1960.

تصاویر:



میرزا عبدالرحیم طالبوف و علی بیگ حسین زاده



محل انجمن ایالتی آذربایجان
در تبریز



امین السلطان اتابک

میرزا عبدالرحیم طالبوف / ۱۸۳



مبارزان راه آزادی در دوران استبداد صغیر



محمدعلی شاه قاجار



روی جلد مجله ملانصرالدین



سیدحسن تقی زاده



مظفرالدین شاه قاجار

۱۸۴ / میرزا عبدالرحیم طالبوف



میرزا حسن رشديه



میرزا فتحعلی آخوندوف



محمدحسن میرزا ولیعهد



احمدشاه قاجار